اساطیر یونان

نوشته

جان پین سنت

ترجمه

باجلان فرخی

۱۹۵۰ تومان

شابک: ۴-۰۵۷-۳۳۱-۹۶۴
ISBN 964-331-057-4

شناخت اساطیر

کتاب یازدهم

اساطیر یونان

برای ارجمندم
دکتر فربد ذوالریاستین و خانوادهٔ گرامی

شناخت اساطیر یونان

نوشتهٔ

جان پین سنت

ترجمهٔ

باجلان فرّخی

انتشارات اساطیر

۲۷۴

فهرستنویسی پیش از انتشار کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

پینسنت، جان، ۱۹۲۲ - Pinsent, John
شناخت اساطیر یونان / نوشته جان پینسنت؛ ترجمه باجلان فرخی (م. ح). - تهران: اساطیر، ۱۳۷۹.
۲۵۶ ص.: مصور. - (انتشارات اساطیر ۲۷۴، شناخت اساطیر؛ کتاب ۱۱)
فهرست‌نویسی براساس اطلاعات فیپا. ISBN 964-331-057-4
عنوان دیگر: اساطیر یونان.
عنوان اصلی: Greek mythology
۱. اساطیر یونانی. الف. باجلان فرخی، محمدحسین، ۱۳۱۷ - ، مترجم. ب. عنوان.
ج. عنوان: اساطیر یونان.
BL ۷۸۲ / ۹ ش ۹ پ ۲۹۲/۱۳
۱۳۷۹
کتابخانه ملی ایران ۷۹-۱۰۲۸۷م

شابک: ۹۶۴-۳۳۱-۰۵۷-۴ ISBN 964-331-057-4

اساطیر یونان
نوشته: جان پینسنت
ترجمه: باجلان فرخی
چاپ اول: ۱۳۸۰
حروف‌چینی: نظری
لیتوگرافی: طیف‌نگار
چاپ: دیبا
تیراژ: ۳۳۰۰ نسخه
ناشر: **اساطیر**: میدان فردوسی، اول ایرانشهر، ساختمان ۱۰
تلفن: ۸۸۲۱۴۷۳ فاکس: ۸۸۳۶۲۰۷

فهرست مطالب

پیش‌گفتار

دانش ما از اساطیر یونان بسیار و این کتاب دربردارندهٔ تمام اطلاعات نیست. هنر و ادبیات یونان یا متأثر از اساطیر این سرزمین/و یا بدان راهی دارد. یونانیان را داستان زنده‌گی خدایان بسیار و این گزارش‌ها با اسطورهٔ آفرینش جهان و راهِ دست‌یابیِ خدایان به قدرت سر و کار دارد؛ و روایاتی از این دست با تاریخ یونان باستان پیوند می‌یابد. این روایت‌ها با بازگشت فرزندان **هراکلس** Heracles به **پلوپونز** و به هنگام استیلای **دوریسی‌یان** Dorian [حدود ۱۲۰۰ ق.م] پایان می‌گیرد و این هنگامی است که آخرین موجِ مردمانِ یونانی زبان واردِ یونان و در **بئوشیه (بئوسی)** Beotia و **اسپارت** اسکان می‌یابند؛ شهریاران اسپارت خود را از تبارِ فرزندان هراکلس می‌دانستند.

برای یونانیان اسطوره‌های حماسی همانا تاریخِ کهنِ آنان بود و هم بدین دلیل به شجره‌نامه‌ئی استناد می‌جستند که شخصّیت قهرمانان اسطوره‌ئی را از زبان نویسندگان باستان بازگو می‌کرد. در دوران کهن یونانیان در ابداع و پرداخت اسطوره‌ها آزاد و برایِ آنان این کار ساده‌ترین شکلِ پرداختِ رویدادها و نوآوری‌هایِ آنان نمودهائی از اساطیر را پی‌گیری می‌کرد.

این نمودها نخستین اثری است که پژوهندگان اساطیرِ یونان را متأثر می‌سازد. دومین نمودی که مورد توجه پژوهشگران قرار می‌گیرد ویژه‌گیِ شگفت‌انگیزِ درون مایهٔ اساطیر یونان است. بسیاری از این روایت‌ها به کُشتار، تبعید، ستیزه، اغوا و تولدهای‌های غیرمشروع راه دارد و بسیاری از آنان با چرخهٔ زندگیِ خانواده‌گی پیوند دارد. در اساطیر یونان غول‌ها را نقش ویژه‌ئی است امّا نگرش انسان دوستانهٔ یونانیان **جادو** را طرد می‌کند و بسیاری از این اسطوره‌ها داستان‌های پریان را ماننده است.

یکی از رایج‌ترین موتیف‌های این روایت‌ها افسانهٔ مرد جودانی است که به سرزمینی دور سفر می‌کند و در آن جا در راهِ ازدواج با دختر یک شهریار یا افسونگر ناچار به انجام خواست‌هائی است. پیروزیِ در این راه برای او شهریاری می‌آورد و این کار گاهی با مرگ افسونگر و زندگی شادِ بعد از آن همراه است.

این نمود در اساطیر یونان گاه با تفاوت هائی تکرار می‌شود: مردِ جوان گاه زادگاه و خانه را به سبب ستیز خانواده‌گی یا آدم‌کشی که پدید آورنده آن گاهی نامادری است رها

۱- تندیسکِ مفرغی **کورا** (کورئه) Core. ایـــن تـــندیسک پـــانزده سانتی‌متری بازمانده از ۴۸۰ - ق. م بدان‌سان که از زیورهای آن برمی‌آید ازخدابانویی است که نمادی که در دست راست وی قرار داشت گم شده است. آثار نقره‌کوبی باقی مانده بر حاشیهٔ دامن تکنیکی است که کاربرد آن در مـفرغ از سـنگ آسـان‌تر بـود. موزهٔ بریتانیا، لندن





۲-کوهِ **المپ** جایگاه خدایان، در **تسالی**.



۳- آپولو APOLLO از چهره‌هایِ اصلی معبد **زئوس** ZEUS، المپیا، موزه باستان شناختی.

می‌کند. شهریار غالباً بیم دارد که به دست دامادِ خویش کشته شود و بدین دلیل گاه باخواستاران دختر خویش به ستیز برمی‌خیزد. در جای دیگر فرزند دختر شهریار است که چنین تهدیدی را پدید می‌آورد، در چنین موردی این نوه پسر یکی از خدایان است؛ شهریار در چنین روایتی با فرمان کشتن دختر و فرزند را صادر می‌کند و مادر و فرزند یا که فرزند به شکلی معجزه‌آسا نجات می‌یابد و حیوانات یا که شبانی یا دیگری او را پرورش می‌دهد و هم این نوه است که پدر بزرگ را نابود می‌کند.

این داستان‌ها که در مناطق روستائی هنوز هم روایت می‌شود تردیدی نیست که نیازهای روانیِ راوی‌یان و شنوندگان را برآورده می‌سازد و مفسران روان‌شناس و غالباً رهروان **فروید** مشتاق اسطوره‌هائی از این شمارند. تفسیرهائی از این است امّا ویژگی‌های اصلی اسطوره را تیره می‌سازد: از این شمار است پسرانی که از پدر میراث نمی‌برند و در برخی از تفسیرها بسیاری از سیماهای نامطلوب‌تر اسطوره‌ها مادر تبار می‌شوند و این فرضیه در داستان برخی از قهرمانانی که با دخترِ برادرِ خود ازدواج می‌کنند تقویت می‌شود.

توجه به اساطیر به نظر می‌رسد که موجب گرایش به پی‌گیری تفکراتی است که فراسوی شواهد موجود قرار دارد. شاعران و داستان‌سرایان کهن در این مسیر به هر جا خدا بانوان مادر را می‌بینند و فرهیخته‌گان چنین نیستند. با این همه برخی از اسطوره‌های یونان ردپائی را در خود دارند که طی آن شهریاران قدرت خویش را از ملکه‌ئی دارند که با آن ازدواج می‌کنند و در پایان توسط همسر؛ زنی دیگر یا دامادی که از نظر خونی با آنان

پیوندی ندارد تباه می‌شوند. در برخی از اسطوره‌ها شهریار تجلی خدائی است که به هیأت حیوانی پدیدار و از طریق قربانی شدن نامیرا شود و این سرنوشتی است که گاهی با قربانی کردن پسر خویش از آن اجتناب می‌کند.



۴-کوهِ برفپوش پارناس در اواخر بهار. هوای مدیترانه‌ئی یونان پدیدآورندهٔ زمستانی مرطوب است که آب مورد نیاز برای رشد نباتات را فراهم می‌سازد، این بهارها کوتاه و تابستانی طولانی و خشک را در پی دارند. برف زمستانی در قله‌های بلند باقی می‌ماند و این کارگاه تا آغاز ماه مه و هنگامی که غلات به خوشه نشسته‌اند و تا هنگام درو ادامه می‌یابد. برگ‌ریزان درختان در محدوده **پارناس** به روایت **پلوتارخ** با مراسمی همراه بود که از جانب زنان انجام می‌شد و این مراسم که به افتخار **دیونیروس** انجام می‌شد پیش از نزول برف سنگین تحقق می‌یافت.

این شرایط به دورهٔ **میسین** و پس از آن زمانی باز می‌گردد که مردمان یونانی زبان حدود ۲۱۰۰ تا ۱۹۰۰ پیش از میلاد به سرزمین یونان می‌آیند و این هنگامی است که این سرزمین دچار فترت فرهنگی و **کرت** از فترتی بدین شکل برکنار می‌ماند. این شرایط با آثار کلاسیکِ نویسندگان یونانیِ دورهٔ حدود ۱۰۰۰ ق.م سازگار نیست؛ و این هنگامی است که آثارِ تمدن **میسین** که از ۱۴۰۰ ق.م یا سدهٔ پیش از این در **کرت** گسترش یافته بود ناپدید می‌شود. تا چندی پیش افول تمدنِ میسین را متأثر از تهاجم **دوری‌ها**ئی می‌دانستند که با شکلی دیگر از زبانِ یونانی سخن می‌گفتند و نوآوری‌هائی خاص و از آن شمار کاربرد آهن و سوزاندن مرده‌گان را به آنان نسبت می‌دادند و هنوز هم برخی از فرهیخته‌گان عناصری از این نگرش را باور دارند. از آثار باستان شناختی دوری‌یان امّا نشانی نیست (نگرشی نو دوری‌یان را طبقهٔ کارگرِ تمدنِ میسین می‌داند) و شاید بتوان چنین تغییری را متأثر از تغییر سازمان اجتماعیِ ناشی از شکست اقتصادی و سیاسی میسین دانست. این تغییر، شکلی جدید از سازمان اجتماعی را پدید آورد که متکی بر هسته‌های کوچک خانواده‌گی است که در آن پدری توانمند بر همسر و فرزندان خویش فرمان می‌راند.

تنش‌های برخاسته از این نوع خانواده در برخی اسطوره‌ها و ادبیات کلاسیک و به ویژه آثار تراژدیک یونان پدیدار است. چنین فرهنگی را شاید بتوان **فرهنگ گناه** guilt culture نام نهاد، و این جائی است که تأییدهای اخلاقی با درونی شدن **فراخود** super-ego و بر اساس تجاربِ پدر پدیدار می‌شود. این فرهنگ جانشینِ **فرهنگ شرم** shame culture و خاص خانوادهٔ گسترده و فرهنگی می‌شود که کودک در جَوِ گستردهٔ توجه برادران، خواهران، عموها و دیگران یاد می‌گیرد که متکی بر تأیید یا عدم تأیید همتایان خویش باشد. در چنین فرهنگی انسان تغییرات شتابناک عواطف را در دنیای خدایان فرافکنی می‌کند تا از زیربار مسؤولیت و گناه شانه خالی کند. این نوع از فرهنگ است که در آثار حماسی **هومر** پدیدار و یونانیان عناصری از آن را در برخی از اساطیر این سرزمین حفظ می‌کنند.

تفسیرهائی از این دست روان‌شناختی، مردم‌شناختی و جامعه‌شناختی است و این نگرش‌های همراهِ نگرش سنتی است که دست مایه این کتاب را تشکیل می‌دهد و چنین رویکردی شاید بهترین گزارشگر برخی از ویژگی‌های اساطیر یونانی است.

خاستگاه‌های کهن

۱- **ایلیاد** و **اودیسه** کهن‌ترین آثار ادبیات یونان هر دو اثر هُمر و شاید اودیسه دیرگاهی بعد از **ایلیاد** تنظیم شده است. ایلیاد و اودیسه هر دو گویای سازمان اجتماعی کهن‌تری است که نخست در آسیای کوچک به اجرا درمی‌آید و الگوی نهایی آن از حدود

۸۰۰ ق.م شکل می‌گیرد و شکل نهائی آن به هنگام فرمانروائی پیسیستراتوس pisistratus بر آتن [۶۰۰؟ - ۵۲۷ ق.م] پدیدار می‌شود.

۲- **کارها و روزها** اثر **هزیود** که با برادر خویش برای مرده ریگ پدر ستیز داشتند. پدر هزیود از **آسیای** کوچک بازگشته و در **بئوشیه**، جایگاه شعر حماسی، اسکان یافته بود. اشعار اسطوره‌ئی **نسب‌نامهٔ خدایان** یا تئوگونی Theogony را از هزیود می‌دانند امّا به نظر می‌رسد که این اثر از کارهای یکی از اعقاب وی و کسی است که از اشعار هزیود متأثر بوده و در آغاز سده ششم ق.م این اثر را پرداخت کرده است.

۳- **قصاید پیروزی** اثر **پیندار** درباره **قهرمانان** المپیک و بزرگ‌ترین **مجموعه** شعر غنائی دارای محتوای اسطوره‌ئی است. پیندار در نیمه سده پنجم قبل از میلاد گردآورنده آثار همر و شاعران کهن‌تر و شاعری است که اسطوره‌های پیشین را با اصول اخلاقی مورد قبول خویش همساز می‌سازد. شعر و گزارش‌های معاصر جوان ترِ وی **باخیلد** Bacchylides در بردارنده قصاید مشابهی است که با روایات اسطوره‌ئی غنی شده است.

۴- آثار تراژدی‌نویسان سده پنجم قبل از میلاد از قبیل آثار **آشیل**، **سوفوکل و اوریپید** متأثر از مآخذ پیشین و آن چه پیندار نیز از آن متأثر شده و بیانگر نگرش آنان دربارهٔ سرشت خدایان و جهان بود. برخی از این روایت‌ها همراه اسطورهٔ سبب‌شناسی و بیانگر مراسم آیینی خاصی است. در آثار این شاعران بسیاری از اسطوره‌ها تلخیص و در بیان نگرش آنان به کار رفته است.

۵- تنظیم اساطیر به شکل شجره‌نامه از آغاز سده ششم ق.م و از آسیای کوچک آغاز شد و این کار توسط فرهیخته‌گان **اسکندریه** رواج یافت. در این مسیر با فتح **مصر** به دست **اسکندر مقدونی** فاتحان در سرزمین بیگانه از خاستگاه‌های خود سخن می‌گویند و این کار با تقلید آثار تمثیلی **آپولونیوس رودیوس** Apollonius Rhodids و **کالیماخوس** Callimachus انجام می‌گیرد و این کاربرد تمثیلی اسطوره که با کار شاعران رومی و بعدها شاعران اروپائی عصر رنسانس پیوند می‌یابد موجب حفظ اساطیر یونان و روایت‌هائی است که ممکن بود فراموش شوند.

۶- کتاب ادیبانهٔ **راه‌نمایِ یونان** اثر **پازانیاس** Pausanias که در ۱۷۰ میلادی نوشته شد. پازانیاس در این کتاب از تاریخ اسطوره‌ئی سرزمین‌هائی که دیده است سخن می‌گوید و مطالب کتاب خود را از مطالعات جغرافیائی آتنی و اسکندریه می‌گیرد و این کتاب دربردارنده مراسم محلی و اسطوره‌هائی است که با باورهای مردمی همراه است.

۷- **شجره‌نامهٔ اسطوره‌ئی آپولودوروس** Apollodorus در همین زمان تنها کتاب کاملی است که اطلاعات اسطوره‌ئی ما راکامل می‌کند و با این همه برخی از این روایت‌ها متأثر از آثار تراژدیک و روایات اسکندریه و استناد بدان‌ها باید با تردید انجام گیرد.

ترجمه‌های جدید مربوط به اساطیر یونان را نیز نباید نادیده گرفت و در این زمینه می‌توان از ترجمهٔ خوب **ایلیاد** از **لانگ** Lang، **لیف** Leaf، و **میرس** Myrs و ترجمه **اودیسه از بوچر** Butcher و لانگ نام برد.

ترجمهٔ همراه با تفسیر کتاب آپولودوروس توسط **سِرجیمزفریزر** برای کتابخانه Loeb نیز از این دست است. نظریه‌های فریزر در کتاب **شاخهٔ زرین** امروزه کاربرد چندانی ندارد امّا این اثر هنوز هم دربردارنده اطلاعات زیادی در زمینه اساطیر است.

در زبان انگلیسی فرهنگ مدونی درباره اساطیر یونان وجود ندارد و کتاب قدیمی و سه جلدی **فرهنگ اساطیر یونان و روم** ویرایش ویلیام اسمیت در ۱۸۷۶ هنوز هم جامع‌تر از کتاب مختصر و مفید **اچ.جی رُز** درباره اساطیر یونان است.

خاستگاه‌های جهان

پاسخِ پرسش‌های مردمان باستان دربارهٔ آفرینش جهان از یکی دو شکل بیش‌تر نیست. از آن دید و در آن محدوده یا جهان دستکار خدایان و یا زادهٔ آنان است، بدان سان که درودگری ابزاری چوبین را شکل می‌دهد یا پدری که خالقِ فرزندی است. این پاسخ‌های ابتدائی دارای ساختاری روانی است که در تفکر ابتدائی شکل می‌گیرد و پرسنده را قانع می‌سازد و در چنین شرایطی است که ادبیات اسطوره‌ئی شکل می‌گیرد.

اسطوره آفرینش

در کیهان‌شناسی **هزیود** نخست **کائوس** Chaos [(آشفتگی)] بود و **ارت** Earth [زمین]. از کائوس **اربوس** Erebus و **شب** Night پدید آمد؛ از شب **اثیر** Ether (هوا) و **روز** Day هستی یافت. ارت نخست **دریا** Sea و بعد **اوشن** Ocean (اقیانوس) و آنگاه **تیتان‌ها** Titan، **کوئوس** Coeus، **سیروس** Cirus، **هی پریون** Hyperion، **لاپتوس** LApetus، **تیا** Theia، **رئا** Rhea، **تمیس** THemis، **منه موسین** Mnemosyne، **فوبه** Phobe، **تتیس** Tethys و سرانجام **کرونوس** Cronus را پدید آورد و بسیاری از این چهره چیزی جز تجسم شخصیّت انسان نیست: [تمیس خدای قانون و تقدیر آسمانی، تتیس غول دخترِ **اورانوس**، **فوبه** خدا بانوی ماه، رئا خواهر اورانوس و زن کرونوس] منه موسین خاطره و مادر **موزها** Muses [خدابانوان نه‌گانه ادبیات و هنر و موسیقی]، هی پریون آنکو بر فراز می‌رود و خورشید و اوشن متمایز از پونتوس Pontus یا دریا و رودی که زمین را در میان گرفته و آن سوی آن دریانوردان را راهی نیست و فراسوی آن دوزخ یا **هادس** Hades قرار دارد. خورشید هر روز از **ئوشن** برمی‌خیزد و در ئوشن غروب می‌کند و ساکنان ئوشن موجودات برتری هستند که جاودانگان را یارای دیدن آنان است که از این شمارند ساکنان اتیوپی! در جنوب و پرهیزکاران **هیپربور** Hyperbore [در فراسوی باد شمال].

در آثار **همر** نشانه‌هائی است که ئوشن زمانی نقش بزرگ‌تری در کیهان‌شناسی داشت. دوبار در ایلیاد به ئوشن اشاره شده و از آن به عنوان خاستگاه خدایان و همه

چیزها و مادر تتیس یاد شده است. این کیهان‌شناسی به کیهان‌شناسی **مصر و بابل** و جائی که زمین از طغیان رودها (نمادِ نرینه‌گی) و به دریای شور (نماد مادینه‌گی) راه می‌یابند نزدیک است. در سرزمین‌های خشک‌تر یونان کیهان‌شناسی خشک غالب و زمین (ماده) توسط باران (نر) بارور می‌شود. شاید ئوشن خدای نخستین دریا و **پوزئیدون** Poseidon خدای بعدی بود: چرا که ئوشن زمین را در میان گرفته و آن را در جای خود نگه می‌داشت؛ بدان‌سان که در اساطیر نروژ نیز از ماری یاد می‌شود که زمین را در میان گرفته و زمین‌لرزه از حرکات این مار اسطوره‌ئی پدید می‌آید.

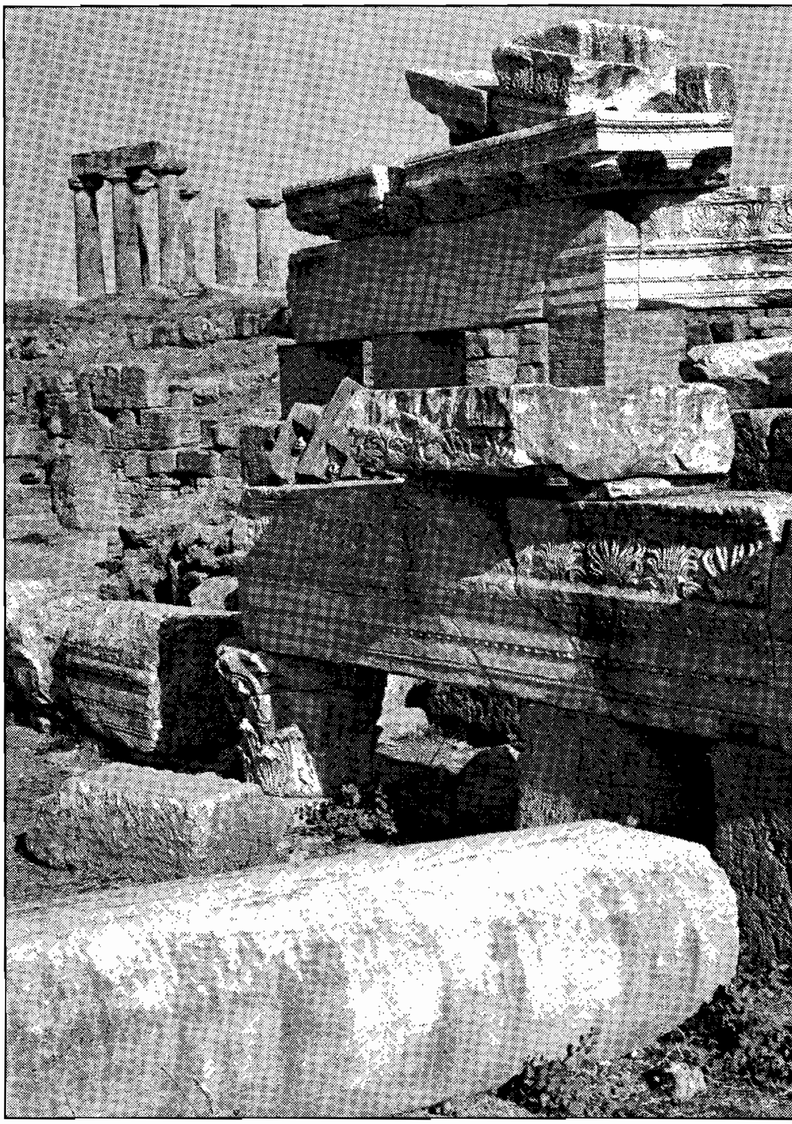
اسطورهٔ جانشینی

پس از اسطورهٔ نمادین آفرینش، نسب‌نامهٔ خدایان از ساختاری ناتورئالیستی و روان‌شناختی برخوردار و شاید با صحنهٔ آغازینِ آمیزش والدین و نیز ترس کودک از پدر پیوند دارد. کودکان لذت مبهمی از گاز گرفتن والدین احساس می‌کنند و در این کار تصور آنان برترساندن والدین و خوردن آنان و چنین بازتابی روشنگر اسطورهٔ **کرونوس** Cronus فرزند **اورانوس** Uranus (آسمان) و **گایا** Gaia (زمین) است.

اورانوس از کودکان خود نفرت داشت هر کودک را پس از زاده شدن در زیرزمین زندانی و آنان را از روشنائی محروم می‌کرد. غول زمینِ مادر (گایا) که از درد می‌نالید ترفندی شیطانی به کار بست و جسمی سخت پدید آورد و با ساختن داس فرزندان را بر آن داشت تا از پدر خود به هنگام خفتن بر زمین انتقام بگیرند. جوان‌ترین فرزند آنان بدین خواست پاسخ داد و هنگامی که شب فراز آمد و سرشار از شهوت بر زمین خفت کرونوس با دست چپ بیضه‌های پدر را گرفت و با داسی که در دست راست داشت بیضه‌های پدر را برید و به پشت سر پرتاب کرد؛ و از خونی که از اورانوس بر زمین جاری شد فرشته‌گانِ انتقام و خشم فوری Furyها، غولان، **نمف** Nymphهای بیشه زبان گنجشک و سومّین نسل انسان‌ها یا انسان‌های عصر مفرغ پدید آمد.

در روایتی از بخشی از بیضه‌های اورانوس که به دریا افتاد و از خون او دختری زاده شد که نخست به جانب **کی‌سرا** Cythera و بعد به جانب قبرس رفت و در قبرس خدابانویی از دریا سربرآورد و در ساحل زیرپای او فرشی از علف رویید و مردمان و خدایان این خدابانو را **آفرودیت** یعنی زادهٔ کف نامیدند. این روایت گویای اتیمولوژی عامیانهٔ زاده شدن آفرودیت Aphrodite و در ایلیاد از زاده شدن آفرودیت به گونه‌ئی دیگر

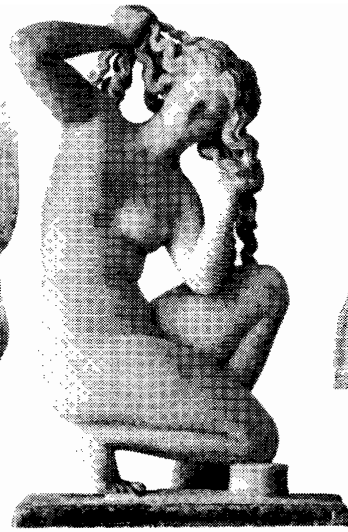
یاد شده است. اورانوس پسران خویش را **تیتان** Titanبه معنی زورآور می‌نامید چراکه در سرکشی‌های خود تمایل به زورگوئی داشتند و این روایت نیز در بردارنده اتیمولوژی تیتان‌ها است.



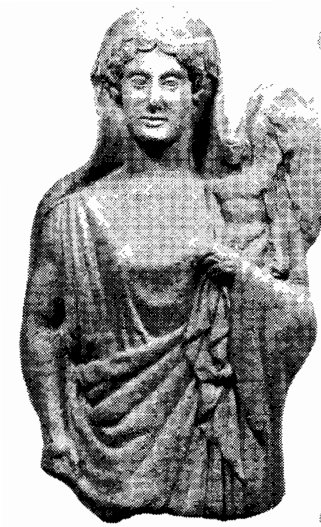
۵- معبد **آپولودر کورینت.** این معبد به روزگار خویش بزرگ‌ترین معبد و در ۶۵۰ ق.م به هنگام قدرت کورینت ساخته شد و در ۱۴۶ میلادی در آتش‌سوزی رومیان سوخت و بقایای آن هنوز هم از ارزنده‌ترین آثار باستانی کورینت است.



۶- آفرودیت وبز. این پلاک سفالی یافته شده از **گیلا** Gela از سواحل جنوبی **سیسیل** و بازمانده از سده ششم و گویای اهمیت این خدابانو و نیایش آن در این منطقه است. بز از حیوانات مقدس و یکی از نمادهای آفرودیت بود. موزه اشمولین اکسفورد.



۷- افرودیت به هنگام شستشوی تن از تندیس‌های کار **پراکسی‌تلز** Praxiteles. این تندیس یا تندیسک ۴۶ سانتی‌متری از مرمر و از مجموعه تندیس‌های عریان و غیرعریان زن و مرد است. رودس موزه باستان‌شناختی.



۸- تندیس نذری **افرودیت.** طول این تندیسک ۳۰سانتی‌متر و یافته شده از مام‌شهر **مدما** Medma. این مام شهر پیروکیش آفرودیت و این تندیسک به هیأت عادی انسان‌ها تراشیده شده است. کالابری موزه ملی.

نمف Nymphهای آش Ash یا حوریان ساکن بیشه‌های زبان گنجشک را دختران اورانوس می‌دانستند. درخت زبان گنجشگ از درخت‌هائی است که سالانه آن را هرس می‌کنند و از شاخه و تنه آن دسته ابزار محکمی می‌سازند. گُرزِ **پله‌ئوس** Peleus (پله) از تنهٔ محکم درخت زبان‌گنجشگ ساخته شده بود و پس از او تنها **آشیل** Achilles پسرِ **پله** بود که می‌توانست این گُرز را به کار بَرَد. امکان هرس کردن منظم زبان‌گنجشگ شاید به گونه‌ئی با اسطورهٔ اخته کردن و نیز تطهیر رابطه دارد. **اورانوس** بدان دلیل بچه‌های خود را در زیرزمین زندانی می‌کرد که از آنان نفرت داشت و نمی‌توانست به هنگام بارداری **گایا** با او درآمیزد و از دید **فروید** اخته کردن آلت مرد بیمی است که همیشه به هنگام

آمیزش وجود دارد.

در هزاره دوم پیش از میلاد اسطورهٔ اورانوس را در خاور نزدیک همانندهائی است: متون بازمانده از ۱۲۰۰ پیش از میلاد از پایتخت **حتیان** در آسیای کوچک دربردارنده اسطوره جانشینی و این اسطوره شاید برگرفته از اسطوره **حوریان** در جنوب شرقی آسیای کوچک است. بدین روایت **ئنو** Anu خدای آسمان **آلالو** Alalu را برمی‌اندازد و نه سال فرمانروائی می‌کند [← اساطیر خاورنزدیک از همین مجموعه] و بعد از نُه سال **کوماربیس** Kumarbis با **ئنو** درگیر و به نیرنگی نرینه‌گی او را گاز می‌گیرد و می‌بلعد و از بخشی از نرینه‌گی که از کام کوماربیس بیرون می‌ریزد خدائی به نام **تامیسو** Tamisu که همانا رود **دجله** است هستی می‌یابد.

در روایت مشابه امّا کهن‌تر مربوط به جشن سال نو در **بابل** نخستین زوج‌های آسمانی یعنی اپسو Apsu خدای آب‌های شیرین و **تیه‌مت** Tiamat خدابانوی دریا خدایان دیگر هستی می‌یابند. بدین روایت تیه‌مت نابود می‌شود و **ئه‌آ** Ea با طلسمی جادوئی اپسو را نابود می‌کند...

در اسطورهٔ همانند یونانی **کرونوس** به دست **زئوس** Zeus نابود می‌شود و این روایت شاید طی عصرِ مفرغِ میسین یا در سده هشتم ق.م و به هنگام شرق گرائی هنر یونان از این اساطیر به وام گرفته شده است. بی‌تردید روایات کهن‌تر شرقی این داستان‌ها بر روایات کیهان شناختی یونان اثر داشت. در **ایلیاد**، **ئوشن** و **تتیس** شاید جایگزین **اپسو** و **تیه‌مت** است و اخته کردن اورانوس شاید با جدائی آسمان و زمین پیوند دارد.

اخته کردن **ئنو** توسط **کوماربیس** و زاده شدن افرودیت شاید از روایت بابلی گرفته شده. در اسطوره حیتی زمین را نقشی نیست و در اسطوره یونانی است که انتقام‌جوئی زمین مفهومی روان‌شناختی می‌یابد. عنصر **اودیپی** در اسطوره یونانی چندان قوی است که می‌تواند در عصر **فرهنگ شرم** رخ دهد و با **خانوادهٔ هسته‌ئی** پیوند دارد. عناصر کهن این اسطوره از شرق گرفته شده امّا ساختار روان‌شناختی آن بی‌تردید یونانی است. ویژه‌گی کیهان شناختی اسطوره **اودیپ** Oedipus در جانشینی فرزند به جای پدر و اغماض مادر گُنگ تر و **هزیود** از سبب دشمنی پدر و پسر چیزی نمی‌گوید: امّا از دید روان‌شناختی پسر رقیب پدر است. و با این همه اسطوره یونانی چندان پیچیده است که هیچ تفسیری در بردارنده تمام حقیقت نیست.



۱۰- **کرونوس و رئا** از آثار ۴۵۰ ق.م کارِ **ناسیکا** Nausicaa و یکی از دو نمونه نقاشیِ بدین روال. آن چه به مرد (کرونوس) داده می‌شود و او را وحشت‌زده کرده است نه یک کودک که پاره‌سنگی است، [پاره‌سنگی که کرونوس آن را می‌بلعد و دیگر فرزندان بلعیده شده از کام او بیرون می‌ریزند]. موزهٔ متروپولیتن هنر **نیویورک**، یافتهٔ **راجرز** ۱۹۰۶.



۹- ورود **آفرودیت** به **قبرس**. سفال‌ها و جعبه‌های آرایش زنان غالباً با نقاشی‌های اسطوره‌ئی تزیین شده. در این تصویر دختری کوچک در حال دویدن و کسی از پُشت سر موی او را می‌بندد و چنین نقشی استثنائی است: افرودیت برای یونانیان خدابانوی وحشت بود، بدان سان که **هیپولیت** Hipohlytus را به خاطر نپذیرفتن عشق آفرودیت کیفر می‌دهد. موزه متروپولیتن هنر، نیویورک، از یافته‌های **فلمر** در ۱۹۳۹.

تولدِ زئوس

از تندی و خشونت موجود در اسطوره‌های جانشینی در بخش‌های‌های دیگر اساطیر یونان نشانی نیست. **زئوس** پس از دست‌یابی به قدرت خدای خدایان یونان و خشونت‌ها به اورانوس نسبت داده می‌شود. برخی از روایت‌ها گویای آن است که زئوس نیز بیم این را داشت که رقیبان بر او پیروز شوند و با این همه در برخوردهائی از این دست همیشه پیروز بود.



۱۱- آخرین معبد از سه معبدی که مردمان **سلینوس** Selinus در شهر خویش بنا نهادند. نخستین معبد در ۵۳۰ ق.م و اندکی بعد از معبد باستانی **کورینت** ساخته و بی‌درنگ ساختمان معبد دوم در شمال شهر آغاز شد و این به هنگامی بود که در اوایل سده پنجم سلینوس به اردوی **کارتاژ** پیوست و این نبرد با شکست کارتاژ در ۴۸۰ ق.م پایان یافت. این تنها معبدی است که بقایای آن بازمانده و این ویژگی شاید ناشی از بازسازی آن در ارتباط با دولت جدید و بوملاد اصلی یونان بوده است. این معبد نیایشگاه **زئوس و هرا** و با شیوه معماری کلاسیک یونان ساخته شده بود.

در شجره‌نامهٔ خدایان آمده است که **رئا** فرزندان بسیاری زایید: **هستیا** Hestia، **دمتر** Demeter و **هرا** Hera از این شمار بود و **کرونوس** همهٔ فرزندان خود را بلعید. کرونوس که می‌دانست تباهی او به دست یکی از فرزندان اوست به هنگامی که رئا، زئوس را در زهدان داشت رئا از جانب **گایا** و **اورانوس** به **کرت** Cret فرستاده شد. رئا در غاری نزدیک **لیکتوس** Lyctus زئوس را زایید و به جای زئوس پاره‌سنگی را در پارچه پیچید و آن را برای بلعیدن به کرونوس داد.

شاعر می‌گوید: **اورانوس** و **گایا** از علّت نفرت کرونوس از فرزندان خود سخن می‌گویند و **رئا** را بر آن می‌دارند تا برای هستی یافتن **فوری**ها یا فرشتگان انتقام از خون کرونوس، زئوس را در جائی دور از دسترس کرونوس بزاید. تقدیر چنین است که مسؤولیت پدرکشی از دوشِ زئوس برداشته شود. تولد زئوس در **کرت** تحقق می‌یابد تا مردمان کرت نام زئوس را که نامِ همسرِ جوانِ شاید خدابانوی زمین و خدابانوی مادر آنان بود بر زئوس بگذارند. مردمان کرت زئوس همسرِ خدابانوی خود را جاودانی نمی‌دانستند و به هنگام گفتگو از مکان زاده شدن زئوس از مکانِ گور زئوس پیشین سخن می‌گفتند.

زئوس و زئوس کرتی نیز بی‌تردید نامی یونانی است. بعد از عصر مفرغ از زاده شدنِ زئوس در غار نزدیک لیکتوس سخنی نیست و این داستان به دوره‌ئی بازمی‌گردد که یونانیان در **عصر میسین** در کرت بودند و هم بدین دلیل نام همسرِ مردهٔ خدابانوی کرتی را بر خدایِ خدایانِ خویش نهادند. در این روایت زئوس پس از زاده شدن با شیرِ بُز و عسل تغذیه می‌شود و گهوارهٔ او بر درختی آویخته است که نه در زمین و نه در آسمان و نه دردریاست و صدای گریهٔ نوزاد در هیاهوی رقصِ آیینی جوانان مُسَلح کِرتی که سلاح خود را بر هم می‌کوبند محو می‌شود.

زئوس شتابان می‌بالد و زمین او را در برانداختن کرونوس یاری می‌کند. کرونوس بعد از بلعیدن سنگی که رئا آن را به جای زئوس بدو داده است فرزندان بلعیده شده را استفراغ می‌کند و این همان سنگی است که زئوس آن را در معبد دلفی Delphi کار نهاد. یاریِ **رئا**در نجاتِ فرزند خویش ارزشمند اما ساختار این اسطوره در مقایسه با اسطورهٔ بابلی، که در آن **مردوخ** Mardk پسرِ **ئه‌آ** تنِ **تیه‌مت** را می‌شکافد تا آسمان و زمین را شکل دهد، مبهم است؛ زئوس همانند قهرمان افسانه‌های پریان پدر را نابود می‌کند. در روایتِ **حیتی** Hittite [← اساطیر خاور نزدیک از همین مجموعه] خدایِ هوا که همانندِ زئوس است هنوز در درون **کوماربی** Kumarbi و جائی است که از خاییدن نرینه‌گی **ئنو** پدید

می‌آید. کومار‌بی به دلیلی سنگی را می‌بلعد و پس از آن خدا به نبرد می‌پردازد.

در این روایت‌ها همانندی‌ها چون تفاوت‌هاست. اسطورهٔ یونانی بر سنگی تأکید دارد که بعدها در بنای معبد دلفی به کار می‌رود. در روایاتی دیگر این سنگ، سنگ بَندِ نافِ زمین و نشانگر مرکز میرای زمین است. بدین روایت زئوس دو عقاب را یکی از شرق و دیگری از غرب پرواز می‌دهد و این عقاب‌ها بر فراز دلفی به هم می‌رسند و چنین است که دلفی مرکز بزرگ کیشِ یونان باستان می‌شود.



۱۲- **زئوس** به هنگامِ پرتابِ آذرخش. این تندیسک ۱۵سانتی‌متری از **دودونا** Dodona یافته شده و گویای جایگزین شدن زئوس به جای **پوزئیدون** Piseidon در ۴۶۰ ق.م و نقشی است که بوزوئیدون بر عهده داشت. در این تندیسک نمادِ آذرخش و معرف زئوس کوتاه و با حالتی پرتاب می‌شود که شبیه حالت پرتابِ زوبین نیست. **دودونا** یکی از مراکز بسیار کهن پیشگوئی زئوس و پیشگوئی از طریق افتادن برگ‌های درخت بلوطِ مقدسِ معبد انجام می‌شد. رعد و برق در کوه‌های شمالی یونان پدیده‌هائی عادی و درخت بلوط از درخت‌هائی است که بیش از درخت‌های دیگر مورد صاعقه قرار می‌گیرد. برلین، موزهٔ آثار عتیق.

تیتان‌ها

یکی از همانندی‌های اساطیر کیهان شناختی یونان و خاورنزدیک در نبرد خدایان با هیولاهائی است که از جانب زمین قدرت آنان را تهدید می‌کند. **کرونوس** با تیتان‌ها متحد و با زئوس به ستیز برمی‌خیزد و این جنگ که شاید شورشی از جانب خدایان جوان باشد ده سال در دشت‌های تسالی به طول می‌انجامد و سرانجام تیتان‌ها از **المپ** رانده می‌شوند. **ارت** یا زمین زئوس را اندرز می‌دهد که در شکست تیتان‌ها از سه **سیکلوپ**

Cyclop و سه صد دستِ فرزندان زندانیِ زمین یاری جوید و **ئوشن** نیز در این کار زئوس را یاری می‌دهد.

داستان مایه رایج در اساطیر چنین است که کاری بزرگ و تهورآمیز با یاری گرفتن از دیگران و با کاربرد سلاحی خاص انجام می‌گیرد. غولان صددست در نبرد با تیتان‌ها زئوس را یاری می‌دهند و با پرتاب سیصد خرسنگ در یک زمان تیتان‌ها را شکست می‌دهند و آنان را تا **تارتاروس** Tartarus دنبال می‌کنند و در آن جا از جانب زئوس زندانبان تیتان‌ها و خود نیز (شاید به خواست زئوس) زندانی می‌شوند.

در این اسطوره‌ها جهان از دو بخش تشکیل مس شود، زمین به **ئوشن** [یا رودی که زمین را در میان گرفته] می‌انجامد و **تارتاروس** ژرفای زمین و مدخل آن در غرب و محل افول خورشید قرار دارد. آن سوی غرب و در دریا و جائی که **آتلانتیک** Atlantic نام دارد **اطلس** Atlas ایستاده است و بر شانه‌های اطلس دو ستون قرار دارد که آسمان و زمین را از هم جدا می‌کنند. آن جا **هسپریدها** Hesperides پاسدار سیب‌های زرین‌اند. در روایتی دیگر **اطلس** نام کوهی است در شمال آفریقا و در روایتی **هراکلس** در تنگه **جبل‌الطارق** ستون تکیه‌گاه آسمان را در یاری به اطلس به دوش می‌گیرد [تا اطلس بتواند سیب‌های زرین را برای او بچیند و دیگربار به تمهیدی ستون را بر دوش اطلس قرار می‌دهد]. در روایتی دیگر اطلس با نگریستن به یکی از **گورگون** Gorgoneها یعنی **مدوز** Meduse تبدیل به سنگ می‌شود.

در **اودیسه** جهان زیرین را چهار رود اصلی و هر یک از آنان را نامی درخور است: مهّم‌ترین این رودها **استیکس** Styx یا نفرت نام دارد. [به روایت **هزیود** در **تئوگونی**، استیکس فرزند **اوشن** و **تتیس** و در سرود **هومر** برای **دمتر** همبازیِ **پرسفونه** Persephone (پرسفون) و به روایت **آپولودور** مادر پرسفونه است. در **آرکادی** Arcadia چشمه‌ئی بود که آن را استیکس می‌نامیدند، این چشمه از خرسنگ بلندی جاری و در زمین جریان می‌یافت و آب آن را سمی و به روایت **پوزانیاس** اسکندر مقدونی با آب این چشمه مسموم می‌شود. **تتیس** برای روئین تن ساختن **آشیل** او را در آب همین رود فرو می‌برد. از آب استیکس برای سوگند خدایان استفاده می‌شود و هنگامی که خدائی باید سوگند یاد کند به فرمان **ایرس** Iris جامی از آب استیکس را به المپ می‌آورند تا گواهِ سوگند باشد. اگر خدائی سوگند استیکس را می‌شکست به عقوبت شدیدی گرفتار و یک سال از تنفس محروم و در این مدت نمی‌توانست از غذای خدایان استفاده کند و در پایان این

مدت او را کیفر دیگری بود که نه سال از شورای خدایان برکنار و در سال دهم وظایف خود را به عهده می‌گرفت] (مدت محروم شدن از امتیازات خدایی [پس از یک سال دم در نکشیدن] شاید هشت سال و این زمانی است که ستارگان و سیارات به موقعیت پیشین خود بازمی‌گردند و در اساطیر یونان دوره‌ئی بازگردنده است). رود دیگرِ **هادس** یا جهان زیرین **کوستیوس** Cocytus (کوسیت) از شاخه‌های رودِاستیکس به معنی مویه و زاری است [که از واژه کوستیو Cocytu به معنی مرگ و زاری برای مردگان گرفته شده است. آب این رود همانند استیکس بسیار سرد و به موزات استیکس جریان دارد]. سومّین رود **اکرون** Acheron نام داشت. (آکوس Achos به معنی رنج و درد و نزد عامه آکرویس Acherois به معنی همانندِ بیدِ سپید و رود مقدس **پرسفونه** است). [اکرون همانند رودهای دیگر دوزخ رودی است که ارواح مردگان برای رسیدن به **هادس** (دوزخ یا جهان زیرین) باید از آن بگذرند و در روایات اسطوره‌ئی **کارون** Charon ارواح را با زورق خویش از این رود عبور می‌دهد. به روایتی کارون پسر **گایا** (زمین) و به سبب یاری به غولان در نبرد با خدایان محکوم است که در زیرزمین زندگی کند.] چهارمین رود رودی است از آتش که **پیریفلژتون** Pyriphlegethon نام دارد. پنجمین رود **لته** Lethe به معنی فراموش [در روایات اسطوره‌ئی دختر **اریس** به معنی نفاق و باگذر زمان لته شکلی استعاری به خود می‌گیرد و فراموشی خواهر مرگ و خواب و شاعران با این مفهوم از آن یاد می‌کُنند.] در آثار **اریستوفان** Aristophane لته با زایش روح در تنی نو پیوند دارد.

تیفون

گایا (زمین) که از شکست و تنبیه تیتان (ژتان)ها ناخشنود است با گسستن بیعت با **زئوس** به انتقامجوئی از وی می‌پردازد. [گایا، زئوس را نزد **هرا** متهم و **هرا** Hera از **کرونوس** جویای وسیله‌ئی برای انتقام می‌شود و کرونوس دو بیضه را که به **تخمهٔ** وی آغشته بود در اختیار گایا نهاد. گایا این بیضه‌ها را زیر خاک مدفون و از آن‌ها موجودی که در مسیر اسطوره جانشینی یارای خلع زئوس را داشت یعنی تیفون پدید آمد.] **تیفون** Typhon یا **تیفوئوس** Typhoeus کوچک‌ترین پسر **گایا**، **مار- مردی** غول‌آسا بود که می‌توانست جانشین زئوس شود. زئوس برای نخستین بار از تندرو آذرخشی که **سیکلوپ** Cyclop بدو داده بود برای نابودی **تیفون** بهره جست و تیفون را نابود ساخت. این روایتِ کتاب **تئوگونی** هزیود است امّا شکست تیفون بدین آسانی میسر نبود و به روایت **آپولودور**، تیفون در **سلیشیه** Cilicia زاده شد و هم در آن جا بود که **گورگون**

Gorgonها، **مار- زنِ اکیدنا** Echidna، **سگ غولِ** [بالدار] و سه سرِ **گریون** Geryon، سگِ سه سرِ **سربروس** Cerberus یا **سربر**، **غول - مارِ هیدرا** Hydra و هیولایِ **[شیر - بزِ] شیمر** Chimere را پدید آورد. زئوس در نبرد با تیفون او را دنبال کرد و با داسِ **آداما‌نتین** Adamantine که شاید همان داسی است که کرونوس با آن اورانوس را اخته کرده بود به تیفون یورش برد. تیفون داس را از دست زئوس گرفت و وَتَرِ دست و پای زئوس را برید و با ناتوان کردن وی رگ‌های بریده شدهٔ زئوس را در پوستِ خرسی پیچید و پوست خرس را در غاری در سلیشیه نهان کرد و **مار - زنِ دلفینا** Delphyna را به پاسداری آن گماشت. **هرمس** Hermes امّا وَتَر و رگِ زئوس را دزدید و با بازگرداندن آن به تن او زئوس با گردونه‌ئی بالدار به آسمان گریخت و دیگربار تا کوهِ **نیسا** Nysa به تعقیب تیفون پرداخت و با ناتوان شدن تیفون به سبب خوردن غذای سمی، زئوس وی را به **اتنا** Etna راند و از خونی که از تن تیفون جاری بود کوه‌های **هاموس** Haemus خون رنگ شد.



۱۳- **نبرد زئوس و تیفون.** در اواخر نیمهٔ دوم سدهٔ ششم پیش از میلاد در **اتروریا** Etruria سفالگری پیشرفت چشمگیری یافت و این کار به همت هنرمندان یونانی ساکن سیسیل تحقق یافت. در این سفال منقوش زئوس به تیفون با سلاح آذرخش یورش برده و سیمای تیفون جانور خوی، تن وی بالدار و پایین تنهٔ وی از دومار تشکیل شده. شاعران در شعرهای خویش سیمائی وحشتبار تراز تیفون ترسیم می‌کردند. موزهٔ آثار عتیق، **مونیخ**.

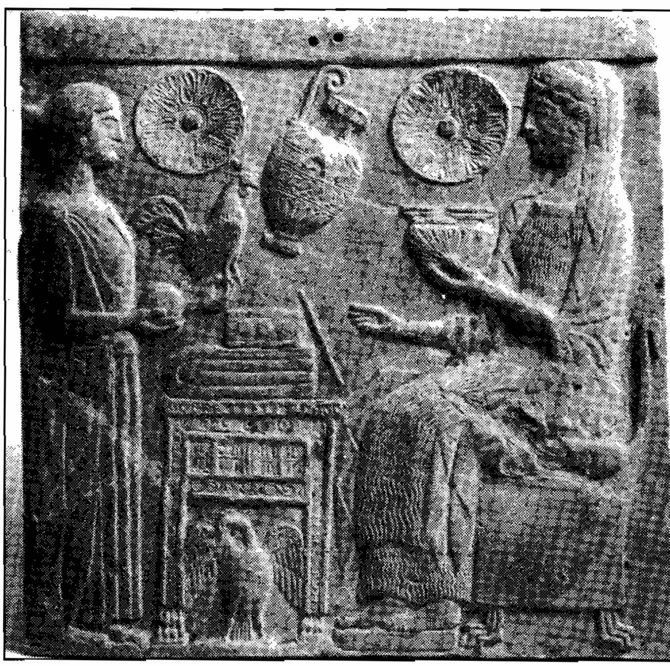
یونانیان آتشفشان را آتشِ کام غول‌های زندانی شده در زیرزمین می‌دانستند [و در روایت نبرد زئوس و تیفون هنگامی که تیفون از دریای سیسیل می‌گذشت زئوس کوهِ **اتنا** را بر وی افکند و او را در زیر کوه مدفون کرد و در این روایت اسطوره‌ئی شعله‌هائی که از کام این غول بیرون می‌ریزد یا بقایای آذرخشی که زئوس بر او افکند همانا این کـوه را آتشفشان کرده است]. دزدیده شدن وَتَر و رگ زئوس را در اساطیر **حیتی** همانندی است که در آن **اژدهایِ ایلویانکا** دل و چشم‌های خدا را می‌رباید و پسر این خدا پس از ازدواج با دختر ایلویانکا دل و چشم‌های پدر را از اژدها می‌گیرد. از داستان مایه افسانهٔ پریان در اسطورهٔ یونانی نشانی نیست و این مهّم را **هرمس** خـدای راهـزنان انـجام مـی‌دهد. در روایت دیگر **حیتی** با بریده شدن پاهای **اولی کومی** Ullikummi غولِ حیتی با ارهٔ مفرغی، آسمان و زمین از هم جدا می‌شوند. این روایـات هـمه بـه اسـطوره‌های جـانشینی بـاز می‌گردد و در آن خدای پیروز حتی بعد از اخته شدن جانشین خدای مغلوب می‌شود.



۱۴- معبدِ Aphaea افه در اژینا Aegina. **افه** خدابانوئی از دورهٔ پیش از توجه به خدا بانوی مادر و **باارتمیس Artemis** پیوند داشت. معبد افه درکوه اصلی جزیره و در انتهای شمال شرقی آن قرار داشت و از جانب شمالی بر جزیرهٔ **سالامیس** مسلط بود. شهر باستانی اژینا در غرب این جزیره و مسلط به **اپیداروس Epidarus** است. بنای این معبد به حدود ۵۱۰ ق.م و قبل از توسعه‌طلبی آتن بازمی‌گردد. چنین می‌نماید که این خدابانو بعدها چون نماد پیوند دو شهر به کیش آتنی‌ها راه یافت.

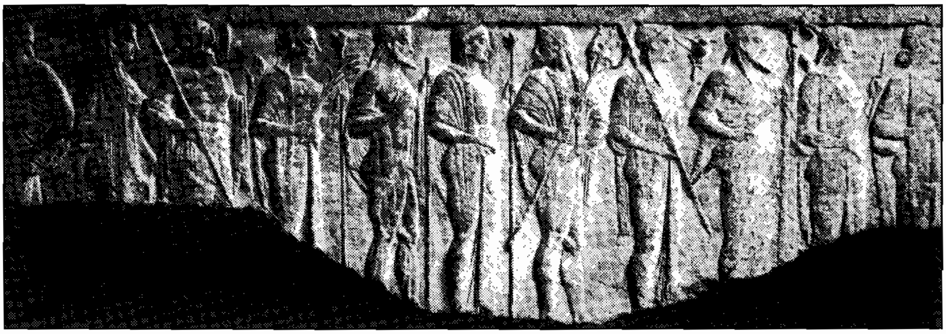
خانوادهٔ خدایان

زئوس چرخهٔ مشکل جانشینی را طی کرد و به استوار کردن نقش خویش پرداخت. با این همه نشانه‌هائی وجود دارد که زئوس از فرزندان خویش و دیگر خدایانی که از برانداختن وی بهره می‌بردند بیمناک بود. بدین سان جهان قلمروِ فرمانروائی سه پسرِ **کرونوس** یعنی **زئوس**، **پوزئیدون** Poseidon و **هادس** Hades شد. در نظام خداشناسی یونان این زئوس بود که خدایان را در مقام خویش منصوب می‌کرد. در **ایلیاد** پوزئیدون از تقسیم میراثِ پدری بین سه فرزند سخن می‌گوید و در این جا نشانی از جانشینی فرزند ارشد نیست.



۱۵- تصویر برخی از نقش برجسته‌هایِ سفالینِ یافته شده از لوکری Locri به دلیل ارزش هنری و غنای محتوای دینی این آثار در این کتاب آورده شده است. مفهوم بسیاری از این نقش برجسته‌ها هنوز هم چندان روشن نیست. در این نقش برجسته زنی مشغول دادن فدیهٔ خروس و چیز دیگری که باید انار باشد به خدابانوئی است که رو به روی وی میزی است که پوشاکی تا خورده و فدیه بر آن نهاده شده است. زیر میز پرنده‌ئی است شبیه اردک، غاز یا قو و این گویای آن است که این خدابانو **آفرودیت**، کورِئه Kore، یا دیمتر **Demeter** مادرِ کورِئه و یا **هرا** و خدابانوئی است که در ایتالیا شهرت یافت. مشکل نام این خدابانو است. کیش‌هائی از این دست بیش‌تر با عشق و مرگ یا ازدواج پیوند داشت.

در اساطیر یونان خانواده خدایان چون خانوادهٔ خدایـان هـند و اروپـائی و بـنیاد آن متکی بر شیخوخیت و پدرسالاری است و با این همه نظام دینی و بومی تا حدی پیچیده و خاص یونان است.



۱۶- دوازده خدایِ **اُلمپ**. با گسترش آتن و شهرهای بزرگ یونان شهرهای کوچک مجذوبِ کیشِ شهرهای بزرگ و از این طریق کیشی کشوری پدید آمد که دوازده خدای اُلمپ در آن نشانهٔ قدرت بود. این نقش برجسته از آغاز سده پنجم پیش از میلاد و گویای گسترش این کیش از طریق کلنی‌های ثروتمند و شهرهای جنوب ایتالیا است. **آپولو** Apollo در این نقش برجسته پیشاپیش خدایان و پس از او **آرتیمس** Artemis با کمان‌اش، زئوس با نماد آذرخش، **آتنا** Athena با جغداش، پوزئیدون با نیزهٔ سه شاخه‌اش، **هرا** Hera، **هادس**، **پرسفونه** Persphone با خوشه‌ئی از گندم، **آرس** Ares با کلاه خود، **آفرودیت** با گلی در دست و **هرمس** با کلاه و عصای‌اش و سرانجام خدائی با زنبیل که احتمالاً دیمتر Demeter است.



۱۷- ازدواجِ مقدسِ **زئوس و هرا**. یافته شده از حفاری‌های معبد هـرا در **ساموس** Samos. این حفاری از ۱۹۳۰ آغـاز و دسـتاورد آن تـندیس‌های چوبی ارزشمندی بود که بسیاری از آنان پوسیده بود. این تندیس ازدواج از سده ششم و مربوط به زمانی است که زئوس هنوز بر پدر خود کرونوس غلبه نیافته بود.

زئوس و هرا

واژهٔ **زئوس** با بخش نخستِ واژهٔ لاتین **ژوپیتر** Jupiter و واژه مورد کاربرد برای روز پیوند دارد. زئوس آسمان خدایِ آسمانِ رخشان و نیز توفان و هم بدین دلیل سلاح او آذرخش است. انتظار بر آن بود که همسر زئوس کاملاً در حدِ مقام وی و هم بدین دلیل در اسطوره‌ئی از **دیونه** Dione مادر **افرودیت** Aphrodite به عنوان همسر او یاد شده است. نامِ دیونه مترادفِ زئوس و در زبان لاتین ژونو Juno و در زبان **اتروریایی** یونی Uni است.

امّا غالباً در اساطیر همسر زئوس همانا **هرا** و نام او چنین می‌نماید که مونثِ Hero و به معنی **قهرمان** بانو و نیز بانو و این عنوان مقامی درخور همسر خدای خدایان است. هرا امادر **آرگوس** Argos کیشِ ویژهٔ خود را داشت و بی‌تردید بازماندهٔ خدابانوی مادرِ یونانی بود. در این مسیر هرا با **قهرمانانی** چون هراکلس که بعد از ارتقای مقام هرا شهرت یافت و نیز با **ژازون** Jason (جیسون) پیوند داشت. هرا در روایت‌ها زنی حسود و از عشق‌ها و فرزندان نامشروعِ زئوس (که به روایتی **هراکلس** یکی از آنان است) ناخشنود بود. در روایتی از **ایلیاد** زَئوس خود را عاشق هرا می‌خواند و بدو می‌گوید وی را بیش از هفت همسرِ خود که دوتایِ از آنان خدا بانو هستند دوست می‌دارد. این شمار در واقع بخشی از زنانِ زبانزد مردمان **بئوشیه** و افرادی هستند که در **اودیسه** از آنان با عنوان زنان و دختران قهرمان یاد می‌شود و از **دون‌ژوان** بودن زئوس نامی نیست.

برخی از خدایانی که **مجذوب** پسران و دختران دودمان خدائیِ تک همسرِ هند و اروپائی بودند اگر از پدر نشانی نداشتند نَسَب از مادر می‌بردند و پس از زئوس است که این نسب به پدری پدرسالار می‌رسد. نیز پیش از این بسیاری از **قهرمانان** شجره‌نامه‌ئی داشتند که به جده‌ئی مورد احترام می‌رسید و این شاید نشان از جامعهٔ کهن‌تری داشت که در آن مرد خود را **پارتنوس** Parthenius یعنی باکِره زاد، یا فرزند زنِ ازدواج ناکرده، می‌نامید. در بسیاری از روایات خدا بیش از تصاحب دختری او را به خوابی ژرف فرو می‌برد که گویای کاربرد آیینی داروهائی در آیین ازدواج مقدس با یک خدا یا گاهی ازدواج با نمایندهٔ خدا است.

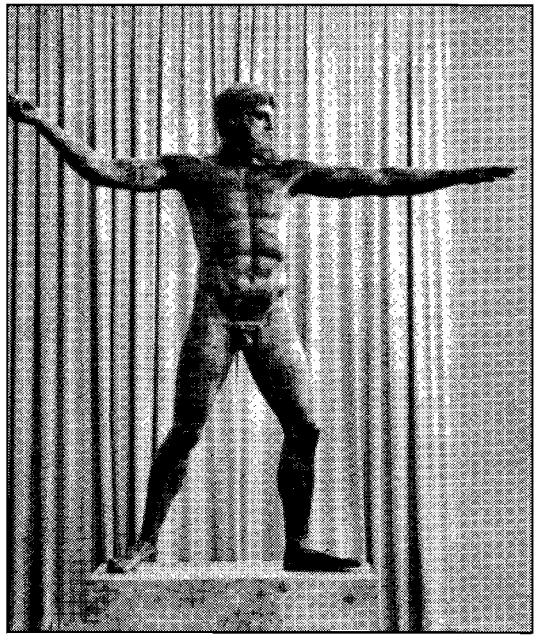
سلاح زئوس بدین سان سلاحی آیینی و نماد توانمندی او بود. در خانوادهٔ تک همسر هند و اروپائی زن نمی‌توانست زنان غیررسمی و فرزندان نامشروع همسر را تحمل کند و هم بدین دلیل است که با راه‌یابی ساختار جدید به آسمان هرا در برابر زنوس به ستیز و مبارزه برمی‌خیزد.



۱۸- **زئوس و هرا.** در شهر **سلینوس** Selinus در انتهای جنوب‌غربی **سیسیل** و در پیوند با **کارتاژ** Carthage از اواخر سده ششم ق.م معابد عظیمی ایجاد شد که به سبب انزوای آنها کمتر ویران شد. معبد E از این مجموعه از اواسط سده پنجم ق.م به **هرا** اختصاص داشت چهارگوش افریز این معابد نه در فضای باز و بر سر در که در انتهای قسمتِ داخلی بنا و درون معبد بنا شده است. این نقش برجسته‌ها در بردارنده درگیری بین خدایان و خدابانوان و سر، دست و پاهای این نقش برجسته‌ها از مرمر و کار پیکرتراش هنرمندِ دیگری است. در این افریز خدابانو هرا در نقش عروس زئوس در برابر وی عریان می‌شود. پالرمو، موزه ناسیونال.

آرس و افرودیت

فرزندان زئوس و هرا سه تن و تنها یکی از آنان عضو خانوادهٔ خدایان بود. این خدا **آرس** Ares خدای جنگ و در روایتی قرارگاه وی در تراشیه Thrachea (تراس) و فرماندهی است که مادیان گردونه‌های پسران او آدمخوار و در روایتی دیگر **افرودیت** Aphrodite همسر **هفائیستوس** Hephaestus امّا نهانی آرس را دوست می‌دارد و به همسر خود خیانت می‌کند.



۱۹- تندیس مفرغی ۲۱۳سانتی‌متری احتمالاً **پوزوئیدون**. این تندیس در ۱۹۲۸ از ژرفای دریا و نزدیک دماغهٔ اُبوآ Euboea و جائی که کشتی مهاجم ایرانی در توفان ۴۸۰ پیش از میلاد غرق شد به دست آمد و اکنون در موزهٔ هنر قرار دارد. این کشتی شاید حامل غنائم جنگی و عازم رُم بود که در توفان آسیب دید و غرق شد. این تندیس دستساز هنرمندان آتنی نیست و شاید کارِ هنرمند **اژه‌ئی، اوناتاس** Onatas و کسی است که تندیس **هرمس** و قوچ را در **المپیا** ساخته بود برخی این تندسی را پیکرهٔ **زئوس** در حال پرتاب آذرخش و صاعقه می‌دانستند امّا بسیاری بر این باورند که این تندیس پیکرهٔ **پوزئیدون** و **نیزهٔ سه شاخهٔ** او گم شده است. نیزه سه شاخهٔ پوزئیدون برای پرتاب کردن نیست. و بدان سان که در سکه **پئیستوم** Paestum نشان داده شده نیزهٔ سه شاخه ویژه ضربه زدن است، و شاید این تندیس پیکرهٔ نه یک خدا که تندیس جنگاوری آرمانی است. آتن، موزهٔ باستان‌شناسی ملی.

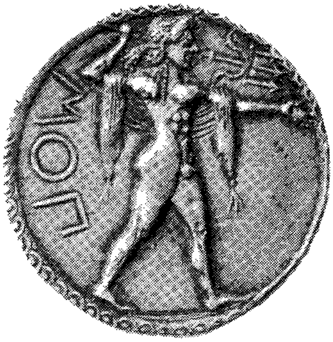
به روایت از **هومر**، خورشید که از عشقبازی‌های آرس و افرودیت آگاه بود هفائیستوس را از این ماجرا آگاه و **هفائیستوس** آن دو را در توری نامرئی گرفتار و خدایان را به شهادت خواند... پوزئیدون امّا از هفائیستوس خواست آنان را از دام رها و پس از این ماجرا آرس به **تراس** و افرودیت به **قبرس** تبعید شد. [از زمان هومر، آرس را خدای جنگ می‌دانستند و بر این باور بودند که از کشتار و خونریزی لذت می‌برد. آرس را با زره و خود و مسلح به سپر و نیزه و شمشیر تصویر می‌کردند وگردونهٔ او ارابه‌ئی بود که با چهار اسب جنگی به حرکت درمی‌آمد.]

[**اروس** Eros، **انتروس** Anteros، **دیموس** Deimos، **فوبوس** Phobos (نماد ترس و وحشت) و **هارمونی** Harmonie را فرزندان آرس و افرودیت می‌دانستند. افرودیت را عشق‌های بسیاری است. در روایتی آفرودیت و پرسفونه Persphone هر دو شیدای **آدونیس** Adonis و به فرمان زئوس، آدونیس هشت ماه از سال را بر روی زمین و نزد افرودیت و چهار ماه از سال در زیرزمین و نزد پرسفونه به سر می‌برد و چنین روایتی گویای آن است که ادونیس گیاه خدائی است که بر اثر حسادت آرس در حادثه‌ئی به نیش

گرازی مجروح و کشته می‌شود. در نبرد تروا آرس و افرودیت از مردمان **تروا** حمایت می کردند و نماد آرس سگ و کرکس و نماد آفرودیت کبوتر، گیاه و گل سرخ بود.]



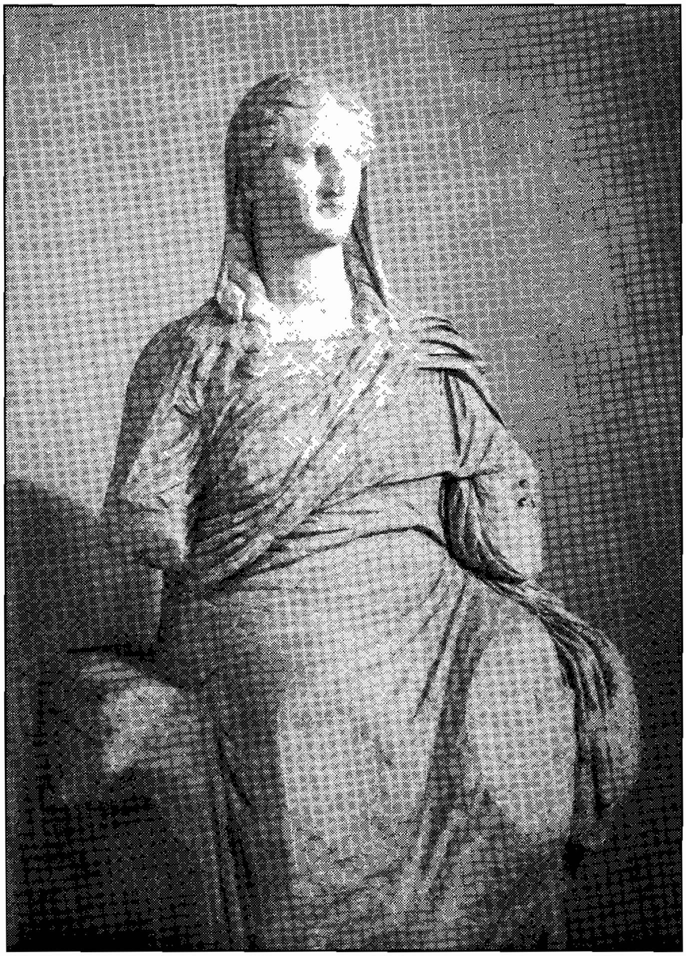
۲۰- سفالگران یونان از تولد **آتنا** Athena آثار و نقش‌های بسیار ساخته‌اند و در برخی از این تصاویر هفائیستوس با تبر پیشانی زئوس را می‌شکافد تا آتنا از سرِ زئوس زاده شود. تاریخ این سفال به ۵۶۰ ق.م و در بردارنده روایت تولد آتنا در اُلمپ است. در این سفال منقوش زئوس بر مسندی آراسته به آرایهٔ آذرخش نشسته و در زیر مسند ابوالهولی به تصویر کشیده شده که حضورِ او فقط برای پر کردن جای خالی در تصویر است. در جانب چپ زئوس **هرمس** و اپولو با چنگ تصویر شده و در جانب راست آرس به هیأت جنگجوئی پیاده و سنگین اسلحه با کلاه‌خودِ کورینتی به تصویر کشیده شده و خدابانوئی که در این تصویر دیده می‌شود همانا **آرتیمس** خواهر آپولو یا شاید آفرودیت است. موزه هنرهای ظریف، بوستون، ماساچوست از یافته‌های پیرس Pierce.



۲۱- رویِ سکهٔ **پئیستوم** Paestum از ۵۳۰ ق.م. نام شهر ایتالیائی **پئیستوم** از نام پوزئیدون گرفته شده و تصویر پوزئیدون همراه با سه حرف نام او بر روی این سکه دیده می‌شود. در این تصویر در دست پوزئیدون نیزهٔ سه شاخه‌ئی که نماد اوست دیده می‌شود و این نیزه بیش از آن که نیزهٔ نبرد باشد نیزهٔ ماهیگیری است؛ و روی شانهٔ این خدا چیزی شبیه تور ماهیگیری قرار دارد. بریتیش میوزم لندن.

آتنا

هرا، پوزئیدون و آتنا در بسیاری از روایت‌ها در انتقادِ از زئوس همداستان‌اند. آتنا همانند **هرا** نه یک نام که یک لقب و به معنی آتنی و بازگشت به خدابانوئی پیش یونانی دارد که در **اکروپولیسِ** آتن نیایش می‌شد. اتیمولوژیِ هندو اروپائی این نام به معنی **دخترِ** پدر و چنین است که آتنا وابسته به زئوس و از پیشانی او و سپر در دست و با پوشاکی از پوست و به یاری هفائیستوس تولد می‌یابد.



۲۲- خدابانوئی نشسته نماد برتری و والائی. در این تندیس **دیمتر** Demeter اثر Leichares و تصویری از مادرِ آرمانی جهان باستان است. خدایان یونانی همیشه به هیأت انسانی پدیدار می‌شوند. بریتیش میوزم لندن.

در روایتی **زئوس** **دلدادهٔ متیس** Metis و بدان دلیل که با پیشگوئی **ارت** یا **گایا** **فرزند** این زن پدر را از خدائی خلع می‌کند زئوس، **متیس** را می‌بلعد. آتنا فرزند زئوس و متیس و این تنها اسطوره‌ئی نیست که زئوس در آن در نقشِ **کرونوس** پدیدار می‌شود. در چنین نگرشی فرزند از تخمهٔ مرد و زمین در نقش مادری است که دانه‌ئی در آن کشته شده است. **آتنا** دختری جنگجو و از تبار خدایان هند و اروپائی [و در نبرد تروا از سپاه یونان حمایت می‌کند و در ماجراهای **هراکلس** نیز از حامیان بزرگ اوست. آتنا مزید بر خدا بانوی جنگ در یونان باستان خدابانوی خرد و در شهرهای اسپارت، **مگار** و ارگوس

معابد بزرگی بدو اختصاص **یافته** بود. نمادهای آتنا نیزه وکلاه‌خود و سپر یا زره اوست و بر سپر او سر **گورگون** Gorgon نصب شده است.]



۲۳- **پرسفونه و هادس.** کـلنی یـونانی در **لوکـری** Locri واقع در ایتالیا از مراکز مهّم کیش پـرسفونه بود. اشیاء نذری یافته شده از لوکری غالباً اشیائی است که با رازهای پرسفونه پیوند دارند و تاریخ آنها بـه ۴۸۰ تـا ۴۵۰ ق.م بـازمی‌گردد. **کـالابریا**، مـوزه ناسیونال.



۲۴- **پرسفونه یا دیمتر.** از نیم تـنه‌های بـزرگی کـه **پردمته** نامیده می‌شوند. این گونه از تندیس‌ها در **بئوشیه** فراوان و نمونه‌ئی کـه در **دلفـی** یـافته شـد شاید نمونه‌ئی نذری است. شیوه پیکرتراشـی ایـن تندیس باستانی و حالت تندیس گویای خدابانوی مادری است که در دستِ وی اناری که نماد مـرگ است دیده می‌شود. موزه هنرهای ظریف، بوستون، ماساچوست از مجموعه پرکین.

پوزئیدون

در روایتی [از هومر] **پوزئیدون** Poseidon، **هرا و آتنا** در دشمنی با زئوس همداستان و زئوس را به زنجیر می‌کشند و **تتیس** Thetis **نمف** دریائی به یاریِ **بریاره** Briare یا **ایگائونِ** Aegaeon او را از بند می‌رهاند. چنین می‌نماید که این روایت نشانی از اسطوره جانشینی را در خود دارد و شاید **هومر** در تفسیر علت توجه زئوس به تتیس آن را ابداع کرده است.

در این اسطوره با حضور **بریاره** (بریاروس) در نقش یاورِ زئوس با تـردیدی انـدک می‌توان گفت که شاید مراد از **تتیس، تتایس** Thetys [از خدابانوان آغازین یونان و نمادِ با روی دریـا و زادهٔ عشـقبازی‌های **اورانـوس و گـایا** و هـمسر بـرادر خـود **ئـوشن**، رودِ

دربرگیرندهٔ زمین است. تتایس به هنگام نبرد زئوس و کرونوس، هرا را پرورش داد. ماوای این خدابانوی آغازین اقصایِ غرب و در سرزمین **هسپرید** Hesperideها و مکانی است که خورشید هرشب در آن افول می‌کند.] در این روایت **گایا** نقشی خاص به عهده دارد و حضور **ئوشن و اورانوس** شاید اشارتی است به زنجیر کشیده شدن فرزندان اورانوس از جانب پوزئیدون.

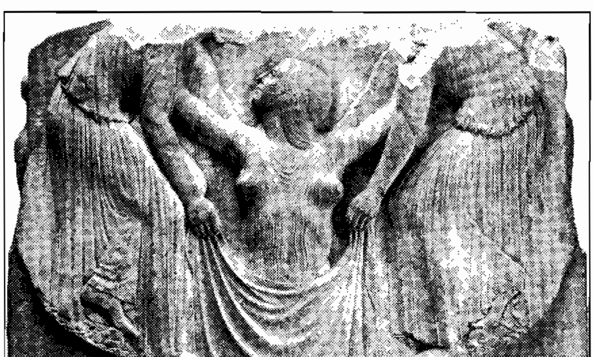


۲۵- خدابانوی باروری. این تندیس از آثار سده ششم ق.م و از شهر **مگار** Megara در سیسیل یافته شد و تکه پاره‌های آن با زحمت به یکدیگر متصل شد. تندیس نماد خدابانوی باروری و همانند خدابانوان کلنی‌های یونانی در سیسیل است. در این تندیس دوقلویی از سینه خدابانو شیر می‌خورند و به نظر می‌رسد این تندیس نه **دیمتر** که پرسفونه باشد و با این همه دوقلوها گویای کیش **لِتو** Leto مادرِ آپولو و آرتمیس است. موزه - باستان‌شناختی **سیراکوز.**

بی‌تردید در این روایت پوزئیدون پدر بریاره و بریارورس از این مسیر با دریای **اژه** پیوند می‌یابد و در اشاره به سرزمین هسپریدها، بریاروس شاید چون **اطلس** Atlas و غولی است که در دریا ایستاده و جهان را بر دوش دارد. پیوند پوزئیدون با ئوشن، اورانوس و زئوس و نبرد با کرونوس گویای اسطورهٔ جانشینی و بدان‌سان که در ایلیاد آمده است رقابت بین خدایان **اُلمپ** و داستان مایه‌هائی که بدان اشاره می‌شود به اسطوره‌هائی کهن‌تر باز می‌گردد.

دمتر

واژه **دمتر** Demeter به معنیِ نگهدارندهٔ زمین، تکان دهندهٔ زمین، و نام **پوزئیدون** نیز از چنین خاستگاهی برخوردار و به معنی شوهرِ دا Da و دا همانند **گِه** Ge و **گایا** مام خدائی پیش یونانی و خدابانویِ مادرِ زمین است. دا به نخستین بخش نام **دمتر**، **دامادر**، که در دین یونانی خدابانوی کشاورزی و خواهرِ **زئوس** است بازمی‌گردد. بدین روایت دمتر را **دختری** است به نام **پرسفونه** Persephone که او را **کورئه** Kore به **معنی دختر** نیز می‌نامند. پرسفونه دخترِ زئوس و از آن جاکه **هادس** Hades شیدای اوست زئوس او را به همسریِ هادس درمی‌آورد. **گایا** این ازدواج را مورد تأیید و بر سرِ راهِ او گلی قرار داد که پرسفونه به هنگام چیدن آن در درهٔ هادس به همسرِ خود هادس پیوست. این گل همانا نرگس و گلی است که همانند پرسفونه در بهار شکوفا می‌شود و در اساطیر یونان گل نشانهٔ ازدواج مقدس است.



۲۶- سریرِ **لودوویزی** Lodovisi نامِ سریری است که دودمان پاپ‌ها بدین سریر دادند و با همانند خود سریرِ بوستون Boston در قلمرو فرمانروائی پاپ‌ها یافته شد. این تخت از رازانگیزترین آثار هنر عتیق و تاریخ آن به نیمه سدهٔ پنجم ق.م باز می‌گردد. شاید این سریر آرایهٔ مذبحی درکیش پرسفونه و در جنوب ایتالیا کاربرد داشته است. این نقش برجسته گویای بازگشت دختری از دریا و ندیمه‌هائی است که تن او را می‌پوشانند و این کار پس از آب تنی یا که بازگشت از جهان زیرین انجام می‌گیرید. **موزهٔ ناسیونال، رومانو، رُم.**



۲۷-کیشِ **دمتر** و دختر او، **کورئه** یا **پرسفونه** در الوزیس Elcusis و سرزمین‌های دیگر نیز رواج داشت. روایات دمتر با قهرمان فرهنگی به نام **تریپتولموس** Triptolemus (شاید آنکو شخم سه شیاره می‌زند) و کشاورزی را به مردم جهان آموخت پیوند دارد. گردونهٔ بالداری که در این تصویر دیده می‌شود زمان ترسیم آن را به پیش از جنگ با ایرانیان باز می‌گرداند. در این تصویر سرخ فام موسوم به **ماکرون** Makron **دمتر** در جانب چپ و پرسفونه در جانب راست و هر یک مشعل و خوشه‌ئی از گندم در دست دارند و سفیرِ خویش را با ساغرریزی قبل از سفر به سفرِ فرهنگی خویش می‌فرستند. یونانیان مدعی آموزش کشاورزی به مردم جهان بودند. بریتیش میوزم، لندن.

هنگامی که زمین زیرپای پرسفونه دهان گشود و او را به هادس رهنمون شد پرسفونه فریادی از وحشت برآورد که دمتر صدای او را شنید و مشعل به دست، کاری که در مراسم آیینی کورئه کاربرد یافت، به جستجوی دخترِ خویش برآمد. دمتر به هیأت پیرزنی درآمد و در جستجو کورئه به سرزمین الوزیس رسید و دختران شهریار الوزیس او را با مهربانی پذیرا و دمتر پرستاری دموفون Demophoon برادرِ آنان را به عهده گرفت. دمتر بر آن بود که دموفون را جاودان سازد و هم بدین دلیل هر شب دموفون را با روغن خوشبو تدهین و او را در آتش می‌نهاد امّا شبی مادر دموفون کودکِ خود را در آتش دید و با این کار امکان نامیرائیِ دموفون از بین رفت و دمتر پس از معرفی خویش از الوزیس به جستجوی دختر خویش رفت.

خورشید که از ماجرای ربوده شدن پرسفونه آگاه بود این راز را با دمتر در میان نهاد و دمتر از زئوس خواست کورئه را از هادس بازگرداند. زئوس ناچار بود که برای دمترِ

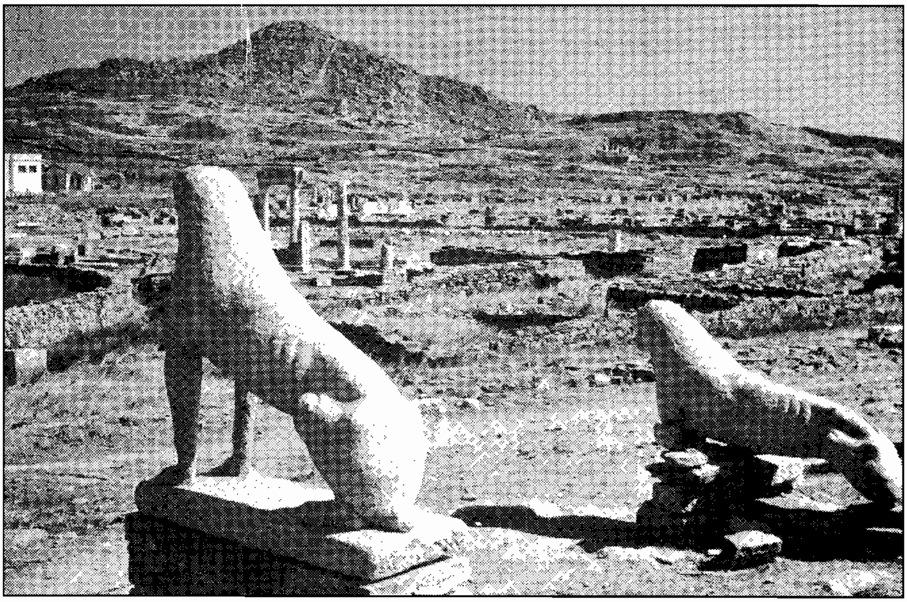
غمزده کاری انجام دهد چرا که همهٔ نباتات از اندوه دمتر خشکیده و انسان‌ها با ناباور شدن دیگر خدایان را قربانی نمی‌دادند. پس زئوس به هادس فرمان داد پرسفونه را به مادر بازگرداند و هادس چنین کرد. پرسفونه امّا در جهان زیرین روزهٔ خود را شکسته و دانه‌ئی انار خورده بود و هم بدین دلیل ناچار شد که هر سال یک چهارم سال را نزد همسر خود در هادس بماند و سه چهارم سال را نزد مادرِ به **الوزیس** بازگردد. زئوس پس از بازگشت کورئه از هادس دیگربار دمتر و پرسفونه را به اُلمپ فرا خواند. بدین سان دیگر بار نباتات بر زمین روییدن گرفتند و دمتر، **تریپتولموس** را برای آموزش کشاورزی عازم سرزمین‌های مختلف زمین کرد.

اسطورهٔ پرسفونه خاستگاه مراسم آیینی سالیانهٔ رازانگیز در الوزیس و بسیاری از شهرهای دیگر یونان و از بزرگ‌ترین جشن‌های یونان باستان بود؛ [و هر پنج سال یک بار این جشن باشکوهی بیش‌تر از جشن‌های سالانه و به هنگام کشت و با نام جشن الوزیس برگزار می‌شد.] این جشن با شستشو و تعمید در دریا و شاید تدهین با روغن، سرود خوانی و مراسم آیینی رقص و حرکات نمادین مشعل‌هائی که در دست داشتند و نمادِ رشد غلات بود انجام می‌شد. در این جشن رازآمیز دمتر و پرسفونه دو خدا بانوی مستقل بودند: کورئه نماد دانهٔ غلات و هم بدین دلیل است که چهارماه از سال را در زیرزمین و نزد هادس بازمی‌گردد و هشت‌ماه را بر روی زمین نزد مادر خود زندگی می‌کند. در این اسطوره تریپتولموس قهرمان فرهنگی و رسولِ دمتر و باگردونه‌ئی بالدار که بال گردونه مارهایی بالدار است به سراسر زمین سفر می‌کند و به مردم کشاورزی می‌آموزد. تریپتولموس به معنی شخم سه کارهٔ رها شده و زمینی است که در آن دانه کشت می‌شود. در مراسم آیین الوزیس، دمتر را قهرمان اسطوره‌ئی دیگری [که در روایات پسر زئوس] و در روایتی همسر دمتر است و **یازیون** Iasion همراهی می‌کند.

حضور **زئوس** و برادر او **هادس** که ساکن سرزمین سایه‌ها است، در این اسطوره شاید اضافی است. یکی از القابِ خوش نوایِ هادس، **پلوتو** Pluto به معنی غنی و این لقب از آن جاست که از شمار مردگان کم نمی‌شود و با گذر زمان تعداد مردگان فزونی می‌یابد و نام دیگر هادس، **پلی‌ژمون** Polydegmon به معنی گیرندهٔ بسیاران است. پسرِ **دمتر** و **یازیون** نیز پلوتو، به معنی غنی و نیز دارنده نخستین غله نام دارند و در روایاتی اندک از هادس به معنی گنجینهٔ زر و سیم یاد شده است.

در اساطیر یونان تنها یک خدبانوی مرده‌گان دیده می‌شود و حضور **پرسفونه** در

جهان زیرین پیوند دو اسطوره را تسهیل می‌کند. رفتن **کورئه** به جهان زیرین نمادِ کِشتِ غلات و بازگشت او نزد دمتر نمادِ بهار و آن چه در این روایت اضافی می‌نماید داستانِ ازدواج هادس با پرسفونه است: در اساطیر یونان امّا ازدواج برادرزاده با عمو اندک نیست و سرگردانی دمتر در جستجوی کورئه و امتناع وی در حضور در اُلمپ و خشکیده شدن نباتات با عادی بودن این گونه از پیوندها شگفت‌انگیز است.



۲۸- جزیرهٔ مقدس **دلوس Delos** مکان برگزاری مراسم آیینی آپولو **Apollo** در زادگاهِ وی. معبدآپولو در ساحل شمال غربی جزیره و بر دامنهٔ کوه **کیتنوس Cythnus** قرار داشت و زئوس و آتنا نیز در این کوه نیایش می‌شدند. در تصویر کوره راه قدیمی که به قلهٔ کوه راه داشت دیده می‌شود. در شمال این معبد دریاچه‌ئی مقدس قرار داشت و شیرهائی سنگی که در این تصویر دیده می‌شوند از آثار سده هفتم است.

لتو، آپولون، آرتمیس

خدابانوی مادر **لتو** Leto را دختر یکی از **تیتان‌ها** و همسر **زئوس** و مادر **آرتمیس** Artemis و **آپولون**، که هر دو کمان دارند و با خدایان شرقی همانندهائی دارند، می‌دانستند. در روایتی از آپولو به عنوان گرگ خدا و شبان و از خواهر او در هیأت خدائی پیش یونانی و معشوق حیوانات وحشی یاد می‌شود. پیوند آپولو بالتو استوارتر و از لتو با عنوان «آنکو زایندهٔ زرین مو است» یاد می‌شود. آپولو پسرِ زئوس وتیرهای وی پدید

آورندهٔ طاعون و معبد دلفی با آپولو و زئوس پیوند دارد. پیوند آپولو با **موز** Museها پیشگوئی‌های معبددلفی را تبیین و در روایتی **اپولو** بستان خدائی است که چنگ می‌نوازد و رقص و آوازخوانی در معبد آپولو در دلوس و زادگاه وی بخشی از مراسم آیینی کیش آپولو را تشکیل می‌دهد.

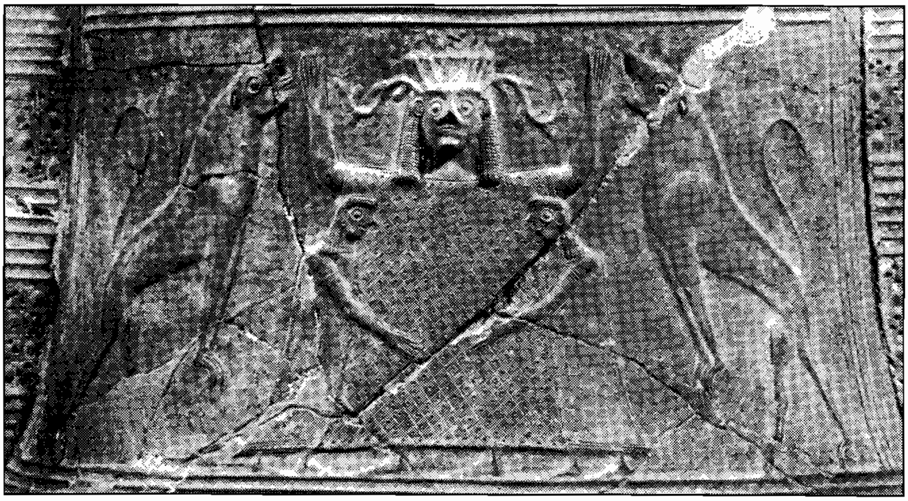
جزایر **اورتیگا** Ortygia، جزیرهٔ جادوئی **کویل** Quail که بعد از زاده شدن آپولو و آرتمیس در آن جا **لتوس** Letos [به معنی روشنائی] نام می‌گیرد مرکز جشن‌های **ایونی** بود. در اسطورهٔ زاده شدن آپولو و آرتمیس برخی از موتیف‌های افسانه‌های مردمی با حسادت و دشمی هرا با رقیبِ خویش لتو پیوند می‌یابد. به روایتی هرا سوگند یاد کرده بود که اجازه ندهد در هیچ یک از سرزمین‌هائی که خورشید بر آن می‌تابد لتو فرزندان خود را بزاید و هم بدین دلیل اژدرماری که از جانب هرا مأمور جلوگیری از زایمانِ لتو بر زمین بود پس از زاده شدن آپولو و به هنگام خردسالی او در دلفی به دست آپولو کشته می‌شود و این روایت گویای پیوند این اسطوره با اسطورهٔ کهن جانشینی است.



۲۹- نقش روی مدال **کروتون** Croton حدود ۲۴۰ ق.م. مستعمرهٔ ایتالیائی کروتون در انتهای بخش غربی خلیج تارنتوم **Tarentum** دارای معبد پیشگوئی همانند دلفی و همتایِ تقلیدی آن و هم بدین دلیل دربردارنده اطلاعات بیساری از یونان باستان است. در نقش این سکه سه پایهٔ پیشگوئی آپولو و نقش این خدا نیز دیده می‌شود: سه پایه آراسته به دو تاج گل و در جانب چپ سه پایه نقش آپولوی خردسال و در جانب راست اژدرماری است که آپولو به جانب او تیراندازی می‌کند. بریتیش میوزم لندن.

دلوس به هنگام زایمان لتو جزیرهٔ شناوری است که خواهرِ لتو از تعقیب زئوس گریخته و در آن جا پناه جسته است. پوزئیدون در حمایت از لتو طاقی از امواج دریا بر جزیره می‌بندد تا لتو بتواند از نور خورشید نهان و فرزندان خود را در آن جا بزاید و پس از زاده شدن آپولو و آرتمیس جزیره به شکل کنونی آن درمی‌آید. درد زایمانِ لتو نه روز و نه شب به طول می‌انجامد و همه خدابانوان جز **هرا** و **ایلی‌تی** Ilithia، خدابانوی زایش، برای کمک به لتو حضور دارند. ایریس Iris از جانب خدابانوان نزد ایلی‌تی می‌رود و بدو وعده گردن‌بندی از طلا می‌دهد و بدین‌سان **لتو** فرزندان خود را می‌زاید. **تمیس** کودکان

را غذای بهشتی می‌دهد. آپولو اژدر مار را در دلفی مرکز کیش خویش به هنگام خردسالی می‌کشد. کاهنهٔ پیشگوی معبد دلفی در این روایت‌ها پیتیا Pythia نام دارد و مسند او به هنگام پیشگوئی، گلدانی سه پایه است.



۳۰- آرتمیس و نمف‌ها. نقش برجسته و آرایهٔ گلدان‌های بزرگ یافته شده در انباری خارج از آتن و بازماندهٔ سده ششم ق.م. در این نقش برجسته تا کی از تارک آرتمیس روئیده و دو شیردو جانب او نماد حیوانات وحشی دوستدار آرتمیس و دو زن دو جانب او نمف‌های آرتمیس و از آرتمیس هیأت خدابانوئی برآورده‌اند. آتن، موزه ملی باستان‌شناسی.



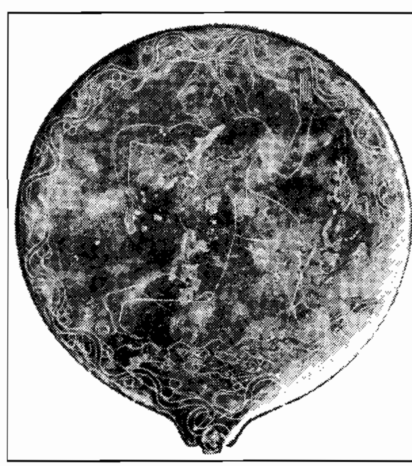
۳۱- آرتمیس نقش پلاک نذری یافته شده از **رودس** Rhodes و بازمانده از سده هفتم ق.م. این نقش متأثر از نقش‌های شرقی و در آن خدابانو بالدار و باسری بزرگ‌تر از اندازه مناسب با نقش تصویر شده. شیرها رام خدابانو و بدین‌سان به احتمال زیاد این نقش به آرتمیس و گل‌های انار موجود در این نقش گویای آن است که در رودس این خدابانو خدای باروی و حاصلخیزی نیز بود. اکسفورد، موزهٔ اشمولین.

در روایتی **آرتمیس** پس از زاده شدن از **لتو** بی‌درنگ نقش **ایلی‌تی** را به عهده می‌گیرد و این بدان دلیل است که زنان به هنگام زایمان آرتمیس را نیز نیایش می‌کردند و با این همه ارتمیس، **پارتنوس** Parthenos یا «باکره» و بدین روایت‌گوئی زنی است که ازدواج کرده است. آرتمیس در روایات اسطوره‌ئی با نمف‌های مادینه‌ئی که باردار می‌شوند و آنان را به هیأت حیوانات وحشی درمی‌اورد پیوند دارد. **کالیستو** Callisto از نمف‌هائی است که همراه آرتمیس و تعهد کرده بود همیشه باکره بماند. زئوس به هیات آرتمیس درمی آید و با درآویختن با کالیستو او را باردار می‌سازد و زمانی که آرتمیس با کالیستو در چشمه‌ئی آب‌تنی می‌کنند از این راز آگاه و خشمگین و کالیستو را به هیأت خرسی درمی‌آورد. از حفاری‌های معبد **براورون** Brauron تندیسک دخترانی با لباس‌های زعفرانی (پوشاک روسپیان) و به هیأت خرس یافته شد که به نظر می‌رسد بازگو کننده نوعی مراسم گذر و تشرف این دختران به دورهٔ بلوغ و به افتخار آرتمیس است. در روایتی هرا از آرتمیس می‌خواهد کالیستو را با تیری بکشد و در روایتی دیگر کالیستو بدان دلیل کشته شد که به پیمان خود برای باکره ماندن وفادار نمانده بود و زئوس او را به هیأت صورت فلکی دب اکبر درآورد.

آرتمیس و لتو نیز هر دو با **ژتان‌ها** یا غولان پیوند دارند. یکی از این ژتان‌ها **تیتیوس** Tityus در **اودیسه** پسر زمین و در روایتی پسر زئوس و **الارا** Elara و زئوس از بیم حسادت **هرا**، الارا را در اعماق زمین نهان و تیتیوس بعد از تولد از زمین خارج می‌شود. بلندیِ بالای تیتیوس ۳۰۰متر و بر آن است که به تشویق هرا به **لتو** تجاوز نماید امّا آرتمیس و آپولو تیتیوس را با تیر می‌کشند. تیتیوس پس از این ماجرا در ژرفای هادس زندانی و دو کرکس مدام جگر او را می‌خورند و جگر او چونان ماه دوباره رشد می‌کند و این کیفر ادامه می‌یابد. یکی دیگر از گناهکاران بزرگ که در هادس کیفر می‌بینند **ایکسیون** Ixion شیدای هرا است که درصدد تجاوز بدو برمی‌آید. [به روایتی زئوس، ایکسیون را به چرخ مشتعلی که دائم در حرکت بود می‌بندد و او را در آسمان رها می‌کند؛ و در روایتی دیگر ایکسیون در هادس دچار این کیفر می‌شود.] تولد و سرنوشت تیتیوس به گونه‌ئی است که اسطورهٔ تیتیوس را با اسطوره‌های جانشینی نیز پیوند می‌دهد.



۳۲- آپولو و آرتمیس کماندرانی باکلاه‌خود در حال راندن و درو کردن تیتیوس از مادرِ خویش. تیتیوس در این سفال منقوش به هیأت انسانی وحشی و با تنی پوشیده از مو و در حالی که تیری در چشم او نشسته است تصویر شده است. در این تصویر **هرمس** Hermes نیز با کفش‌های بالدار دیده می‌شود و در این تصویر آپولو نیز چنین کفشی به پا دارد. این گونه از کوزه‌های دهان‌گشاد در شمار سفال‌هائی است که از آغاز سدهٔ ششم در آتن ساخته می‌شد. **موزهٔ لوور، پاریس.**



۳۳- اوریون در حال گذر از دریا. ظرف‌های مفرغی **اتروسکی** Etruscan حتی در یونان مشهور و با سفالینه‌های منقوش آتنی مبادله می‌شد. در جامعه اتروسکی زنان از نقش ویژه‌ئی برخوردار بودند و این آینهٔ تزیینی از آثار سده ششم ق.م به بعد این منطقه است. این نمونه‌ئی کهن از اواخر سده ششم ق.م و نقش آن نشان دهنده گذر اوریون Orion از دریا است. بریتیش میوزم، لندن.



۳۴- سفال منقوشی از نیمهٔ سده ششم با شیوه نقاشی شبیه به نقاشی‌های **اکسیکیاس** Exekias. در این سفال منقوش **دیونیزوس** Dionysus با شاخه‌ئی تاک در دست و شاخی در دست دیگر و نیز هرمس در پشت سر او و زنی با دوقلویی یکی لباس بر تن و دیگری عریان دیده می‌شود. پیچکی که در دست جوان ایستاده در پشت سرِ زن دیده می‌شود در کیش دیونیزرس کاربرد داشت و اگر این زن خدابانوئی باشد همانا **لتو** و کودکانی که در آغوش دارد یکی **آپولو** و دیگری **آرتمیس** است. **بریتیش میوزم، لندن.**

اوریون

شگفت‌انگیزتر اسطورهٔ **ژتانِ** زیبا **اوریون** زمین زادِ پوزئیدون و غولی است که همانند **اطلس** Atlas و **بریاروس** Briareus (بریاره) بر دریا راه می‌رود. به روایتی اوریون به خواست خدایان و پوزئیدون بی‌واسطه مادری و با شاشیدن بر پوستی و نه ماه مدفون کردن پوست در زیر زمین از زمین زاده می‌شود و این روایت مصداق اتیمولوژی عامیانه از واژهٔ **اورین** Urine به معنی ادرار و تا حدی همپایِ اوریون Orion از نظر تلفظی است. بدین روایت اوریون پس از بالیدن شکارچی توانمند **بئوشیه** (بئوسی) و همسر او پومه‌گرِنیت Pomegranate [(انار)] نام دارد. پومه گرِنیت به سبب رقابت با **هرا به هادس** فرستاده می‌شود و بدین دلیل شاید نوعی پرسفونهٔ بومی است.

در روایتی اوریون به **کیوس** Chios می‌رود و در کیوس دختر **اونوپیون** Oenophion به معنی شرابخوار [پسرِ آریان و دیونیرزس یا آریان و تزه] را از پدر خواستاری می‌کند و اونوپیون که نمی‌خواهد دختر خود را بدو دهد اوریون را از شراب مدهوش، و شاید به

دلیل هم‌بستری با دختر قبل از ازدواج، کور می‌کند. پس از این ماجرا اوریون به **لمنوس** Lemnos می‌رود و پسر بچه‌ئی کوتاه‌قد را از کارگاه **هفائیستوس** می‌رباید که به روایتی هفائیستوس خود این پسر بچه را بدو می‌دهد. اوریون پسربچه را بر دوش خود می‌نشاند و از او می‌خواهد او را به جانب خاستگاه خورشید هدایت کند و در این مسیر بینایی چشمان خود را بازمی یابد. اوریون پس از بازیافت بینائی شتابان برای گرفتن انتقام به کیوس باز می‌گردد و اونوپیون از چنگ او می‌گریزد و در اتاقی که هفائیستوس برای وی در زیرزمین می‌سازد نهان می‌شود. پس از این ماجرا **داون** Dawn خدابانوی شبگیر عاشقِ اوریون می‌شود و او را به **دلوس** می‌کشاند و در آن جا آرتمیس او را با زوبین می‌کشد؛ و به روایتی اوریون عاشق آرتمیس یا یکی از **نمف**‌های او می‌شود و بدین دلیل آرتمیس او را می‌کشد. [در این روایت اوریون سودای آرتمیس را در جان می‌پرورد و عقربی که از جانب آرتمیس مأمور است پاشنهٔ پای اوریون را نیش می‌زند و به پاس این خدمت عقرب به **صورت فلکی عقرب** تبدیل می‌شود و اوریون نیز چنین پایانی می‌یابد و هم بدین دلیل است که **صورت فلکی اوریون** همیشه در حال فرار از صورت فلکی عقرب است.]

در این روایت‌ها اجزاء آیینی بسیاری وجود دارد و بسیاری از این اجزاء با اسطوره‌های دیگر ترکیب می‌شوند. کور کردن فردی در این روایت‌ها جانشین ادیبانه‌ئی برای اخته کردن است و این شاید از آن جاست که اوریون سیمایِ مردانه مراسم باروری و همسر او در این مراسم شاید آرتمیس است. از سوی دیگر غولی که از دریا می‌گذرد با طلوع خورشید و اسطوره‌های جانشینی پیوند دارد.

اوتوس و افیالتس

برخی از ویژه‌گی **اوریون** همانند **اوتوس** Otus، و **افیالتس** Ephialtes و هر سه از مادری زاده می‌شوند که همسر پوزئیدون و از شجره‌ئی قهرمانی برخوردارند. اوتوس و افیالتس نیز هر دو از **ژتان**‌ها یا غولان و هر سال پنجاه سانتی‌متر از عرض و یک متر و هفتاد سانتی‌متر از طول رشد می‌کردند و هنگامی که به نُه سالگی رسیدند عرض آنان چهارمتر و قد آنان هفده متر بود. این دو ژتان کوه **اوسا** Ossa [در تسالی]، کوه **المپ** و کوه **پلیوم** Pelivm را روی هم نهادند و بر آن بودند که به جنگ خدایان بروند. بدین روایت افیالتس عاشق **هرا** و اوتوس عاشق **آرتمیس** شدند و با نفرتی که از **آرس** Ares [به سبب

مرگ **آدونیس** Adonis به هنگام شکار] داشتند آرس را با زنجیر به بند کشیدند و او را در گلدانی مفرغی زندانی ساختند. آرس سیزده سال در اسارت ماند و سرانجام **هرمس** او را از این بند رهائی داد. رفتار این ژتان‌ها خشم خدایان را برانگیخت و به روایتی **زئوس** آنان را با صاعقه کشت و به روایتی دیگر هنگامی که در جزیرهٔ **ناکسوس** Naxos مشغول شکار بودند آرتمیس به هیأت غزالی ماده بین آن دو قرار گرفت و با شتابی که برای صید غزال داشتند به خطا همدیگر را با تیر زدند [و پس از آن در **هادس** با اژدرماری به ستونی بسته شدند و جغدی مدام نالان هنوز هم آنان را آزار می‌دهد.]

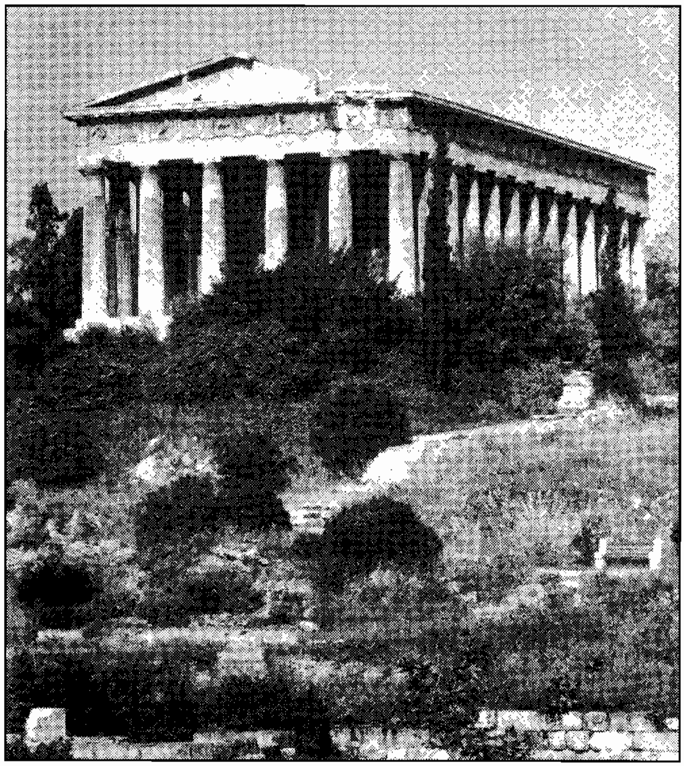
چنین می‌نماید که اوتوس و افیالتس در پیوند با جزیرهٔ **ناکسوس** و جائی که کشته می‌شوند با کیش باروری نیز پیوند دارند. آنان پسران خرمنگاه، یا باغ یا که تاکستان (Aloe) و در بسیاری از روایات معشوق آنان **هرا** و آرتمیس و روایت مرگ آنان گویای شکارچی بودن آنان و مردن آنان با رسمی آیینی که مسؤولیتی برای دیگران ندارد تحقق یافته است.

هفائیستوس

در روایتِ تولد **آپولو** Apollo هرا به انتقام زاده شدن **آتنا** Athena، **تیفون** Typhon را بدون آمیزش با مردی هستی می‌بخشد. این روایت در تولد **هفائیستوس** Hephaistus که شاید خدایِ شرقیِ آتش و از خدایان نسل دوم **اُلمپ** است تکرار می‌شود. اگر یونانیان کار روی فلز را از شرق یادگرفته باشند هفائیستوس بدین روایت آهنگرِ آسمان و خدائی لنگ است. در روایتی دیگر هفائیستوس کور و شاگرد یک رامشگر و در آهنگری او کار می‌کند و در جبران ناتوانی در کاربرد چشم‌ها یا که پای خود دست‌ها و شانه‌هایش را به کار می‌گیرد و از دست دادن چشم بر اثر جرقهٔ آهن شاید خاستگاه اسطورهٔ سیکلوپ Cyclopهای یک چشم است.

در آثار **هومر**، هفائیستوس فرزند **زئوس و هرا** و لنگ زاده می‌شود و در **ایلیاد** به هنگامی که هرا و زئوس درباره **هراکلس** Heracles مشاجره می‌کنند هفائیستوس جانب مادر را می‌گیرد و زئوس که از این ماجرا خشمگین است یک پای هفائیستوس را می‌گیرد و او را به آسمان پرتاب می‌کند و پس از این ماجرا هفائیستوسِ لنگ هشت سال از جانب **تتیس** Thetis پرستاری می‌شود. [با توجه به احتمال شرقی بودن هفائیستوس] داستانِ رانده شدن هفائیستوس همانند طردِ یک فرزند خوانده از جانب زئوس و پرستاری او از

جانب تتیس گویای پیوند این روایت با اسطورهٔ جانشینی و گوئی هفائیستوس خدائی است که آهنگ برانداختن زئوس را داشت. در اسطوره‌ئی برگرفته از سفالی منقوش و انحصاری هفائیستوس به هنگام غیبت خود از المپ تختی از طلا می‌سازد و آن را برای مادر خود به المپ می‌فرستد و هرا با نشستن بر تخت نمی‌تواند از روی آن برخیزد و از آن جا که تنها سازندهٔ تخت از این راز آگاه است خدایان دیونیزوس را به دنبال هفائیستوس می‌فرستند. دیونیزوس، هفائیستوس را مست و آهنگر - خدا سوار بر یک خر به المپ باز می‌گردد و مادر را آزاد می‌کند.



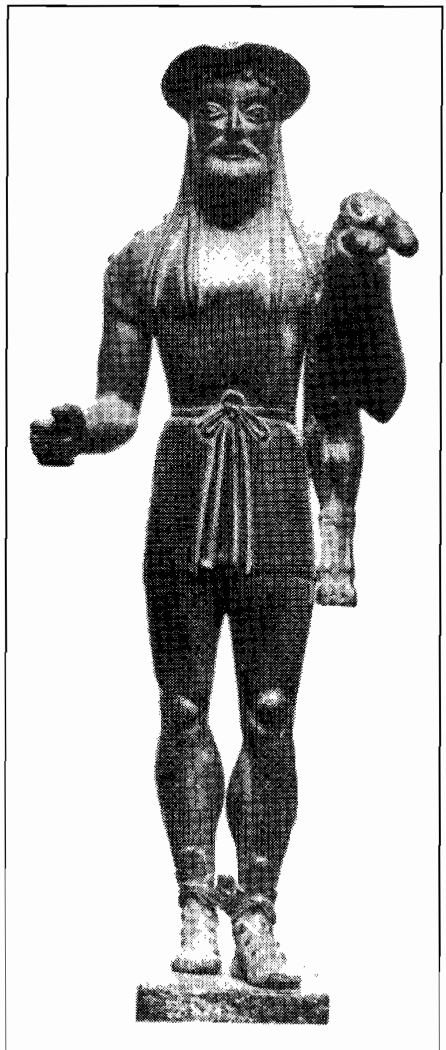
۳۵- معبد **هفائیستوس** در آتن. این معبد **تسزه‌ئوم** Teseum نام داشت و این نام از چهار کتیبهٔ این بنا گرفته شده است. این معبد بر بازار آهنگران و مفرغ‌کاران مسلط بود. این بنا ساخته شده از مرمر و تاریخ آن به ۴۴۹ پیش از میلاد باز می‌گردد.

هرمس

هرمس Hermes آخرین خدای مورد توجه **هومر** از مجموعهٔ خدایان المپ است: در **ایلیاد** و **اودیسه** جز در اشاره‌ئی کم رنگ از **دیونیزوس** Dionysus نشانی نیست. در این روایت مختصر مادر دیونیزوس میرا و از فرزند او در شمار قهرمانان یاد شده است. مادرِ **هرمس** [دختر **اکلس**] **مایا** Maia از **نمف‌ها** و با این همه بدان‌سان که از نام مایا برمی‌آید

خدا بانوئی مادر است. هرمس در نقش خدایِ گله‌های و به ویژه در آرگوس Argos و در ارتباط نزدیک او با دودمان **آترئوس** Atreus (آتره) و در آرکاریا (آرکاری) زادگاهِ هرمس خدای گله‌های گوسفند است.

پیوند هرمس با گله‌ها و شبان خدائی هرمس را با رویکردهای دیگر و افسونگری و جادو نیز پیوند می‌دهد. به سبب این رویکردها است که هرمس به هیأت مسافری درمی‌آید که تندیس سنگی او راه‌نمای جاده‌ها، مکان‌های مقدس و جدا کردن مرز چراگاه‌ها از روستاها و شهرها است و بدین طریق هرمس پاسدار شبانان می‌شود.



۳۶- تندیسِ **هرمس** - نیایش کنندگان هرمس این تندیس‌های مفرغی را در نیایشگاه خانگی برپایه‌ئی کوتاه نصب می‌کردند. پاشنهٔ بالدار و کلاه سفری در همه این تندیس‌ها دیده می‌شود و در این جا عصای معروف هرمس گم شده است. این تندیس به شیوهٔ کهن اواخر سده ششم و هرمس به هیأت مردی ریشدار ترسیم شده و قوچ نیز در پیوند هرمس با شبانی و شبان خدائی است. موزه هنرهای ظریف بوستون، ماساچوست. بنیاد پیرس.

هرمس در هیأت مسافر و افسونگر انسان‌ها را همراهی و در بسیاری از مشکلات به یاری آنان می‌شتابد. هرمس را چوبدستی یا عصایی است [که در روایتی از طلاو و آن را از آپولو به پاداش می‌گیرد. در بالای این عصا دوبال و دو مار به‌هم پیچیده در دو جانب عصا قرار دارند] و افسون‌های خود را به یاری این عصا جاری می‌سازد. این عصا در کارهای مختلف هرمس و از آن شمار در **سایکوپومپوس** Psychopompus یا راه‌نمایِ ارواح به جهان زیرین کاربرد دارد. هرمس پیامبر زئوس و خدایان و در این کار عصایِ رسالت را در دست دارد. هرمس در **اودیسه** از چنین نقشی برخوردار است امّا در **ایلیاد** این نقش به **ایریس** Iris یعنی رنگین‌کمان واگذار شده است.



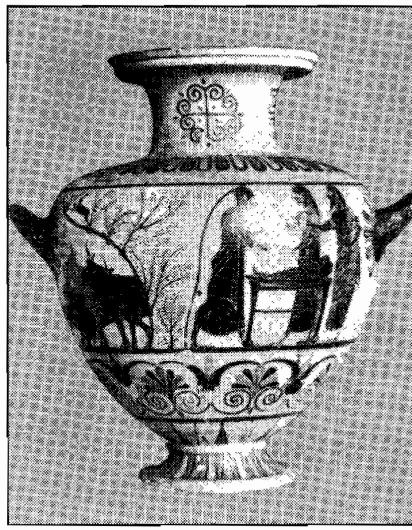
۳۷- سکه‌ئی از **فنوس** Pheneus از سکه‌های حدود ۳۰۰ پیش از میلاد. ساکنان فنوس در ارکادیا هرمس را نیایش می‌کردند و هرمس خدای اعظم و خدای گله‌های آنان بود. فنوسی‌ها در سده پنجم تندیسی از هرمس را به المپیا فرستادند و به هنگام شکست اسپارتی‌ها از مردمان **تب** هرمس و نیای خویش **آرکاس** Arcas را نقش سکه‌های خود کردند. در روایتی به هنگام مرگ **کالیستو** Callisto پرورش **آرکاس** از جانب **زئوس** به مادر هرمس یعنی **مایا** واگذار می‌شود.

در سرود شش و تدی ستایش هرمس از سده ششم پیش از میلاد تنها از روز نخست تولد این شبان خدای جادوگر یاد می‌شود:

زادهٔ بامداد به نیمروز آن بامداد چنگ نواخت
و شامگاه همان روز نرگاوِ **آپولون** کماندارِ بزرگ را دزدید.

به روایتی **هرمس** در غاری در کوهِ **سیلن** Cyllene در جنوب **آرکاریا** زاده شد. **مایا** این پسر را نیمه شب و زمانی که همه خدایان و از آن شمار **هرا** در خواب بودند از **زئوس** باردار شد و [در چهارمین روز ماه، زمانی که به او اختصاص داشت.] هرمس را زایید. پس از تولد هرمس را نوارپیچ و قنداق کردند و به جای گهواره در سبدی نهادند و هرمس در همان روز چندان دست و پا زد که قنداق را گشود و به جستجوی گاوان **آپولو** برآمد. هرمس در خرمنگاه لاک‌پشتی را یافت و از کاسهٔ لاک‌پشت چنگی ساخت که نخستین چنگ جهان بود و با آن سرود تولد خود را نواخت.

تمام آن روز را تا شامگاه و غروب خورشید هرمس به طرح نقشه دزدیدنِ گاوان آپولو پرداخت و شبانگاه دوازده ماده گاو، صدگوسالهٔ ماده و چند نر گاو از اصطبل **پیریا** Pieria که گاوان **آپولو** را در آن نگهداری می‌کردند دزدید. هرمس برای گم کردن ردپای خود و گاوها کفش روبرفی بزرگی از چوب درست کرد و بر روی شن‌ها به اسکی پرداخت و گاوان را به غاری در **پیلوس** Pylos برد. هرمس در پیلوس آتشی افروخت و دو نرگاو را برای خدایان قربانی و بقیه گاوها را در غار نهان کرد و با درآمدن به شکل مه از روزن غار زادگاه خود در سیلین گذشت و دوباره خود را قنداق‌پیچ کرد.



۳۸- هرمسِ نوزاد در قنداق خفته و مشغول طرح نقشه دزدیدن گاوهای آپولو. در این سفالِ منقوش گاوها در زیر درخت زیتون و خرگوشی در حال فرار است. و چنین می‌نماید که این سفال منقوش به تأثیر از سرودِ ستایش هرمس نقاشی شده است. موزهٔ **لوور** پاریس.

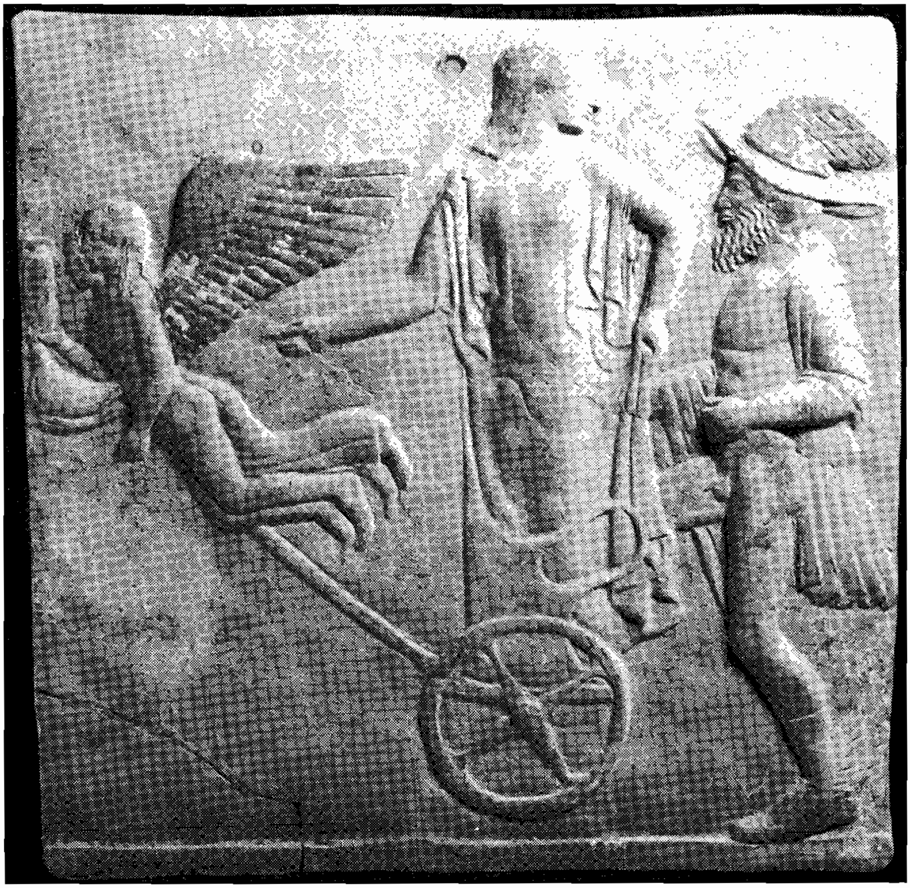
آپولو بعد از جستجوی بسیار و به روایتی با قدرت پیشگوئی خویش به سیلن آمد و با مداخلهٔ زئوس سرانجام هرمس گلهٔ گاو را بازگردانید و چنگی را که از کاسهٔ لاک‌پشت ساخته بود به آپولو داد و تعهد کرد که کمان آپولو را ندزدد و آپولو نیز به خواست هرمس او را نزد استادان پیشگوئی فرستاد تا این هنر را نیز بیاموزد:

آنان زنانی قدیسه‌اند، خواهرانی همانند،
باکره‌گانی شاد و چابک، سه باکره؛
تارک‌شان آراسته به موئی سپید،
خانهٔ آنان بر دامنهٔ **پارناس.**
چنان چون بچه شبانی باش و پیشگوئی بیاموز.

۳۹- معبد تولوس Tholos در دلفی. از جانب چپ جاده‌ئی است که از شرق به دلفی راه می‌یابد. نیایشگاه **آتنا** در جلوی این معبد وجلوتر از معبد آپولو قرار داشت. در ۶۰۰ ق.م در دورهٔ میسین در انتهای غربی این تصویر معبد آتنا بنا شد و در ۵۰۰ پیش از میلاد تغییراتی در آن داده شد و آن چه در این تصویر دیده می‌شود یافته‌های حفاری ۱۹۰۵ است. در انتهای غربی ساختمان مدوری است که یونانیان آن را **تولوس** می‌نامند و از آثاری است که توسط **معمار تئودوروس** ساخته شده است. این معبد محل گردآمدن مردم و شورای حل مسائل و سه ستون بازسازی شده بازمانده از این بنا است.



سرود ستایش هرمس در جهت هم‌خوانی جامعه شناختی کیش کهن آپولو و قدرت دلفی با کیشِ نو هرمس پرداخت شده و به طبقه فردوست آتن سده ششم اختصاص دارد.



۴۰- لوح منقوشِ سفالیِ نمادین دینی و رازانگیز ایتالیای جنوبی از سده پنجم پیش از میلاد (۴۷۰-۴۶۰) که نیازمند تفسیری با ارزش است. آنکو در سمت راست لوح دیده می‌شود بی‌زدید، هرمس و می‌توان او را از پاشنه بالدار و کلاه سفری او بازشناخت. هرمس در این تصویر ریشدار و در نقش راهنمای ارواح نشان داده شده. در این تصویر گردونهٔ کوچک را پسر و دختری جوان می‌رانند، این گردونه‌رانان شاید اروس Eros و **سایشه** یا **پسیشه** و هر دو بالدار و در دست یکی قمری یا که مرغی و در دست دیگری کوزه‌ئی از روغن قرار دارد. پسیشه همانا روح و چنین می‌نماید که این لوح به گونه‌ئی با مراسم تدفین پیوند دارد و زنی که بر گردونه سوار است **آفرودیت** خدابانوی باروری و مرگِ ایتالیای جنوبی است.



۴۱- جزیرهٔ **پپارتوس** Peparethus فراسوی سواحل **تسالی** و در شمال **اوبوا** Euboea به داشتن شراب و زیتون خوب از دیرباز مشهور است. سکه‌های این منطقه مشهور و در این نقش سکه دونده‌ئی یکی از نمادهای مورد کاربرد سده پنجم یعنی حلقه گل‌های باد شمال شرقی موسوم به **بوریاس** را حمل می‌کند. بوریاس در کشتیرانی این منطقه تأثیر بسیار داشت. بریتیش میوزم لندن.



۴۲- ثروت و قدرت **سیراکوز** Syracuse همیشه موجب جلب بهترین هنرمندان و نویسندگان یونان بدین سرزمین و سکه‌های آن نیز باشکوه و مشهور بود. پس از شکست آتنی‌ها در لشکرکشی به سیراکوز (۴۱۲ ق.م) در سیراکوز چندین سکه ضرب شد. در این سکه **آتنا** را چندین دلفین در میان گرفته‌اند و نام هنرمند سازنده سکه **اونتوس** و بر روی کلاه آتنا نقر شده است. این سکه شبیه سکه‌های دربردارندهٔ نقش **ارتوسا** Arethusa از **نمف**‌های سیراکوز و ارتوسا نمف چشمه‌ئی بود. موزه بریتانیا لندن.



۴۳- گلدان منقوش به نقش سه پایهٔ پیشگوئی معبد **دلفی**. ساخت این گونه از گلدان‌ها در دورهٔ جنگ با **ایران** رواج یافت. در این نقش **آپولو** بر سه پایه نشسته و چنگ و کمان وی نیز دیده می‌شود. بال نشانهٔ سفر بر فراز دریا و در زیر سه پایه امواج، ماهی‌ها و یک اختاپوس نیز دیده می‌شود و دلفین نیز شاید اشارتی به حضور دیونیزوس است. موزهٔ واتیکان.

پان

در این مورد خواه ناخواه تحلیلی ویژه مورد نیاز است، تردیدی نیست که اساطیر دوران مختلف بازتابِ تغییر موقعیت کیش‌ها است. پیش درآمد کیش **پان** Pan در آتن برای مثال از نظر تاریخی در داستان مشهوری که از توجه یونانیان به اساطیر سخن می‌گوید تأیید می‌شود. پیش از نبرد **ماراتن** آتنی‌ها دونده‌ئی به نام **فیلیپیداس** Philippdes را برای یاری گرفتن از مردم **اسپارت** بدان دیار می‌فرستند و فیلیپیداس در راه **پان** را

می‌بینند که از او می‌پرسد چرا آتنی‌ها او را فراموش کرده‌اند.

پان به معنی چرانندهٔ گله و واژهٔپان با چراگاه پیوند دارد و در سرودی از او به عنوان پسر هرمس از مادری آرکاری به نام دریوپ Dryops و در هیأتی با پای بز، دو شاخ، پرهیاهو و چهره‌ئی خندان و نامیرا یاد می‌شود. برخی دیگر از خدایان یونانی نیز در اساطیر به هیأت حیوانات یا پرندگان، و با ساختار سه گانهٔ خدا و خدابانو، شهریار و ملکه و حیوانی نر و ماده پدیدار می‌شوند. هیبریدها یا دورگه‌هائی چون پان، **قنطور** Centaur [یا اسب – مرد] و **مینوتور** Minotaur [یا گاو – مرد] یا بازتاب آشفتگی عقلی مراتب یا تجسم حیوان خدا توسط شهریاران است. چنین می‌نماید که پان شکل باستانی و آغازینهٔ خدای گله‌های آرکاردی است که در ارتباط با گله‌ها **هرمس** را نیز دربرمی‌گیرد. پان شبیه **بُز – ساتیر** Satyresهای متلزم **دیونیزوس** و به هیأت رقاصان نمایشنامه‌های کمدی و یک تریلوژی تراژدی آتنی است. (واژه تراژدی Tragedy در زبان یونانین به معنی بُز سرود) امّا این بُز – ساتیرها همانند اسب – ساتیرهائی است که در سفال‌های منقوش نقاشی شده و در این تصویرها درای تن انسان و پای حیوانی و شبیه رقاصانی است که به نقش حیوانات درمی‌آیند.

اگرچه در ترانه‌های عاشقانهٔ غربیِ کلاسیک **ساتیرها** همیشه با **نمف‌ها** پیوند دارند، صید آنان امّا زنان عشرت‌طلب میگسار و پیروان دیونیزوس و در شوریده‌گی خود به صید مار و دریدن حیوانات وحشی می‌پردازند. در بسیاری از سفال‌های منقوش یونان زنان عشرت‌طلب در حال فرار از ساتیرها و دفع آنها با جوز کلاغی هستند که بر روی سیخی نصب شده است.

نِمف‌ها

پان با **نمف** Nymphها به ویژه در زمینهٔ غارزی بودن پیوند دارد. چنین می‌نماید که نمف‌ها گونه‌ئی **پری** و تجلیِ خدابانوان کهنی هستند که شماری از آنان به مقام خدابانوان **المپ** راه می‌یابند و **آتنا** و **هرا** نیز از این شمار بودند. این نمف‌ها همانند پان و **آرتمیس** غالباً تندخو و برخورد با آنان خالی از خطر نیست. پان در روایت‌ها در نیمروز و بر دامنهٔ کوهستان ترسی غیرمنطقی را پدید می‌آورد: دیدار نمف‌ها گاهی به دیوانه‌گی و پری‌زده‌گی می‌انجامد و گاه موجب الهام و پیشگوئی است.

یونانیان عروس را نمف می‌نامیدند و این بدان دلیل بود که عروسان را سرشار از

نیروی خدایان می‌دانستند یا باور بر این بود که روح عروسان از جانب نمف‌ها تسخیر می‌شود. **پیتیا** و **سی‌بیل‌ها** Sibylleیا کاهنه‌های پیشگوی معبد آپولو و حتی بداقبالانی چون **کاساندرا** Casandra را عروس خدا می‌نامند. نمف در ارتباط با پدیده‌های طبیعی که با آن سر و کار داشتند تقسیم‌بندی می‌شوند: **اورید** Oreadها نمف‌های کوه‌ها، **دریاد** Dryadها پریان درختان به ویژه درختان بلوط و **ملیا** Meliaeها پریان بیشه‌ها، و **نرئید** Nereidها نمف‌های دریا بودند. هیچ یک از این نمف‌ها را جز آنان که به مقام خدابانوئی رسیدند زندگی جاوید نیست و تنها سی‌بیل‌ها بدان سان که در سرودی از **هزیود** آمده است دیرزی بودند: بدین روایت نسل حدود صد سال و واژهٔ لاتین نسل Saeculam زمانی در حد طول زندگی پیرترین انسان و بدین سال یک نمف صدهزار سال عمر می‌کند.

شارون یا **کارون** Charon اسطوره نگار سده پنجم، نویسنده تاریخ پارس واز مردمان **لمپسه کوس** Lampsacus در روایتی از **رئوکوس** Rehoecus که به **نینوا** رفته بود از درختِ بلوطی یاد می‌کند که آن را در خطر سقوط می‌بیند. رئوکوس از بردگان خویش می‌خواهد زیر درخت شمع بزنند و بدین سان درخت از خطر سقوط رهائی می‌یابد. شب آن روز آن درختِ بلوط در رویای رئوکوس پدیدار واز وی می‌خواهد که از او تمنائی کند تا آرزوی او را برآورده سازد. رئوکوس از نمف می‌خواهد محبوب و حامی وی باشد و نمف می‌پذیرد و بدو می‌گوید زنبوعسلی نزد وی می‌آید و او را به قرارگاه پری رهنمائی می‌کند. (در **اودسیه** بین نمف‌ها و **زنبور عسل** پیوندی خاص وجود دارد و برخی از کاهنه‌های پیشگو نیز زنبور عسل نام دارند). هنگامی که رئوکوس زنبور را می‌بیند درگیرِ یک بازی جمعی است و با زنبور با خشونت رفتار می‌کند و در نتیجه **دریاد** خشمگین و او را کور می‌کند؛ و از این که رئوکوس پیشگو شد یا نه در این روایت سخنی نیست.

روایت **کارون** همانند روایتی است که بر **تیرزیاس** Tirsias رفت. [در روایتی تیرزیاس ایزد بانوی **پالاس** را به تصادف عریان می‌بیند و هم بدین دلیل کور و در جبران این آسیب پالاس بدو قدرت پیشگوئی می‌دهد. در روایتی دیگر تیرزیاس که مردی است دومار را در حال جفت‌گیری می‌بیند و آنان را با پرتاب سنگی جدا می‌کند و بر اثر این کار جنس او دیگرگون و زنی پیشگو می‌شود و از آن جا که راز زنان را بر **زئوس** آشکار می‌سازد از جانب **هرا** کور و پیشگو می‌شود.] کیهان‌شناسی یونانیان که در بخش پیشین از آن سخن رفت برگرفته از روایت‌ها و نوشته‌هائی است که با وجود تفاوت روایت در فرایند اسطوره‌سازی مؤثر بوده است. نویسندهٔ **خاستگاه خدایان** هدفی اخلاقی را دنبال

می‌کند و اسطوره‌های وی بیانی جدی دارد و می‌توان گفت که نیازهای روان‌شناختی او و خوانندگان آثارش را برآورده می‌سازد. **کارون** از مردمان **لمپسه کوس** گوینده داستان‌های رمانتیک و روایت‌هائی است که خوانندگان وی مشتاق خواندن آن بودند. کارون همانند معاصرِ جوان‌تر خویش **هرودوت** ایمان استواری به خدایان داشت و با این همه داستان‌ها او غالباً به روایت از دیگران و کار او با **تئوسید** Thucyde که از اسطوره تاریخ می‌سازد تفاوت دارد.

انسانِ آغازین

در اساطیر یونان روایت دقیقی در زمینهٔ آفرینش انسان نیست. در روایت‌های بعد از پیدائی خط و از آن چه به **هزیود** نسبت می‌دهند روایت چنین است که **پرومثه‌ئوس** Prometheus (پرومته) انسان را از گِل ساخت و **آتنا** Athena بدو جان داد. یونانیان آغازین بر این پندار بودند که انسان‌ها چون نباتات خود به خود از زمین رسته شدند و این انسان‌های **زمین زاد** دودمان‌های آتی را پدید آوردند. بدین روایت شجره‌نامه و زندگی قهرمانان از خدائی آغاز نشد و حتی اگر چنین بود مادران میر ای این قهرمانان خود از تبار انسان‌های زمین‌زاد بودند.

پنج عصر

هزیود در افسانه‌ئی اخلاقی دوران زندگانی انسان را به پنج عصر تقسیم می‌کند. این افسانه گویای گذر زمان بر تبار انسان و بازگو کنندهٔ روایت‌های نیاکان از دشواری‌های زندگانی انسان است. هزیود از این دوران به اصطلاح با چهار فلزِ طلا، نقره، مفرغ و آهن یاد می‌کند و این تشبیه نمادین است. هزیود از عصر خویش به عنوان عصر آهن و روزگاری که دل انسان‌ها چون آهن سخت است و در فرهنگی گناه آلود زندگی می‌کنند، یاد می‌کند. در این عصر و بدین روایت **یود** Aiod و **نمزیس** Nemsis از زمین رخت بربسته‌اند. در این روایت **یود** شرمی است که انسان پیش از تقبیح گروه همتا احساس می‌کند و **نمزیس** [یا تجسم انتقام خدایی] آزردگی و خشم دادگرانه به مردمانی است که از این شرم (یود) در آنان نشانی نیست؛ و این دو نیرویی است که پاسدار اخلاق در **فرهنگ شرم** اند. در شرایط مختلف اجتماعی با نبودنِ بازدارندهٔ اخلاقی و سقوط سندیت و اقتدار گروهِ همتا هشیاری و **سوپرایگو** یا **فراخود** در **فرهنگ گناه** احساس

مجرمیت اخلاقی را از دست می‌دهد.*

هزیود در دوره‌ئی می‌زیست که ابزار و سلاح انسان از آهن ساخته می‌شد و می‌دانست که پیش از این ابزار و سلاح مفرغی کاربرد داشت. از دید هزیود انسان‌های عصر مفرغ نیز مردمانی خشن بودند. با آن که این مردمان و قهرمانان آن در روایت **هومر** از خوبی‌هایی برخوردارند هزیود بدین قهرمانان عنایتی ندارد و با این وجود مردمان عصر مفرغ را بهتر از معاصران خود می‌داند.

نخستین عصر، عصر نسلِ جاودانگان و عصر طلائی بود. مردمان این عصر معاصر کرونوس Cronus و چون خدایان زندگی می‌کردند و آنان را رنجی نبود. آنان از پیری رنج نمی‌بردند و چنان می‌مردند که گوئی خفته‌اند و ثمر زمین‌های آنان میوه‌هائی غیرزمینی بود. آن نسل از دید هزیود ارواح پاسدار انسان و بخشندگان ثروت‌اند.

برای مردمانی که با گنجینه‌های زرین **چاه‌گورهای** میسین (بازمانده از ۱۶۰۰ ق.م) آشنا بودند یادمان آن دوره فریبنده مذبح و جایگاه ساغرریزی این آرمگاه‌ها اغواکننده است. **ویرژیل** Virgil در اعتقاد به عصر طلائی از فرمانروائی **ساتورن** Saturn یا **کرونوس** سخن می‌گوید و چنین است که دورهٔ هزیود و ویرژیل در مقایسه با عصر گذشته عصر آهن نام می‌گیرد.

دِومین دوره عصر نقره است. شکل و خاطر مردمان این عصر با مردمان عصر طلائی متفاوت و گرچه دوره شیرخواره‌گی آنان صدسال بود امّا پس از رشد جسمانی زندگی کوتاهی داشتند و خشونت آنان را از دست درازی به همتایان خود بازنمی‌داشت. این مردمان از نیایش خدایان و قربانی دادن به خدایان دوری می‌جستند و چنین بود که **زئوس** بر آنان خشم گرفت و در خشم‌شان نهان کرد. و با این همه این مردمان «آمرزیده‌گان زیر خاک» نام می‌گیرند و برخی از پرهیزکاران این عصر به جاوودانگان می‌پیوندند. چنین می‌نماید سخن گفتن از مردمان این دو عصر با مراسم تدفین فرهنگِ

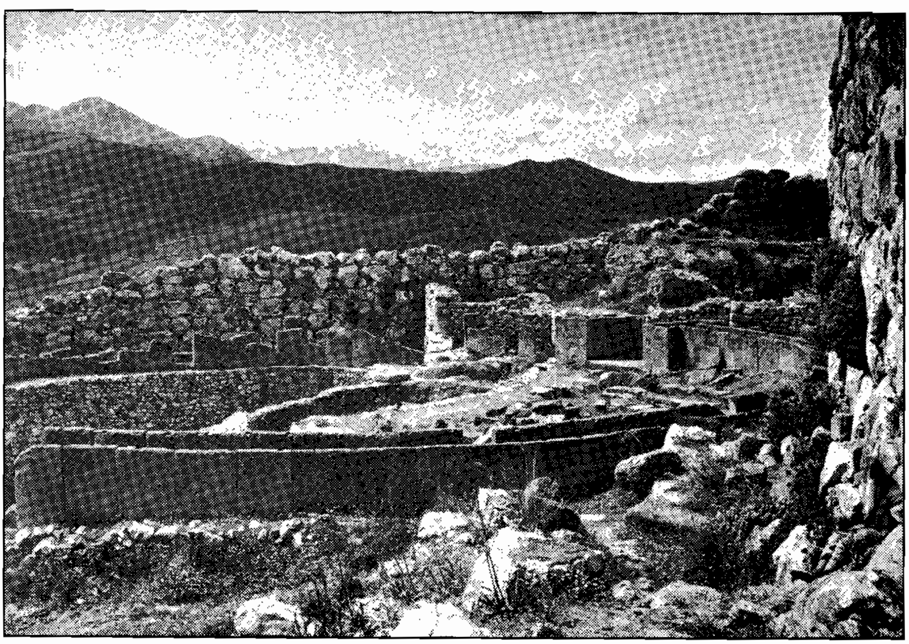
افزودهٔ م- [* **فرهنگ شرم** Shamecultrue و **فرهنگ گناه** Guiltculture اصطلاحاتی است که **روت‌بندیکت** در **گل داوودی و شمشیر** (۱۹۶۴) به کاربرد و آنها را وارد انسان‌شناسی کرد تا دو گونه فرهنگ را از یکدیگر متمایز کند. فرهنگ شرم به مجوزهای بیرونی رفتار متکی است و فرهنگ گناه به احساس مجرمیت نهادی شدهٔ گناه هر جامعه‌ئی از افرادش از نظر رجوع به وجدان و نظارت بر رفتار خود یک نوع توقع دارد؛ امّا جامعه‌ئی نیست که از درونی یا نهادی شدن هنجارها بی‌نیاز باشد (وگرنه چگونه انسان‌ها می‌توانند در یکدیگر مؤثر باشند؟) یا آن که به نظارت منظمی که نزدیکان فرد بر رفتار او اعمال می‌کنند محتاج نباشد. این دو اصطلاح بیش‌تر ناشی از آن دورهٔ تحول انسان‌شناسی است که به روان‌شناسی توجه داشته است امّا اکنون چندان کاربردی ندارد. -- فرهنگ اندیشه‌نو، انتشارات مازیار ویراستهٔ ع پاشائی.]

کهن یونانی پیوند دارد: در آثار هومر و هزیود مرده‌سوزان سنت و مرده‌گان انسان‌های بی‌شعور و صاحب کیش نیستند و راه‌یابی به کیش خاص قهرمانان است.

قهرمانان **هومر** انسان‌های چهارمین نسل **هزیود** و کسانی هستند که در جنگ‌ها می‌میرند، گروهی در جنگ **تِب** و گروهی در **تروا** و پس از مرگ به جزیره آمرزش راه می‌یابند و انسان‌های عصر طلایی فراسوی زمان قرار دارند.

هزیود فریاد برمی‌دارد هرگز، بایسته آن‌که در شمار نسل پنجم باشم
مردانی که پیش از این مرده‌اند یا که پس از این زاده می‌شوند،
چرا که اکنون عصر نژاد آهن است،
عصر تباری که آنان را روز و شب آرامی نیست.

این مردمان امّا نه نگران تلاش برای زندگی که در تقلایِ همراه با بیداد و در جهت از هم پاشیدن دودمان‌ها و از شرم و احساس گناه در آنان نشانی نیست. هزیود راویِ اسطوره‌ئی است که نه دربارهٔ بی‌عدالتی جهان که راوی شرارت‌های انسان است.



۴۴- یکی از دو دژ **میسین** در **آرگوس** و بازمانده از عصر مفرغ. این دژ برفراز دو تپهٔ دور از تیررس سلاح‌های آن روزگار بنا شده است. در این دژ دو آرمگاه شاهی یافته شد و چاه‌گوری که توسط **شلیمان** یافته شد پر از طلا بود.

پرومته

زئوس سودمندی زمین را محدود کرده و از تیتان **پرومته** Promethe فرزندِ **ژاپت** Japet و برادرِ اطلس بدان دلیل که او را فریب داد خشمگین بود. در یونان کهن پرومتئوس به معنی پیش اندیش و در شجره‌نامهٔ خدایان پرومته را برادری است که **اپی‌متئوس** Epimetheus به معنی بعداندیش نام دارد و پرومته در نقش نخستین انسان دانا همراه این برادر نادان زئوس را فریب می‌دهد. کیفر **اطلس** زنجیری شدن و بر دوش داشتن زمین و پرومته در کوه‌های قفقاز به بند کشیده می‌شود تا عقابی جگر مدام رونده او را بدرد. بدین روایت پرومته از غول‌هائی است که رنجِ کیفر مداوم او گه‌گاه موجب زمین لرزه است.



۴۵- تصویر عقاب در فنجانی **لاکونی از اسپارت** باستان. عقاب نماد زئوس و آنکور بر تخت نشسته در تفسیری **زئوس** امّا همان طورکه از تصویر ۶۴ همین کتاب برمی‌آید کسی که بر تخت نشسته پرومته است. در این تصویر کسی که بر تخت نشسته دست ندارد و بی‌دست بودن او و شاید نشانهٔ در زنجیر بودن اوست. موزه لوور پاریس

در روایتی انسان‌ها و خدایان درگذشته دور لاشخور و در ضیافت خدایان به خوردن حیواناتی چون **تانتالوس** Tantalus علاقه داشتند. پس از جدایی انسان‌ها از خدایان پرومته نر گاوی عظیم را ذبح و بخشی از آن را به انسان‌ها و بخش دیگر را به زئوس

پیشکش می‌کند. در این روایت پرومته سهم زئوس را درون معده گاو قرار می‌دهد و با افزودن چربی و استخوان گاو بدان زئوس را می‌فریبد تا آن سهم را انتخاب نماید. زئوس پس از آن که درمی‌یابد فریب خورده است خشمگین و از آن پس انسان‌ها یاد می‌گیرند در مذبح خدایان چربی و استخوان را با سوزانیدن آن به خدایان فدیه دهند و خود از گوشت قربانی استفاده نمایند.

هزیود در **تئوگونی** با بازگوئی این روایت می‌گوید که زئوس در این ماجرا فریب نخورد و خشم **زئوس** از آن بود که پرومته سودای فریب دادن زئوس را داشت و این خود گویای آن است که زمان این روایت به پیش از **هزیود** بازمی‌گردد و چنین اسطوره‌ئی علت شناختی است. بدین روایت دلیل سوزانیدن چربی و استخوان حیوان قربانی شده در مذبح خدایان آن است که حیوان قربانی شده تجسم خدا و خوراک انسان‌ها فدیه‌ئی خدائی است که بازمانده آن به خدایان بازمی‌گشت و بوی خوش سوختن این فدیه خدایان را خشنود می‌کرد.

در این ماجرا زئوس که از ماجرای تقسیم قربانی و فریب خوردن خود خشمگین است انسان‌ها را با خاکستر کردن آتش از داشتن آتش محروم و پرومته چون قهرمانی فرهنگی با دزدیدن آتش [از چرخ خورشید یا کورهٔ هفائیستوس] و حمل این بذر در تنهٔ درختی خشک شده و به کمک سفالی شکسته آتش را دیگر بار به زمین می‌آورد. زئوس خشمگین از ماجرای پیشین و ماجرای جدید پرومته را در کوه‌های قفقاز با زنجیری به بند کشید و عقابی را مأمور کرد تا جگر مُدام رویندهٔ او را پاره کند و ببلعد.

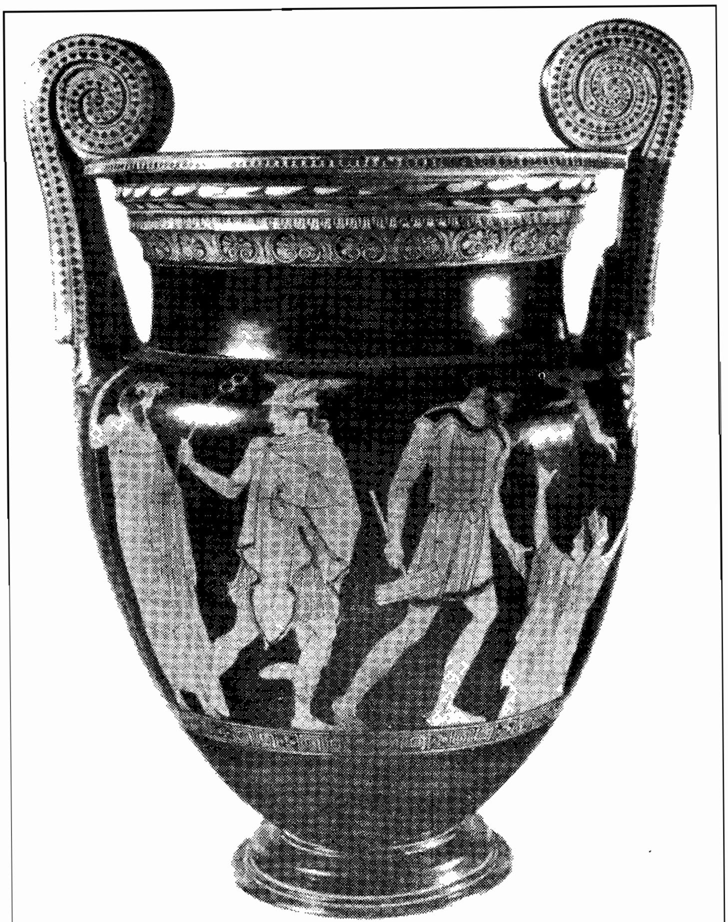
پاندورا

زئوس که هنوز نیرنگی در آستین داشت از هفائیستوس Hepaests خواست که عروسی از آب و گل و سفال بسازد، خدایان دیگر عروس سفالی را با زیورهای بسیار آراستند و **آتنا** لباسی زیبا بدو پوشید و او را جان داد و زئوس این زنِ زیبا را به اپی‌متئوسِ نادان هدیه داد. در روایت شاعرِ **تئوگونی** به سبب منفی اندیشی **هزیود** به زن اهریمنی بدتر از زن نیست و از دیدِ او زن همانند ملکه کندوی عسل نیروی مردان را تحلیل می‌برد. و با این همه از دید هزیود در دادن این هدیه زئوس خیرخواه انسان است و تنها یک چیز بدتر از زن است و آن بی‌زنی است؛ چرا که با نبودن زن از فرزند و عصای پیری اثری نیست و مرده ریگ هر کس را نه فرزند که خویشان او چپاول می‌کنند.

روایت هزیود در **کارها و روزها** چنین است که زنی که زئوس به اپی‌متئوس هدیه داد پاندورا Pandora نام داشت و با آن که پرومته از برادر خواسته بود هدیه‌ئی را از زئـوس نپذیرد اپی‌متئوس شیدای پاندورا شد و هدیه را پذیرفت. روایت پاندورای هزیود متأثر از رسمی آیینی و نام پاندورا با هدایائی که به انسان‌ها می‌دهد به معنی بخشنده به همگان و بدین دلیل پاندورا خدابانوی زمین و بدان سان که سفالی منقوش [تصویر ۴۶] نشـان می‌دهد ماجرای پاندورا گویای تأثر از شکل کهن‌تر ایـن اسـطوره است. در ایـن سـفال منقوش اپی‌متئوس چکش یا تبر دوسری در دست دارد و پاندورا در حـال بـرآمـدن از خوابگاه زیرزمینی است و شکل برآمدن پاندورا از زیر زمین یاد آور اسطورهٔ بـازگشت پرسفونه Persphone از جهان زیرین است. روایت **آریستوفان** Aristophane از **قهرمانی** به نام **تریگائوس** Trygaeus که به هنگام انگورچینی **بانوی صـلح** را کـه تـوسط جـنگ در خوابگاهی زیرزمینی زندانی شده نجات می‌دهد و بدین دلیل جوانی خود را بازمی‌یابد نیز با این اسطوره پیوند دارد.

این روایت گویای آن است که پاندورا نه یک اهریمن که خاستگاه برکت و بازگشت او مردم را از قحطی و گرسنگی می‌رهاند و کاستی‌های آنان را جبران می‌کند. در حقیقت هزیود از داستان مشهوری سخن می‌گوید که در آن پاندورا موجب بلاهائی شد که همراه او به زمین راه یافت. در داستانی دیگر **اپی‌تئو** یا **پاندورا** را خمره‌ئی همانند خمره‌های یافته شده کُنسوس Conssus است که در این خمره همه بلاهائی که می‌توانند انسـان را آزاردهند زندانی شده‌اند. [در روایت هزیود از این خمره نشانی نـیست]. ایـن بـلاها را زئوس از روی خیرخواهی در خمره‌ئی که پاندورا با خود به زمین می‌آورد زندانی کرده است و این نکته گویای آن است که هنوز انسـان در عـصر طـلائی زنـدگی مـی‌کند واز بیماری‌ها و بلاها که بعدها بدان دچار می‌شود نشانی نیست. پاندورا امّا بی‌خبر از ایـن ماجرا در خمره را می‌گشاید و همان طور که **اودیسئوس** در مَشکی را که بادهای مخالف را در خود داشت گشود، بلاهائی که در خمره زندانی هستند از آن می‌گریزند و وقـتی پاندورا شتابان در خمره را می‌بندد تنها **هوپه** Hope یا **امید** که در بن خمره زندانی است در خمره می‌ماند و چنین است که در بلاهای سخت انسان فقط با داشـتن امـید زنـده می‌ماند. هوپه امّا در برخی روایات یونانی خاستگاه آرامش و اطمینان نیست: چرا که هم او بود که با راندن بلاها به بیرون از خمره بشر را گرفتار ساخت. در روایـتی دیگـر بیماری‌ها و بلاها را صدائی است که با فرا رسیدن آنها انسان از چنگ آنان می‌گریزد و

زئوس خشمگین از انسان‌ها این صدا را از آنان می‌گیرد و چنین است که بلاها و بیماری‌ها شب و روز بی‌آن که انسان از آمدن آنان باخبر شود بر انسان می‌تازند. [در روایتی دیگر کوزهٔ پاندورا هدیه زئوس و در بردارنده موهبت بسیار و نیز بلاهائی است که با گشوده شدن نابه‌هنگام در آن موهبت‌ها به آسمان باز می‌گردند و بلاها در زمین می‌مانند.]



۴۶-گلدانی به شیوه کلاسیک بازمانده از حدود ۴۵۰ پیش از میلاد با تصویر روایتی - آیینیِ اسطورهٔ **پاندورا**، در این تصویر پاندورا از زمین بیرون می‌آید تا اپی‌متئوس را عاشق خود سازد و چکشی که در دست اپی‌متئوس دیده می‌شود از گونه‌ئی است که برای شکستن کلوخ وگشودن در به کار می‌رود. در این تصویر **هرمس** با کفش بالدار و کلاه سفر در حال گرفتن گُلِ افسون از **زئوس** برای هدیه دادن آن به **پاندورا** و این گل مانند گُلی است که هرمس برای محافظت **اودیسه** در برابر **سیرسه** Circe بدو داد و ازسوی دیگر گل یادآور بهار و پندورا نیز نماد بازگشت چنین فصلی است. اکسفورد، موزهٔ اشمولین.

دوکالیون

تقویم اسطوره‌ئی این روایت از افسانهٔ آفرینش انسان مبهم و پرتناقص و بدین روایت **پاندورا** نخستین زن و باز انسان‌ها هنگام فرمانروائی **کرونوس** از تبار قهرمانان و هستی دارند. **پیرا** Pyrrha دختر **اپی‌متئوس** و پاندورا و همسر **نوح** یونانی یعنی **دوکالیون** Deucalion است. بدین روایت زئوس ناخشنود از مردمان عصر مفرغ با پدید آوردن توفانی بزرگ مردمان را نابود می‌سازد و تنها دو تن از مردمان را از توفان رهائی می‌دهد. این دو تن دوکالیون و پیرا همسر او [به یاری **پرومته** در سفینه یا جعبه بزرگی می‌نشینند و پس از نه شبانه روز سفینه آن‌ها بر کوه‌های **تسالی** می‌نشیند و پس از پیاده شدن آنها زئوس رسول خویش **هرمس** را نزد آنان می‌فرستد تا خواهش خود را بدو بگویند و دو کالیون از زئوس می‌خواهد تا مصاحبانی را برای او به زمین بفرستد] و زئوس از آنان می‌خواهد سنگ‌هائی به آب افکنند و سنگ‌هائی که دوکالیون پرتاب می‌کند تبدیل به مرد و سنگ‌هائی که پیرا پرتاب می‌کند تبدیل به زن و دیگربار نسل انسان بر زمین به زاد و ولد می‌پردازد. اتیمولوژی عامیانه سنگ در زبان یونانی شبیه لغتی است که برای مردم به کار می‌رود و این واژه‌ها lass **لاس** و **لائوس** Laos است.

در روایتی دیگر علت توفان و نابودی مردمان عصر مفرغ خطای **فائتون** Phaethon بود. بدین روایت فائتون یا **فتون** فرزند خورشید و به هنگام راندن ارابهٔ خورشید از بلندای خط سیر ارابه می‌ترسد [و با دیدار حیوانات علائم منطقةالبروج] ارابه را از مسیر خارج می‌کند و چیزی نمانده است که زمین را به آتش بکشد و زئوس برای رهائی از خطای او باراانی سیل‌آسا بر زمین فرو می‌بارد و این باران مردمان عصر مفرغ را نابود می‌کند. [در این ماجرا زئوس خشمگین فائتون را به ضرب صاعقه می‌کشد و جسد او را به رود **اریدان** Eridan یا **پو** Po می‌افکند.] و خواهران سوگوار فائتون در سوگ برادر چندان گریه می‌کنند که به درخت سپیدار تبدیل می‌شوند.

لیکائون

در روایتی دیگر توفان و سیل بزرگ به سبب خطای **لیکائون** Lycaon پدار می‌شود، و لیکائون شهریار **آرکادی** Arcadia پسر **پلاگوس** Pelasgus نخستین انسانی است که از خاک زاده شد و اولین شهریاری بود که بر زمین سلطنت کرد. به روایت **پوزانیاس** Pausanias

پلاگوس و فرزندان او مورد عنایت خدایان و هم سفرهٔ آنان بودند. بدین روایت هنگامی که **زئوس** به هیأت انسان به دیدار مردم زمین می آید لیکائون یا یکی از پسران وی کودکی را می‌کشند و گوشت و اندرونهٔ کودک را با گوشت حیوان قربانی شده مخلوط و آن را برای آزمونِ زئوس بدو فدیه می‌دهند. زئوس از این ماجرا خشمگین و همهٔ فرزندان لیکائون را با صاعقه نابود و تنها یکی از فرزندان لیکائون به نام **نیکتی موس** Nyctimus را زنده می‌گذارد و سراسر زمین را سیلاب فرا می‌گیرد.

این روایت یکی دیگر از اسطوره‌های علت شناختی و گویای مراسم وحشتباری است که در زمانِ پوزایناس در **مونت‌لسوس** Mountlycaeus [در آرکادی] رواج داشت و طی آن انسانی به پیشگاهِ **زئوسِ لسوس** Lycaus-seanzeus قربانی می‌شد. پوزانیاس می‌گوید: «این مراسم خوش‌آیندِ من نبود و رسمی بود که از دیر زمانی پیش رواج داشت». بدین روایت اعتقاد بر این بود که در این مراسم روزگاری انسانی تبدیل به گرگ شد و پس از نُه سال نخوردن گوشت انسان به هیأت پیشین خود بازگشت. انسانی که در این روایت به هیأت گرگ درمی‌اید شاید کسی است که در این مراسم اندرونه کودک قربانی را می‌خورد و تا مراسم آتی در نقش گرگ – کاهنِ زئوس باقی می‌ماند.

این کاهن در واقع باران‌ساز است: چرا که در مونت‌لسوس چشمه‌ئی بود که برخلاف دیگر چشمه‌های ارکادی آب آن همیشه جاری و به هنگامی که خشک سالی فرا می‌رسید کاهنِ باران‌ساز سطح آب این چشمه را با شاخه‌ئی از درخت بلوط آشفته می‌کرد و با این کار از سطح چشمه مِهی برمی‌خاست که تبدیل به ابر و آرکادی را از باران سیراب می‌کرد؛ و بدین سان شگفت‌انگیز نیست که قربانی دادن لیکائون موجب پیدائی سیل می‌شود.

تپه‌های خشک و بی‌آب آرکادی سبب فقر مردمان این منطقه از یونان و هم بدین دلیل بود که در اساطیر این منطقه مراسم آیینی بسیاری در تلاشِ بقا انجام می‌شد و شاید یکی از این مراسم قربانی کردن شهریاری است که تجلی خداست و کودکی که لیکائون قربانی می‌کند جایگزین شهریار و آدمخواری از این دست آیینی است. این شهریار مقدس درگذر زمان جای خود را برای قربانی شدن به کاهنی وگذار می‌کند و با گذر زمان کودکان جای قربانیان پیشین را می‌گیرند. نشانه‌های زیادی ازاین گونه مراسم آیینی در دیگر اسطوره‌های یونان وجود دارد که در جای خود از آن سخن می‌گوئیم.

توفان

دوکالیون امادر **فتی** Phthia واقع در **تسالی** سرزمین اصلی یونان و جائی که خاستگاه بسیاری از سنت‌های یونانی است زندگی می‌کرد. با ریزش باران پرومته پدر دوکالیون بدو یاد داد تا صندوقی بسازد و نُه روز و نُه شب (یا نُه سال) پیش از فرود بر قلهٔ کوهِ **پارناس** یا کوهِ گرگ و ماوای فرزندان **لوکروس** Locros بر آب شناور باشد. روایت چنین است که دوکالیون با شنیدن زوزهٔ گرگ‌ها به قلهٔ پارناس هدایت شد همان طور که مردمان **مگار** بر این باور بودند که نیای آنان **مگاروس** Mearus پسر زئوس و یک **نمف** دریایی با فریادِ دُرناها به قلهٔ نزدیک‌ترین کوه هدایت شد. در روایت دیگر این صندوق یا کشتی بر کوهی در تسالی یا در کوه **آتوس** Athos یا بر قلهٔ **اتنا** Etna در **سیسیل** فرود می‌آید و با این همه شهرت **دلفی** Delphi و پاراناس راویت‌های دیگر را کم‌رنگ می‌سازد.

موتیف فرار در صندوقی شناور بر آب که در اسطورهٔ **پرسئوس** Perseus و **دانائه** Danae تکرار می‌شود شاید بازتاب راه و رسم آیینی گریز از قربانی شدن و دربردارندهٔ رویایی از جادویِ باران در داستانِ توفان بزرگ است. اسطوره‌های توفان امّا ویژهٔ یونان نیست و با این که این روایت‌ها آثاری از خاطرات سیل‌های منطقه‌ئی را در خود دارند با توفان‌های بزرگ پیوند دارند، همانند توفان و سیل مشهوری که **اور** Ur را زیر ده متر لای و لجن مدفون کرد. این اسطوره را می‌توان از دیدگاه‌های مختلف مورد بررسی قرار داد حتی می‌توان چنین روایتی را باپندارهای کودکی مقاسیه کرد که از تخلیه مثانه از بیم غرق شدن جهان خودداری می‌کند و با تجربه از این ترس رهائی می‌یابد.

شجره‌نامهٔ **آتاماس** Athamas پسر **ائوله** Eole و نواده **هلن** Hellen، پسر **دوکالیون** و **پیرا** گویای چگونگی پیوند اسطوره‌های بی‌زمان آفرینش با شجره‌نامهٔ قهرمانان یونان و مطلبی است که از آن سخن می‌گوئیم.

فرزندان یو

توجه به تنظیم شجره‌نامه از رویکردهای نخستین جوامع انسانی و بازگوکنندهٔ توالی نیاکان و ثروت و مقامی است که از این طریق به فرزندان آنان می‌رسد. در سده نوزدهم رؤسای قبایل **مائوری** Maori شجرهٔ نیاکان خویش را از حفظ داشتند و به گونه‌ئی این شجره‌نامه را با مهاجمان پولینزیائی نیوزلند پیوند می‌دادند. شجره‌نامهٔ پیش‌دوریسی قهرمانان اسطوره‌ئی یونان غالباً از شجره‌نامه موجود در آثار **هومر** گرفته شده است.

این شجره‌نامه‌ها نه تنها در شعرهای شش وَتَدی که تا دوران تاریخی یونان حفظ شد. بسیاری از دودمان‌های شهریاری و اشراف در یونان و آسیای کوچک دودمان خود را از تبار قهرمانان یونانی یا تروایی می‌دانستند. ایناس Aeneas به هنگام نبرد دوبار توسط خدایان از مرگ رهائی می‌یابد یک بار با یاری افرودیت در نبرد با **دیومد** Diomede و یک بار از جانب **پورئیدون** در نبرد با **آشیل**. **افرودیت** تندیسی را برای جنگیدن جایگزین او می‌کند و یوزئیدون بدین دلیل ایناس را نجات می‌دهد که خواستار نابودی تبار **داردانوس** Dardanus بدون داشتن جانشین نیست؛ بدین سان ایناس به فرمانروائی **تروا** دست می‌یابد و تبارِ او تداوم می‌یابد.

شهریاران و نجبای سرزمین‌های همسایهٔ تروا خود را از تبارِ ایناس و این نسل تا نبرد تروا و سقوط آن تداوم می‌یابد و بقای او در سده پنجم برای شهرهای گمنام ایتالیا و سرانجام رومیان نیا و بنیانگذاری مناسب را پدید می‌آورد و این نسب بردن از پهلوانان در این دوره چندان رواج می‌یابد که رومیان برای یافتن جای پایی در یونان خود را از تبار **پیروس** Pyrrhus و از نسل آشیل می‌دانستند.

در شعرِ شاعران **بئوشیه** Bacotia (بئوسی) در سده‌های پنجم و ششم پیش از میلاد و به هنگامی که نسب‌بردن از اشراف خوش آیند نبود نیز فرایند همانندی در نسب بردن از قهرمانان دنبال می‌شد. این شاعران واژه‌نگار Logographer که برای مشخص شدن کار

آنان از مورخانی چون **هرودوت** و **توسیدید** بدین نام نامیده می‌شوند برای قبایل و مکان‌ها نیز شجره‌نامه‌هائی تدوین کردند. شاعران و نمایشنامه‌نویسان یونان در این کار از آزادی خاصی برخوردار بودند و چنین است که دربارهٔ سرنوشت **هائمون** Haemon و **آنتیگون** Antigone چندین روایت و نمایشنامه وجود دارد.



۴۷-کهن‌ترین تصویر **آرگوس** Argus پاسدار تیزبینی که **هرا** او را مأمور پاسداری از **یو** که به هیأت گاوی درآمده بود نمود. در این تصویر آرگوس را برای بهتر دیدن دو چهره است و پوشاک او پوست پلنگ و خال‌ها نماد چشم‌های اوست. یکی از چهره‌های آرگوس در این نقاشی بی‌ریش و چماق و پوستِ تنپوش او شبیه سلاح و تن‌پوش **هراکلس** و بازگوکننده طبیعت ستیزه‌گر او است. این تصویر راوی مرگِ آرگوس به دست **هرمس** است. موزه باستان‌شناسی ژنو.

در کار فرهیخته‌گان اسکندریه تنظیم شجره‌نامه‌های منظم ادامه یافت و اراتوس

Eratus [ریاضی‌دان و ستاره‌شناس سده سوم پیش از میلاد یونان] تاراج تروا برابر سال ۱۱۸۴ پیش از میلاد محاسبه کرد. در این شجره‌نامه‌ها امّا تناقض بسیار بود و چنین است که امپراتور **تبریوس** Tiberius به جد از فرهیخته‌گان می‌پرسد که «سرانجام معلوم نشد که مادر **هکوب** Hecube [زن پریام] که بود و **سیرن** Siren [پری دریائی] چه آوازی خواند یا آشیل هنگامی که خود را بین دختران و زنان مخفی کرد چه نامی داشت؟»



۴۸- سردیسِ یو. سفالینه و آرایهٔ سفال‌گیرِ پیش آمدگی بام‌های سفالپوش در معابد یونانی و ایتالیایی علاوه بر کاربرد معماری برای نگهداری سفال و سقف‌های چوبی کاربردی آیینی داشت. این آرایه‌ها درباور مردم پاسدار بام و بنا بود و هم بدین دلیل کاربرد سردیس‌ها **دیوسکور** Dioscure [از پسران زئوس] یا سرویس **گورگون** Gorgonها رواجی کامل داشت. در سده چهارم پیش از میلاد کاربرد سردیس موجودات اسطوره‌ئی دیگر نیز رواج داشت. این سردیس یافته شده از تارنتوم [بندری در جنوب ایتالیا و خلیج تورنتو] چهرهٔ گرد، موی مجعد و شاخ‌های او هویت این سردیس را آشکار می‌کند. موزهٔ متروپولیتن نیویورک از یافته‌های **راجرز** در سال ۱۹۱۰.

تاریخ برخی از این شجره‌نامه‌های بسیار کهن واز نَسَب نامه‌ها میسین، بئوشیه

(بئوسی)، تب و آرگیو Argive گرفته شده‌اند. در این نَسَب‌نامه‌ها **کادموس** Cadmus بنیانگذار **تب** Thebes و **دانائوس** Danaus فرمانروای **آرگوس** و بنیانگذار میسین **پرسئوس** اند. **کادموس** و **دانائوس** در این روایت از مهاجران **مصر** و هر دو در گذر زمان به گونه‌ئی برای یونانی شدن تبارشان به **یو** Io [معشوق زئوس که هرا او را تبدیل به گوساله کرد] نسبت داده می‌شوند و دانائوس نامی است که از قبیله **داناس** Danaansگرفته شده و در **ایلیاد** شکل یونانی یافته است، نامی که در کتیبهٔ **رامسس سوم** و در ۱۱۸۶ از او یاد می‌شود.

یو

یو Io کاهنهٔ **هرائوم** Heraum زیارتگاه کهن و مشهور هرا در **آرگوس** و **دخترِ رود - خدایِ محلی** این منطقه یعنی **ایناکوس** Inachus بود (گرچه شجره‌نامهٔ بلندی برای **یو** تدوین شده و بسیاری از مناطق **پلوپونز** طی این شجره‌نامه با وی پیوند داشت). زئوس دلدادهٔ یو بود. در روایتی زئوس برای نهان کردن یو اورا به هیأت ماده گاوی درآورد تا او را از دید **هرا** نهان کند و با ابر مخفی‌گاه او را پوشانید و دور از چشم آسمانِ پدر و زمینِ مادر خود نیز به هیأت ابری درآمد و با یو درآمیخت؛ و در روایت دیگر هرا او را به هیأت گوساله‌ئی درآورد تا او را از زئوس مخفی کند و زئوس به هیأت نرگاوی بدو نزدیک شد.

در روایتی از **میسین**، **یو** به هیأت ماده‌گاوی است که افسارش در بیشه‌ئی به درخت زیتونی بسته شده و **آرگوس**، با پوشاکی از پوست نرگاو و چشم‌هائی در سراسر تن از جانب **هرا** پاسدار یو است و در سفال منقوشی دیگر آرگوس دو چهره دارد (تصویر ۴۷). در سفال منقوش پیشین **زئوس** به هیأت عقاب یا که دارکوبی با یاری **هرمس** بدین بیشه هدایت شده است. در این روایت هرمس بانوای نیِ سحرآمیزش آرگوس را افسون و با پرتاب یک سنگ او را از یو دور می‌کند. هرا بعد از آگاهی از رابطهٔ زئوس با یو در روایتی با یاریِ یک خرمگس **یو** را می‌تاراند و او را به مصر می‌راند. یو در مصر فرزندی می‌زاید که **آپافوس** Epaphus به معنی تماس نام می‌گیرد چرا که در این روایت زئوس تنها با تمامی ساده **یو** را باردار می‌کند. یو به خواست زئوس سیمای انسانی خود را باز می‌یابد [و هرا به سبب کینه‌ئی که به اپافوس دارد او را با یاریِ **قومِ کورت** Curte پنهان می‌سازد و آنان این کار را چندان با مهارت انجام می‌دهند که **یو** نمی‌تواند فرزند خود را بیابد. زئوس قوم کورت را نابود می‌سازد و برای یافتن فرزند نزد شهریار **بیبلوس** به

سوریه می‌رود و پس از یافتن او را نزد مادر خود به مصر می‌فرستد. اپافوس پس از رسیدن به سن کمال جای پدر خوانده خود شهریار مصر را می‌گیرد و با **ممفیس** Memphis دختر خدای نیل ازدواج می‌کند و از او صاحب دختری به نام **لیبی** Lubia می‌شود که کشور **لیبی** از اوست...]

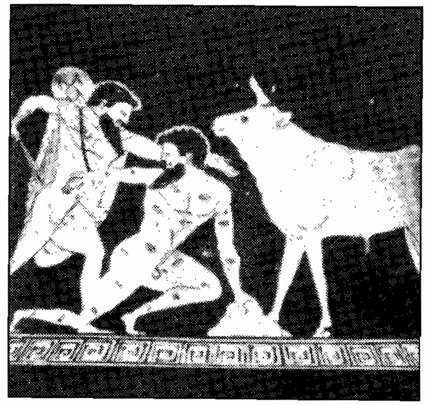
عشق‌های زئوس کما بیش بازتاب مراسم آیینی و نیز خاستگاه نَسَب‌نامه‌هائی است. اسطورهٔ **یو** در زمینه مراسم آیینی **ارگیو** Argive و زیارتگاه **هرا** پیچیده امّا در اسطورهٔ زئوس در هیأت نرگاو یو به‌گونه‌ئی با **هرا** پیوند می‌یابد چرا که در روایت **هومر** از هرا با عنوان «گاو چشم» که در اصل باید «گاو چهر» باشد یاد می‌شود و جفت شدن نرگاو مقدس با ماده‌گاوی مقدس شاید زیرساز اسطوره‌ئی است که با قربانی آیینی نرگاوی جوان و کشته شدن آرگوس با تنپوش پوستِ نرگاو رابطه دارد.

بسیاری از این اسطوره‌ها دیگرگون و شاید خاستگاه بسیاری از آنان برای یونانیان روشن نبود و چنین می‌نماید که بسیاری از این اسطوره‌ها شکل‌هائی از روایت مراسم آیینی است. برخی از یادمان‌ها نشانه‌هائی از نزول خدایان به هیأت پرندگان وجود دارد. در آثار هومر تجلی خدایان به هیأت حیوانات و پرندگان بسیار و در روایتی **زئوس** به هیأت یک کوکو با **هرا** می‌آمیزد بدان سان که در نزدیکی با **لدا** Leda به هیأت قوئی پدیدار می‌شود.

در روایتی از آمیزش **زئوس با یو**، زئوس به هیأت عقابی پدیدار می‌شود و کشته شدن **آرگوس** به دست هرمس و نامیده شدن هرمس به **ارگی فونتوس** (شاید به معنی کُشنده آرگوس) داستانی ضمنی در جهت تکمیل این روایت است. رفتن **یو به مصر** و سخن گفتن هومر از **تِب** در مصر که در ۱۴۰۰ پیش از میلاد پایتخت بود نشانه‌ئی است از ارتباط یونان کهن با مصر باستان و گویای آن که شاید یونانیان تحت تأثیر کیش نر گاو **آبیس** Apis و ماده گاوِ **ایزیس** Isis و اسطوره **یو** خاستگاهی از این دست دارد. در شجره‌نامه‌های یونانی **اپافوس** پسر **یو** نیای بسیاری از ملت‌های شرقی است دختر **اپافوس** به نام لیبی معشوق **پوزئیدون** و از او صاحب دوقلوئی می‌شود که **اژنور** Agenor و **بلوس** Belus نام دارند. بدین روایت آژنور به **فنیقیه** می‌رود و بلوس (بعل Ball با دختر نیل ازدواج می‌کند و از دختر نیل صاحب دوقلوئی به نام **اژیپتوس** Egyptus و **دانائوس** Danaus می‌شود.

دوقلوهای انسانی همیشه خرافاتی را در پیرامون خویش پدید می‌آورند و در برخی

از مناطق انگلیس نشانه‌ئی از بی‌وفائیِ زن هستند. در یونانِ هزاره دوم پیش از میلاد تولد دوقلوها نشانه‌ئی خدائی است و یکی از دوقلوها غالباً میرا است و این بدان دلیل است که پندار بر این بود که تنها نطفهٔ خدای دارای قدرت پدید آوردن دوقلوها است. در اساطیر یونان سخن از دوقلوها بسیار امّا همه این دوقلو پدر و مادر خدا ندارند و در تاریخ **اسپارت** روایت‌های از این دست بسیار است.



۴۹- هرمس و آرگوس. هرمس در این تصویر کلاه سفر بر سر دارد و در حال حمله به آرگوسِ عریان و غیرمسلح تصویر شده است. در این تصویر آرگوس تنها یک چهره دارد امّا در تن او چشم‌های بسیاری دیده می‌شود. نرگاوِ جانب راست می‌تواند زئوس باشد مگر آن که آن را نماد آرگوس و گاوبانی او بگیریم. موزه هامبورک Kunds und Gewrbe.

خویشاوندیِ دوجانبه شاید تدبیری برای آشتی دادن دو سیستم وراثت باشد. دو برادر با دو زن ناهم نسل ازدواج می‌کنند و هر یک از آنان بدین سان صاحب تیولی در خط زنانه می‌شوند. در توالیِ هر نسل پسرِ یک دودمان با دختر دودمان دیگر ازدواج می‌کند و تیول آنان به شکلی منظم مبادله امّا جانشین هر پدربزرگ نوهٔ پسری در خط مردانه است. این نوهٔ پسری در داستان‌ها غالباً به شکل متناقض و به عنوان پسرِ دختر معرفی می‌شود گرچه از طریق توالیِ خط مادر باید شوهر نوهٔ دختری باشد. این فرضیه‌ها تشریح ساده‌ئی از شمار سیمایِ ساختار پیچیده‌تر این داستان و با این همه نمونه‌هائی از این دست در اسطوره‌ها نادر است.

دختران دانائوس

دانائوس و اژیپتوس [پسران بلوس Belos و از اعقاب پوزئیدون] هریک پنجاه فرزند داشتند: اژیپتوس پنجاه پسر و دانائوس پنجاه دختر. دانائوس [شهریار لیبی به سبب هراس از پیشگوئی هاتفی و یا] از ترس پنجاه پسر برادر خود اژیپتوس [به فرمان **آتنا** کشتی بزرگی ساخت که پنجاه ردیف پاروزن داشت و همراه با پنجاه دختر خود به

آرگوس گریخت]. پسران اژیپتوس با دختران دانانوس ازدواج کرده بودند امّا دانائوس و دختران او این ازدواج را نپذیرفتند. دانائوس با رسیدن به آرگوس Argos در پناه **آرگیو** Argive [یا ژلانور Gelanor] شهریار این سرزمین قرار گرفت و پس از چندی به هنگام مباحثه نهائی میان **ارگیو** و دانائوس به خواست آپولو گرگی از جنگل بیرون جسته و نرگاوی از گاوهای آرگیو را کشت. مردم آرگوس با دیدن این ماجرا شهریاری را به دانائوس دادند [و دانائوس نیایشگاهی به افتخار آپولولیسیوس Applolycius (آپولو مرگ) برپا کرد]. پسران اژیپتوس به دنبال همسران خود آمدند و دانائوس به دروغ دامادی آنان را پذیرفت امّا از دختران خویش خواست در شب زفاف سر از تن همسران خود جدا کنند و چهل و نه دختر او این فرمان را اجرا و پس از مرگ در دوزخ محکوم شدند که آب الک کنند! [**هیپرمستر** Hypermester دختر کوچک دانائوس، از کشتن شوهر خود دوری جست و پس از چندی دانائوس، **لنسه** Lynce را به دامادی پذیرفت و پس از دانائوس داماد او جانشین او شد.]

برخی از موتیف‌های این داستان تازه و گفتنی است که یونانیان تا زمان **افلاتون** جز کیفر دختران دانائوس به کیفر بعد از مرگ اعتقاد نداشتند. شکل کیفر دختران دانائوس گویای آن است که این دختران **نمف**‌های چشمه‌ها یا کاهنه‌هائی بودند که در یافتن آب قدرتی جادوئی داشتند. در روایتی **پوزئیدون** و **هرا** در تملک **آرگوس** با هم ستیزه دارند و از آن جا که این سرزمین در اختیار هرا است پوزئیدون آرگوس را دچار خشکسالی می‌سازد. دانائوس پس از رسیدن به شهریاری و بعد از تدفین سر و تن چهل و نه داماد خویش جدای از هم دختران خویش را به جستجوی آب می‌فرستد. یکی از این دختران به نام **آمیمونه** Amymone بر اثر خستگی در راه به خواب می‌رود و **ساتیری** Satyr با دیدن آمیمونه می‌خواهد که او را تصاحب کند. دختر می‌گریزد و پوزئیدون را به یاری می‌خواند و پوزئیدون با تیر یا که با نیزهٔ سه شاخهٔ خویش ساتیر را می‌راند و آمیمونه خود را بدو تسلیم می‌کند. در این ماجرا از برخورد نیزه سه شاخه پوزئیدون با تخته سنگی چشمه‌ئی پدیدار می‌شود و به روایتی دیگر پوزئیدون چشمهٔ **لرنه** Lerna را که آب آن همیشه جاری است به آمیمونه نشان می‌دهد و آرگوس از خشکسالی نجات می‌یابد.

در داستانی همانند پوزئیدون در ارتباط با خدابانوی مادرِ زمین با نیزه سه شاخه خویش چشمه‌ئی جوشان امّا شور در محدودهٔ **اتیک** و **اکروپولیس** پدید می‌آورد. در این داستان از جای و اثر نیزه سه شاخهٔ پوزئیدون بر خرسنگ کنار چشمه و این که با وزیدن

بادِ غرب صدای دریا از خرسنگ برمی‌خیزد سخن می‌رود. در این روایت **آتنا** در رقابت با **پوزئیدون** درخت زیتون را به مردمان اتیک هدیه می‌دهد. و رقابتی از این دست بازتاب برخورد کیش پدر تبار با کیشِ خدابانوان کهن است.

دانائوس و دختران او با ازدواج با پسران **اژیپتوس** مخالف‌اند چرا که ازدواج با پسر عمو موجب افزایش خویشاوندان سببی و آن چه انگیزه ازدواج در آن روزگار بود نیست و ازدواج با پسر عمه که از دودمانی دیگر است مورد تأیید است و مزید بر این ازدواج با پسر عمو یادآور ازدواج خواهر و برادر در کیشِ مصری وچیزی است که یونانیان آن را تأیید نمی‌کردند. مخالفت دانائوس با فرزندان اژیپتوس شاید ستیز بر سر جانشینی و شهریاری و داستانی است که داستان دوقلوها را تکرار می‌کند و آن چه این برداشت را تأیید می‌کند پیروزیِ نهایی **لنسه** پسر اژیپتوس و شوهر **هیپرمستر** دختر دانائوس و جانشینی لنسه به جای دانائوس است. عناصر دیگر این داستان با رویدادهای تاریخی و آیینی آرگوس پیوند دارند و مدفون کردن جداگانهٔ سر و تن پسران اژیپتوس گویای ایجاد دو آرامگاه و جادوئی است که برای گریز از انتقام ارواحِ انتقامجوی آنان یا پاسداری زمین صورت می‌گیرد.

دانائوس بدین سان همانند جدهٔ خویش **یو** با **آرگوس** پیوند می‌یابد و راه یافتن شاخهٔ دیگر از اعقاب **یو** به **کرت** Crete و تب Thebes یادآور کیشِ نرگاو و چنین می‌نماید که کیش گرگ خدای **آپولولیسیوس** که با پیدائی آن دانائوس به شهریاری آرگوس می‌رسد جانشین کیشِ نرگاوِ پیشین شده است. **آژنور** Agenor به شهریاری صور Tyre دست می‌یابد تا داستان **اروپ** Eurora و **کادموس** Cadmus تحقق یابد. **زئوس** که شیدای اروپ است برای دستیابی بدو به هیأت نرگاوی [سفید و زیبا وبا شاخ‌هائی چون هلال ماه] درمی‌آید و با خفتن در راه اروپ دلدار سوارگاو می‌شود و زئوس با عبور از دریا اروپ را به **کرت** می‌برد. یادمان‌های این داستان گوئی یادآور جهیدن نرگاو و از سوی دیگر حسن تعبیری در شاخ زدن گاو و نام اروپ به معنی فراخ چهره بی‌تردید شایستهٔ یک ماده گاو است.

کادموس

کادموس Cadmus و **اروپ** پسر و دختر **آژنور** و در روایتی دیگر از بئوسی (بئوشیه) کادموس پسر **اوژیگوس** Ogygos قهرمانِ بومیِ **تب** بود. پس از ربوده شدن اروپ، آژنور

پسران خود را به جستجوی او می‌فرستد و از آنان می‌خواهد که بدون اروپ باز نگردند. کادموس همانند برادران دیگر همراه مادر به جستجوی اروپ می‌رود و در مکان‌هایی که توقف می‌کند این مکان‌ها به‌گونه‌ئی با نام او پیوند می‌یابند کادموس از جستجوهای خود برای یافتن اروپ راه به جائی نمی‌برد. **تلفاسا** Telephassa مادر کادموس در **تراس** می‌میرد و پیشگوی دلف از کادموس می‌خواهد به جای جستجوی اروپ شهری بنا کند. کادموس برای ایجاد شهر باید ماده گاوی را دنبال و جائی که ماده گاو از خستگی به زمین می‌افتاد شهر را در آن جا بنا می‌نهاد. کادموس به هنگام عبور از **فوسید** ماده گاوی را دید که در پهلوهای او دو شکل ماه قرار داشت و به تعقیب این حیوان پرداخت و به سرزمین **بئوسی** (بئوشیه) رسید و حیوان در جائی که بعدها شهر **تب** در آن جا ایجاد شد به زمین افتاد. از سوی دیگر تدبیر موسوم به **ورسکروم** Versacrum یا جستجوی چشمه مقدس در مناطق فقیر ایتالیای مرکزی رسمی بود برای جلوگیری از تراکم جمعیت در منطقه‌ئی فقیر. در این مراسم تولد هر موجود زنده به پیشگاه خدایان قربانی داده می‌شد و هنگامی که جوانان به سن بلوغ می‌رسیدند از شهر بیرون می‌رفتند تا اقامتگاه و دودمان جدید را پدید آورند. در این مراسم جوان و خویشان او نرگاو یا حیوان مقدسی را در جستجوی چشمه مقدس دنبال می‌کردند و در این تعقیب و گریز هرجا گاو به زمین می‌افتاد گاو را در آن جا قربانی و به جستجوی چشمه مقدس می‌پرداختند و در پیرامون قربانگاه و اقامتگاه شهری جدید برپا می‌شد که گاو شهر (Oxton) یا **باونیوم** Borianum نام داشت. چنین می‌نماید که یکی از قبایل یونانی که به **تب** Thebes رسید چنین رسمی را پی‌گیری کرده و این گاو بدین‌سان با روایت **اروپ** پیوند می‌یابد.

کادموس خود با مار و **آرس** Ares [خدای جنگ و پسرِ **زئوس و هرا**] پیوند دارد. کادموس پس از قربانی کردن گاو برای **آتنا** چندتن از یارانِ خود را برای آوردن آب به چشمه‌ئی که **آرس** ماری را پاسدار آن کرده بود می‌فرستد و مار چندتن از آنان را می‌کشد. کادموس به یاری یاران خویش می‌شتابد و مار را می‌کشد و دندان‌های مار را به راهنمائی آتنا در زمین می‌کارد و از دندان‌های مار انسان‌های خشن و زمین‌زاد پدیدار می‌شوند و کادموس به جانب آنان سنگ پرتاب می‌کند وجز پنج تن همه زمین‌زادها کشته می‌شوند. این پنج تن در روایت‌های مردمان **اسپارت** نیاکان اریستوکراسی **تب** بودند. اسپارتی‌ها خود را از تبار مردان کشت شده کادموس (Sparti) و **اتوتکتوس** Authochthonous (زمین زاد) می‌نامیدند. کادموس در این ماجرا در کفاره دادن برای کشتن مارِ گماشته **آرس** یا که برای گرفتن **هارمونی** Harmonia دختر **آرس** و **آفرودیت** به همسری سالی بزرگ (یا هشت سال) به بردگی آرس درمی‌آید. کادموس نیز همانند

پلئوس Peleus (**پله**) از میرندگان اندکی بود که اجازه یافت با خدابانوئی ازدواج کند و در مراسم ازدواج آنان خدایان حضور یافتند.

هارمونی همانند **هبه** Hebe (تجسم جوانی) **هور** Hourها (تجسم بهار) [دختران **زئوس و تمیس (نظم، دادگری و صلح یا روییدن، نمو و باردادن)**] **گریس** Graceها یا **کاریت‌ها** [سه خواهری که از شانه به هم متصل بودند)] در بسیاری از روایت‌ها همراه افرودیت است. در جشن ازدواج کادموس و هارمونی خدایان حضور می‌یابند و هدایای بسیاری بدو می‌دهند؛ گردن‌بند و پیراهن زیبائی را که **هفائیستوس** به هارمونی هدیه می‌دهد افسون‌های از پای فکنندهٔ عشق را در خود دارند و با این همه [به سبب کینهٔ **هفائیستوس** به **افرودیت**] همانند سیب زرین (هدیه برای زیباترین) که در جشن ازدواج **پله** Peleus و **تتیس** Thetis به درون جمع پرتاب می‌شود در بردارنده فرجامی نیک نیست.



۵۰- **اروپ** و نرگاو. شهر **سلینوس** Selinus در ۴۰۹ ق.م به سبب حمایت از **سی‌ژست** Seyesta سرانجام به وسیلهٔ جنگجویان **کارتاژ** ویران شد و بعد از این ماجرا استحکامات شهر با استفاده از بقایای معبد بازمانده از سده ششم ق.م مرمت شد. این **متوپ** یا چهارگوش افریز از بقایای معبد و در کتیبهٔ آن زئوس در حال ربودن اروپ به هیأت گاو و در حال بردن او از طریق دریا به **کرت** دیده می‌شود. دلفین زیر پای گاو نماد پریدن از دریا است. موزه ملی پالرمو.

کادموس و هارمونی به هنگام پیری شهر تب را ترک می‌گویند و در راه با رهنمود آنان قبیله **ایل - من** Eel-men بر مردمان **ایلیری** Illyri پیروز می‌شود و پس از شهریاری بر آنان هر دو به هیأت مار درمی‌آیند. کادموس و هارمونی از زمان **اوری‌پید** Euripides به بعد در نقش مار خدایان **ایلیریایی** پدیدار می‌شوند و فدیه آنا در **تب** نیزمار بود.



۵۱- **کادموس** و اژدرمار. بازمانده از آثار سفالگرانی که در سدهٔ چهارم ق.م در **پائستوم** کار می‌کردند و نقش‌های اسطوره‌ئی سفال‌های منقوش آنان همانند این نقاشی که **کادموس** را به هنگام کشتن مار نشان می‌دهد متأثر از آثار کهن‌تر بود. در این تصویر مار در زیر توده‌ئی سنگ پنهان شده و کادموس به عنوان فردی بیگانه با کلاه تصویر شده است. کادموس به دستی یک سنگ و در دست دیگر کوزه‌ئی پر از آب دارد. زنی که آینه در دست دارد هارمونی است که به تماشای گردنبندی مشغول است که کادموس به عنوان هدیه ازدواج بدو داد. تماشاچیان این صحنه **هرمس** و **پان** و سومین نفر مشخص نیست. **موزهٔ لوور، پاریس.**

دختران کادموس

دختران **کادموس** در نسل بعدِ **تِب** پدیدار می‌شوند. این دختران **اتونوئه** Autonoe،

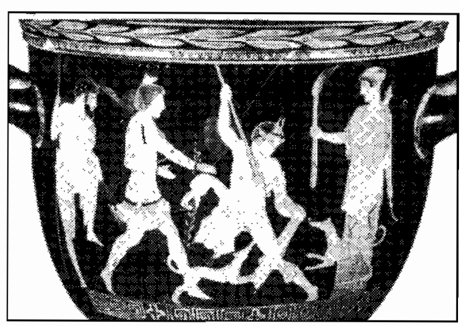
انیو Ino، **سمله** Semele، و **آگاوه** Agave نـام داشـتند. اتـونوئه بـا **اریسـتئوس** Aristaeus **(اریسته)**خدای روستایی حامی زنبور داری، کشت زیـتون و پـدید آورنـدهٔ **چـهل روز** بادهای خنک تابستانی ازدواج می‌کند. اریسته در روایتی پسر یکی از زنان شکارچی اهل **تسالی** به نام **سیرن** Cyrene و **آپولو** است. آپولو به هنگامی که سیرن را در حالِ کشـتی گرفتن با شیر می‌بیند عاشق او می‌شود و او را با ارابه خود به جائی می‌برد که بعدها شهر **سیرن** نام خود را از او گرفت. از ازدواج اتونوئه و اریسته پسری زاده شد کـه **اکـتائون** Actaeon نام داشت. اکتائون شکارچی توانمندی بود همتای **اوریون** Orion که به سـبب لاف برابری زدن با خدابانوی شکار **آرتمیس** Artemis یا به روایتی به سبب دیـدن تـن عریان آرتمیس، به هنگام شستشوی در چشمه، به هیأت گوزنی درآمد و سگ‌های او وی را دریدند و به جستجوی او در جنگل برآمدند. [سگ‌های اکتائون در جستجوی او به **غارکیرون** می‌رسند و تنها هنگامی آرام می‌یابند که کیرون تندیس اکتائون را می‌سازد و سگ‌ها درکنار تندیس آرام می‌یابند]. به تفسیری اکتائون خواستار ازدواج بـا آرتـمیس است و هم بدین دلیل بود که در مراسم حاصلخیزی و باروری قربانی شد.

تولد دیونیزوس

اینو با مردم **تسالی** پیوند دارد چراکه با **آتـاماس** Athmas پسـر **ائـوله** Eole ازدواج می‌کند [و حاصل این ازدواج دو پسر به نام‌های **ملیسرت** Melicerte و **لئارکوس** Learchus است]. دو دختر دیگر **کادموس** یعنی **سمله** و **آگاوه** باکیشِ دیونیزوس پیوند دارند. [به روایتی زئوس عاشق سمله می‌شود و حاصل این شیدائی زاده شدن دیونیزوس از سمله است]. در روایتی منطقی سمله نه دختر کادموس که از اهالی **فریجیه** Phrygia و هـمانا **زملو** Zemelo مادر زمین و از عناصر فریجیه‌ئی درکیش **تراسی** است. **آگاوه** همسر **اکیون** Echion از مردان زمین زاد ماجرای **کادموس** و از وی صاحب پسری می‌شود که **پانتئوس** Pentheus (پانته) یعنی مرد اندوه نام دارد. در روایتی از اوری‌پید آگاوه که شیدائی **زئوس به سمله** را باور نداشت از خواهر می‌خواهد که از زئوس بخواهد با تمام شکوه خویش بر او پدیدار شود. زئوس به هیأت آذرخش بر **سمله** پدیدار و سمله خاکستر می‌شود. آگاه به دیگران می‌گوید که سمله با انسانی عادی سر وکار داشته و به سبب ادعای خویش زئوس او را خاکستر کرده است و هم بدین دلیل دیونیزوس از آگاوه انتقام می‌گیرد. وقتی دیونیزوس به **تب** می‌آید به آموزش کیش خویش در این سرزمین می‌پردازد و به انتقام آن

چه بر مادر وی، سمله، رفته است تمام زنانِ **تب** را شیدا و دچار هذیان و توهم می‌سازد و همه زنان و از آن شمار آگاوه در لباس **باکانت** Bacant سر به کوه می‌گذارد. **پانته** پسر آگاوه که با کیش دیونیزوس مخالف است او را به زنجیر می‌کشد امّا دیونیزوس زنجیرها را می‌گشاید و کاخ او را به آتش می‌کشد و پانته را وا می‌دارد به تماشای مراسم نیایشی آیینی زنان به کوهستان برود. پانته در کوه خود را درون تنهٔ سروی نهان می‌کند و زنان که متوجه حضور او شده‌اند درخت را از ریشه می‌کنند و پانته را پاره پاره می‌کنند. آگاوه در این ماجرا نخستین کسی است که به پسر خود حمله می‌برد و با بریدن سر او سر را بر سر چوبی می‌کند و با تصور آن‌که سر شیری بر بالای چوب است با غرور وارد تب می‌شود و تنها پدر او کارمون است که او را متوجه اشتباه خویش می‌سازد.. کیش دیونیزوس ترکیبی از کیش خدای **تراسی** Trace و **فریجیه‌ئی** و خدایان باروری و حاصلخیزی است که در مراسم آیینی [و سالیانه] دیونیزوس در هیأت یک نرگاو یا یک بز که تجسم خدا است توسط نیایش‌کنندگان خود از هم دریده می‌شود.

خدای فریجیه‌ئی خدای تاک و انگور و حالت رهائی و جذبه‌ئی که نیایش‌کنندگان دیونیزوس آن را تجربه می‌کردند با نوشیدن زیاد شراب شدت می‌گرفت و این کیش به ویژه نزد زنان پیروان بسیار داشت. مراسم آیینی این کیش در شرایط حاد تنش‌های اجتماعی برخاسته از **فرهنگ گناهِ** دوران تاریک بعد از فرود فرهنگ **میسین** را جبران می‌کرد. چنین برمی‌آید که مردمان میسین نیز خدائی به نام دیونیزوس را می‌شناختند امّا شتاب گسترش کیش جذبه آلود دیونیزوس بی‌تردید مربوط به دوره‌های بعد و اهمیت او در این است که تنها خدای المپی است که از زنی میرازاده شد.



۵۲- مرگ **اکتائون**. نقاش این سفال منقوش که حدود بیست سال بعد از کار نقاش معروف **پان** Pan painter (تصویر ۵۳) نقاشی شده گویای افزایش حالت نمایشی اسطورهٔ مرگ لیکائون است. در این سفال منقوش **آرتمیس** با حالتی آیینی با مشعلی در دست در جانب راست و **زئوس** که ناظر بر کار اوست و کار وی را تأیید می‌کند در جانب چپ نقاشی شده‌اند. اکتائون در این هیأت همانند **پان** Pan شاخدار و با نیزه در برابر سگ‌های دیوانه‌ئی که شاید زاده خیال اوست از خود دفاع می‌کند. موزه هنرهای زیبا، **بوستون، ماساچوست.**

تمام خدایان یونان از مادری زاده می‌شوند امّا همه آنان در زمانی بی‌آغاز و انجام زندگی می‌کنند و همه نامیرا هستند و این کیفیتی است که همه انسان‌ها در آرزوی آن بوده‌اند. خدایان میرا یا تراسی هستند و یا فریجیه‌ئی و از نظر دین‌شناسی در یونان خدا میرا نیست. بدین سان اسطوره‌های دیونیزوس سرشار از جانشین‌های انسانی است، قهرمانان میرایی که در مراسم آیینی به جای خدای فریجیه‌ئی و تجسم او در جشن‌های یونان پاره پاره و کشته می‌شوند.



۵۳- مرگ **اکتائون** کارِ **پان** استاد نقاشی شیوه اتیک در سال حدود ۴۶۰ ق.م پان در نقاشی‌های خود راوی تراژدی سنگدلی خدایان و مراسم آیینی را وی چنین داستان‌هائی است. در این تصویر آرتمیس با کمان خود اکتائون را نشانه گرفته و سگان دیوانه در حال دریدن اکتائون‌اند. موزه هنرهای زیبابوستون، ماساچوست یافتهٔ Pierce.

هنگامی که **زئوس** شاید به سبب حسادت هرا و به تحریک او با تمام شکوه خود بر **سمله** نمایان شد فرزند را از زهدان او ربود و تا هنگام زادن او را در رانِ خود نهان کرد و این شاید تقلیدی از رسمی کهن است که فرمانروایان زادن را تقلید می‌کردند [تا از دید **کارن هورنای** عقدهٔ نزادن را جبران کنند]. بدین سان **زئوس** که وعده داد بود همهٔ خواست‌های سمله را برآوَرَد بر او نمایان و سمله چنان سوخت که در روایتی پس از مرگ نیز از آرمگاه او دود برمی‌خاست! و این شاید از آتش مقدسی بود که در آرمگاه سمله به یادِ تجلی زئوس فروزان نگاه داشته می‌شد.



۵۴- مرگ اکتائون هم زمان با نقاشی‌های معروف **پان** برسفال. صحنه‌ئی از نقش برجسته‌های معبد E در سلینوس Selinus. در این سنگ برجسته **آرتمیس** جوان‌تر و شاخ‌های **اکتائون** گویای پدیدار شدن وی به هیأت گوزنی نر در چشم سگ‌ها است. موزهٔ ملی **پالرمو**.

مخفی کردن فرزند نازادهٔ سمله از سویی همانند روایت تولد **آتنا** است [بدین روایت پس ازتولد **آتنا**، زئوس بی‌درنگ او را بلعید و هنگامی که زمان آزادیِ آتنا فرا رسید **هفائیستوس** سرِ زئوس را با تبری شکافت و آتنا سراپا مسلح از سرِ زئوس بیرون جست]. این روایت بازگو کننده حسادت مردانه به زایندگی زن است. **دیونیزوس** در بردارندهٔ نام زئوس و شاید به معنی فرزند زئوس و زئوس در واقع پدر و مادر او است.

در روایتی پرستاریِ دیونیزوس را زئوس پس اززاده شدن به خواهر سمله وانهاد و پرستار بر او لباس دخترانه پوشید (جادوئی که نزد عامه او را از چشم زخم حفظ می‌کرد). پرستار دیونیزوس او را به جزیرهٔ **آریان** Aran برد تا او را از هرا مخفی کند و **نمف** کوه افسانه‌ئی **نیزا** Nysa به نام **نیزا** در هیأت بزی او را در پرستای کودک یاری کرد. روایت **پوزایناس** از زاده شدن دیونیزوس دربردارنده مراسمی آیینی و بدین روایت پس از مرگ سمله کودک را در صندوقی نهادند و همانند **پرسئوس** او را به دریا افکندند و **آینو** پدیدار شد تا در آوارگی خویش کودک را پرستاری نماید.



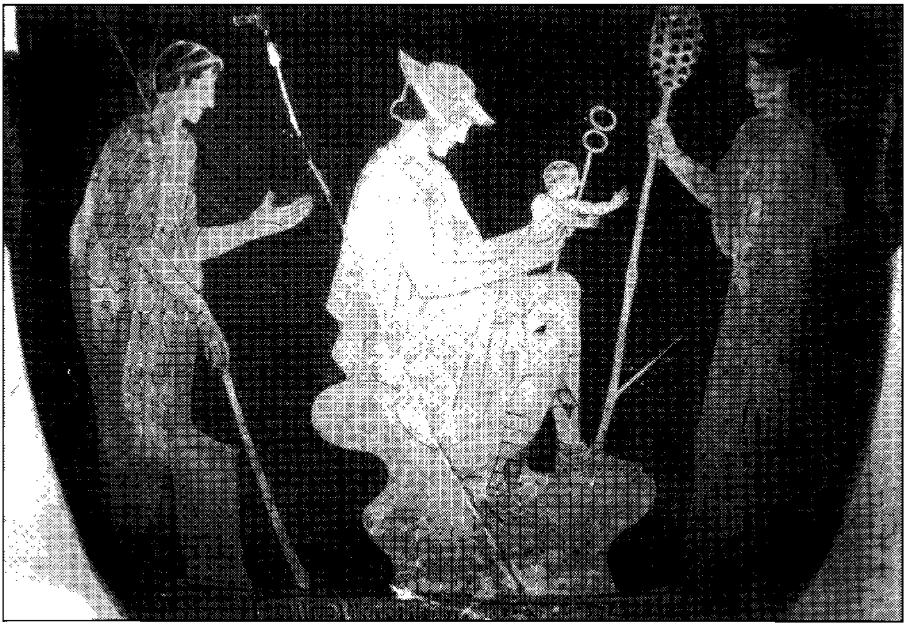
۵۵- دیونیزوس سوار بر یک بُز، تندیس و نوعی سفالینه رایج در سده چهارم ق.م و بعد از آن از خدا یا خدابانوئی که با بُز پیوند دارد و پیوند دیونیزوس به روزگاری دور باز می‌گردد. در بسیاری از تصاویر دیونیزوس پوشاکی از پوست بُز به تن دارد و حیوانی که برای او قربانی می‌شد بُز بود. **ساتیرها** یا همراهان دیونیزوس در **اتیک** همیشه به هیأت نیمه اسب پدیدار می‌شوند و بسیاری از هنرمندان و در روایت **اوری‌پید** دیونیزوس به هیأت زن نمایان می‌شود و چنین می‌نماید که یونانیان به حالت‌های جذبه و علت کاربرد شراب در کیش وی توجه چندانی نداشتند. بریتیش میوزم، لندن.



۵۶- **دیونیزوس** نوزاد و پرستاران وی در ردیف‌های اسطوره‌ئی نقشی خاص دارند. نقش دیونیزوس بر سفال‌های منقوش از نیمه سده پنجم ق.م رواج یافت و بعدها **هرمس** نیز در این تصاویر دیده می‌شود. در این تصویر دیونیزوس نوزاد به هیأتی موقر و بی‌نشان از تندخوئی‌های او به **سیلن** Silene داده می‌شود. مشهورترین چهره این سفال منقوش **هرمس** است که شبیه هرمس **پاراکسی‌تل** یافته شده در معبد **هرا** است. موزه واتیکان.

در روایتی **اریپیلوس** Erypylos در نبرد **تروا** و غارت آن به صندوقی دست می‌یابد که درون آن تندیس **دیونیزوس** قرار دارد و اریپیلوس با دیدن این تندیس شیدا و با رسیدن به **پاتره** Patrae مانع انجام مراسم قربانی شدن نوعروس و نوداماد در مراسم سالیانهٔ **آرتمیس** می‌شود و با منسوخ شدن این نوع از قربانی در مراسم سالیانه دیونیزوس به مقام قهرمانی دست می‌یابد. این گونه از روایت‌ها گویای مراسمی آیینی است که طی آن

تندیس دیونیزوس را در صندوقی می‌نهادند و صندوق را به آب می‌افکندند و پرستاری این صندوق را از آب می‌گرفت.



۵۷- **هرمس و دیونیزوس** خردسال. هرمس با کلاه، ردا، کفش بالدار و عصای جادو و دیونیزوس که دستش را به سوی یک **باکانت** یا شیدا زن - کیش خویش دراز کرده و در پشت سر **تیرسه** Thyrse پرستار دیونیزوس دیده می‌شود. پرستاران دیونیزوس در روایت‌های اسطوره‌ئی دیونیزوس نقشی حساس داشتند و یکی از مشهورترین آنان **نیزا** Nysa نمف کوه نیزا بود. بریتیش میوزم، لندن.

می‌گویند **دیونیزوس در فریجیه** تاک را کشف و به مردم ساختن شراب را یاد داد. بدین روایت با رواج کیشِ دیونیزوس و مراسم آیینی آن آنان که از کیش او دوری می‌جستند دچار کیفر شیدائی می‌شدند. رفتار زنانی که به تپه‌های فریجیه روی می‌آوردند نمودی از این شیدائی و شاید این رفتار بخشی از مراسمی بود که در پایان سال زنان سال کهنه را از شهر بیرون می‌بردند و در بازگشت سال نو را به شهر می‌آوردند و این رسمی است که هنوز هم در بسیاری از شهرهای اروپا رواج دارد [و در **ایران** نیز شاید **مراسم سیزدهٔ** نوروز راه به چنین باوری است]. نیز چنین روایت‌هائی می‌تواند از نظر اجتماعی بازتاب مخالفت با کیشِ نو و گسستن از جامعه باشد. در **ایلیاد** نخستین نمود یورشِ **لیکورگ** Lycurge به دیونیزوسِ نوجوان و یاران او و به دریا زدن دیونیزوس وحشت‌زده و حمایت او از جانب **تتیس** Thetis است. در این ماجرا خدایان لیکورگ را

کور و عمر او را کوتاه می‌کنند و این کیفر مخالفت او با دیونیزوس است.

در این روایت از نقش آیینی پرستاران دیونیزوسِ نوزاد یاد می‌شود: در این ماجرا **مناد** Maenadها شیدا زنان [یا **باکانت‌هایی**] هستند که پس از یافتن دیونیزوس در دریا او را به ساحل می‌آورند و دیونیزوس هم بدین دلیل به دریا باز می‌کردد. داستان نوزادیِ دیونیزوس یادآور اسطورهٔ جانشینی و **تتیس** در این ماجرا مادربزرگی است که نوه را در دست یافتن به قدرت یاری می‌دهد و این نقشی است که تتیس به هنگام نبرد **بریاره** Briare [یا **آگئون** Agaeon غولِ صد دست] با **زئوس به عهده** می‌گیرد و زئوس را یاری می‌دهد.

در **ایلیاد** از جزئیات داستان خونبار لیکورگ نشانی نیست امّا در روایت‌های دیگر لیکورگ به سبب مخالفت با دیونیزوس دیوانه و به گمان آن که **دریاس** Dryas پسر او بوته تاکی است پسر را با تبر نابود می‌کند و پس از هشیار شدن زمین خشک و [به ندای هاتفی] مردم برای رهائی از خشکسالی لیکورگ را در کوه **پانگائوس** Pangeus به چهار اسب می‌بندند و اورا چند پاره می‌کنند بی‌تردید لیکورگ به رسمی آیینی چند پاره و پاره‌های تن او را می‌خورند یا بر مزارع می‌پاشند و اسب‌های این روایت از مراسم آیینی **آرس در تراس** و ماجرای اسبان آدمخوارِ **دیومد** Diomede بدین داستان راه یافته‌اند و اجزاء دیگر این روایت شرح گیاه‌کیشِ تراسی است. نام پسر لیکورگ یعنی دریاس به معنیِ **درخت - مرد** و در نقش سفالِ منقوشِ یافته شده از **اتیک** نیز دیونیزوس به هیأت درخت - مردی نیایش می‌شود. بهترین داستان بازگشت دیونیزوس به زادگاه او **تب از اوری‌پید** و ماجرائی است که پیش از این از آن سخن رفت.

در **اتیک** Attica نیایش دیونیزوس مجذوب کیشِ بومی و مرگ آیینی بر آن افزوده شده است. در روایتی **ایکاریوس** Icarius هدیهٔ تاک را از دیونیزوس می‌پذیرد و در دیدار چوپانان بی‌آن که شراب را با آب رقیق کند (یونانیان شراب را با افزودن یک چهارم آب بدان رقیق می‌کردند) آنان را به نوشیدن شراب دعوت می‌کند. شبانان پس از تأثیر شراب می‌پندارند که ایکاریوس آنان را با زهر مسموم کرده و هم بدین دلیل ایکاریوس به دست شبانان کشته می‌شود و دختر ایکاریوس با شنیدن خبر مرگِ پدر خود را حلق‌آویز می‌کند. این روایت گویای جشنی آیینی است که همانند آن در ایتالیا رواج داشت و در آن جشن مردم در گرمای تابستان تندیسک‌هائی از درخت می‌آویختند و این جشن به هنگامی اجرا می‌شد که **اریگونه** Erigone دختر ایکاریوس پس از زاده شدن در بهار در تابستان می‌مرد. [با کشته شدن ایکاریوس در روایتی دیونیزوس کیفر سختی بر مردم آتن

نازل کرد. دختران آتنی پس از رسیدن به بلوغ شیدا و خود را به دریا می‌افکندند یا حلق‌آویز می‌کردند. هاتف **دلف** علت را در مجازات نشدن قاتلان ایکاریوس دانست و آتنی‌ها ناچار چوپانان گناهکار را تنبیه و به افتخار اریگونه جشنی ترتیب دادند که دختران جوان در آن جشن به درخت می‌آویختند. با گذر زمان جای دختران جوان را به تندیسک آنان داده شد و مراسمی که در ایتالیا در جشن Liberpatfe (دیونیزوس ایتالیائی) برپا می‌شد متأثر از جشن آیین مردم آتن بود.]

میداس

با **میداس** Midas و **اورفئوس** Orpheus (اورفه) در ماجرای سفرهای **دیونیزوس** آشنا می‌شویم در افسانه‌های یونانی میداس شهریار سرزمین پریان و ثرتمندترین فرد جهان است. در این روایت‌ها قلمرو شهریار میداس سرزمین **فریژی** (فریجیه) است. در روایتی **سلینوس** Silenus از **ساتیرهای** همراه دیونیزوس [و از ساتیرهای سرزمین‌های جنگلی] در باغ میداس در کنار چشمه‌ئی از شراب به سبب زیاده روی در نوشیدن شراب به خواب می‌رود و باغبان او را به زنجیر می‌کشد و به حضور میداس می‌برد میداس که **سیلن** را شناخته است با احترام زیاد او را آزاد و به گروه همراهان دیونیزوس باز می‌گرداند و سیلن از او می‌خواهد که از وی چیزی بخواهد و میداس می‌خواهد که به وی قدرتی داده شود تا به هرچه دست می‌زند طلا شود و این تمنای او برآورده می‌شود.

در این ماجرا میداس گرفتار خطای کلام می‌شود و حتی با دست زدن به غذائی که می‌خورد غذا تبدیل به طلا می‌شود و از دیونیزوس تمنا می‌کند که این قدرت را از او بازستاند [و به راهنمائی دیونیزوس با شستن سر و دست در سرچشمه **پاکتول** این قدرت را از دست می‌دهد] و چنین است که همه شن‌های رود پاکتول Pactul تبدیل به طلا می‌شوند. این موتیف برگرفته شده از افسانه‌های پریان است. در روایتی میداس در خردسالی به خواب می‌بیند که مورچگان بسیاری غلاتی را که به لانه می‌برند به دهان او می‌ریزند و چنین است که خواب او در بزرگسالی تحقق می‌یابد و سلین ثروتمندترین مرد جهان می‌شود. در این روایت‌ها سیلن به هیأت مردی فربه و دارای بینی و پیشانی کوتاه و پهن که شکل قراردادی یونانیان در نشان دادن فردی شهوتران است ترسیم می‌شود. [در روایتی هنگامی که تومولوس Tomolos خدای کوهستان به داوری در مورد درگیری **پان و آپولو** مشغول است به نفع آپولو رأی می‌دهد و میداس که در این داوری حضور دارد

رأی تومولوس را غیرعادلانه می‌خواند و به خواست آپولولو که از این ماجرا به خشم آمده است در دو طرف سر میداس دوگوش خر پدیدار می‌شود. میداس بعدها با دقت این گوش‌ها در زیر تاج خود پنهان می‌کرد و تنها آرایشگر او از این راز آگاه بود و یارای گفتن این راز را به دیگری نداشت. می‌گویند آرایشگر در زمین چاهی کند و این را با چاه در میان نهاد و علف‌هائی که پیرامون چاه روئید با وزش باد زمزمه می‌کردند میداسِ شهریار گوش‌های خر دارد.]

اورفئوس

رازهای **ارفئوس** (اورفه) کیشِ جذبه دیگری بود که از روزگار سخت سده هفتم به بعد در یونان گسترش یافت. در روایت‌های مختلف اورفه از پیروان کیش **دیونیزوس** و کیش او نیز با این کیش همانندی دارد. کرونولوژیِ اسطوره شناختی اسطورهٔ **اورفه** متفاوت و در یکی از روایت‌های اسطورهٔ اورفه از شوهر یکی از دختران **کادموس** به نام **اریستئوس** Aristaus (اریسته) یاد می‌شود. مادر اورفه یکی از **موز** Museها به نام **کالیوپ** Callope و در روایتی از همانندی شعری‌های کالیوپ با شعرهای **هومر** و **هزیود** یاد می‌شود. در این روایت‌ها اورفه را چنگی جادوئی است که درختان و حیوانات و رودها با نوایِ آن افسون می‌شوند و حتی سنگ‌ها نیز بانوای این چنگ به رقص درمی‌آیند.

در روایتی اورفه شیدای یکی از **نمف**‌های جنگی [به نام **اوریدایس** Eurydice] و جویای ازدواج با اوست. اوریدایس به هنگام گریز از اورفه بر ماری پای می‌نهد و با نیش مار می‌میرد و اورفه معشوق خود را تا **هادس** دنبال و **پرسفونه** Persephone را با چنگ خویش افسون می‌کند. پرسفونه بدان شرط که اورفه تا خارج شدن از دوزخ به پشت سر خود نگاه نکند حاضر می‌شود اوریدیس را به روی زمین باز گرداند. اورفه می‌پذیرد امّا درست در لحظه‌ئی که راه به پایان می‌رسید اورفه دچار تردید شد و از این که شاید پرسفونه او را فریب داده باشد پریشان و بی‌درنگ برای دیدار اوریداس که در پی او روان بود به پشت سر خود نگاه کرد و هم در آن دم اوریداس بر زمین افتاد و دیگر بار مرد. اورفه پس از این ماجرا از زنان دیگر رویگردان و به آموزش رازهای خویش و دیونیزوس به مردان **تراس** روی آورد و کین توزی زنان تراس بدو موجب شد که **منادها** Maenad (باکانت) او را تکه تکه کنند. بدین روایت منادها سربریده شده اورفه را به رود **هبروس** Hebrus افکندند و سر اورفه بر رود می‌رفت و هنوز نام اوریداس، اورایداس را تکرار می‌کرد.

افسانه اورفه از زمان **ویرژیل** به بعد با شعرهائی که این شاعر درباره داستان اورفه سرود شهرت یافت. هزیود شاید از طریق فرهیخته‌گان اسکندریه از داستان اورفه آگاه شد و بخش بزرگی از این داستان شاید اشاره‌ئی است به قربانی کردن دختر باکره در مراسمی آیینی. در روایت هزیود، **اریسته** Aristaeus [پسر **آپولو** و **سیرن** Cyrene] به هنگام تعقیب اوریداس سبب می‌شود که اوریداس بی‌توجه بر ماری پانَهَد و کشته شود. در این روایت خواهر اوریداس انتقام مرگ خواهر را از اریسته می‌گیرد و در این راه زنبورهای عسل **سیرن** مادر اریسته را نابود می‌کنند و اریسته ناچار می‌شود از لاشه نرگاوی مرده زنبورهای تازه‌ئی را برای مادر صید کند. مگس‌ها در این روایت شبیه زنبوراند و موتیف ممنوع بودن نگاه کردن به پشت سر موتیف خاص داستان‌های عامیانه است. **کرونوس** در اسطورهٔ جانشینی و **دوکالیون** Deucalion [پسر پرومته که همراه همسرش **پیرا** Pyrrha از توفان بزرگ نجات یافتند و نسل بشر از تبار آنان است] هر دو پس از رهائی از خطر بدون آن که به پشت سر نگاه کنند چیزهائی را از فراز شانه به پشت سر پرتاب می‌کنند و این موتیفی خرافاتی است که در داستان‌های عامیانه بسیار دیده می‌شود و سرِ آوازخوان اورفه نیز از موتیف‌هائی است که در افسانه‌های مردمی همانند آن بسیار است.



۵۸- اسیر کردن **سیلن** از نمودهای مشهور نقاشی یونان کهن. این نقاشی آخیلوس کوزه نقشی بازمانده از سده ششم و گویای حالتی نمایشی است. سیلن در این تصویر به هیأت یک **ساتیر** نشان داده شده و دو شکارچی با نیزه سیلن را که در حال نوشیدن شراب است صید می‌کنند و این کوزه نقش شاید با روایت گرفتار شدن سیلن در باغ **میداس** پیوند دارد. موزه متروپولیتن نیویورک از یافته‌های راجرز ۱۹۴۹.



۵۹- مرگ **اورفه** از نقاشی‌های آخیلوس. در این کوزه نقش **مناد** یا که زنی از رهروان دیونیزوس **اورفه** را از فرود آوردن چنک و ابزار خشونت باز می‌دارد. از جای نیزه‌ئی که بر تن اورفه فرود آمده خون جاری است امّا از انداختن سر اورفه به رود نشانی نیست. موزه هنرهای زیبا، بوستون، ماساچوست. از یافته‌های اختصاصی.

[افسانه‌های رازانگیزِ مرگ اورفه بسیار و اصول کیش اورفه بر بسیاری از این افسانه‌ها استوار گشته است. می‌گویند رفتن اورفه به جهان زیرین برای یافتن اطلاعاتی برای راه بردن به سرزمین نیکان و دوری جستن از سدهائی بود که در انتظار روح پس از مرگ است. بسیاری از این افسانه‌ها از موتیف‌های افسانه‌های مردمی گرفته شده و اوراد و ادعیه‌ئی که بر روی الواح می‌نوشتند و با مردگان به خاک می‌سپردند از همین داستان‌ها

ریشه می‌گیرد. بسیاری از این افسانه‌ها رازهای **الوزیس** را شکل می‌دهند و بسیاری از این افسانه‌ها روایت‌هائی که بعدها به آیین مسیح راه می‌یابد و به روایتی اورفه نیای هومر و هزیود است.]

خداپنداشتن دیونیزوس

در روایتی **دیونیزوس** نیز برای بازگرداندن مادر خود **سمله** Semele به **هادس** می‌رود و مادر را به **المپ** باز می‌گرداند سمله در المپ **تیونه** Thyone (به معنی ثروتمند) نام می‌یابد. **پرسفونه** یا **کورئه** Kore به روایتی و **پاندورا** در روایت دیگر از جهان زیرین باز می‌گردند و بازگشت آنان بازگشت بهار است و **اوریداس** و بازگشت او نیز از این شمار است. دیونیزوس از مسیر «دریاچهٔ بی‌بن» **الکونین** Alcunin در **آرگوس** Argos و کنار چشمه **لرن** Lerna و جائی که جشن‌های شبانه رازآمیز سالیانه برگزار می‌شد به جهان زیرین راه می‌یابد.

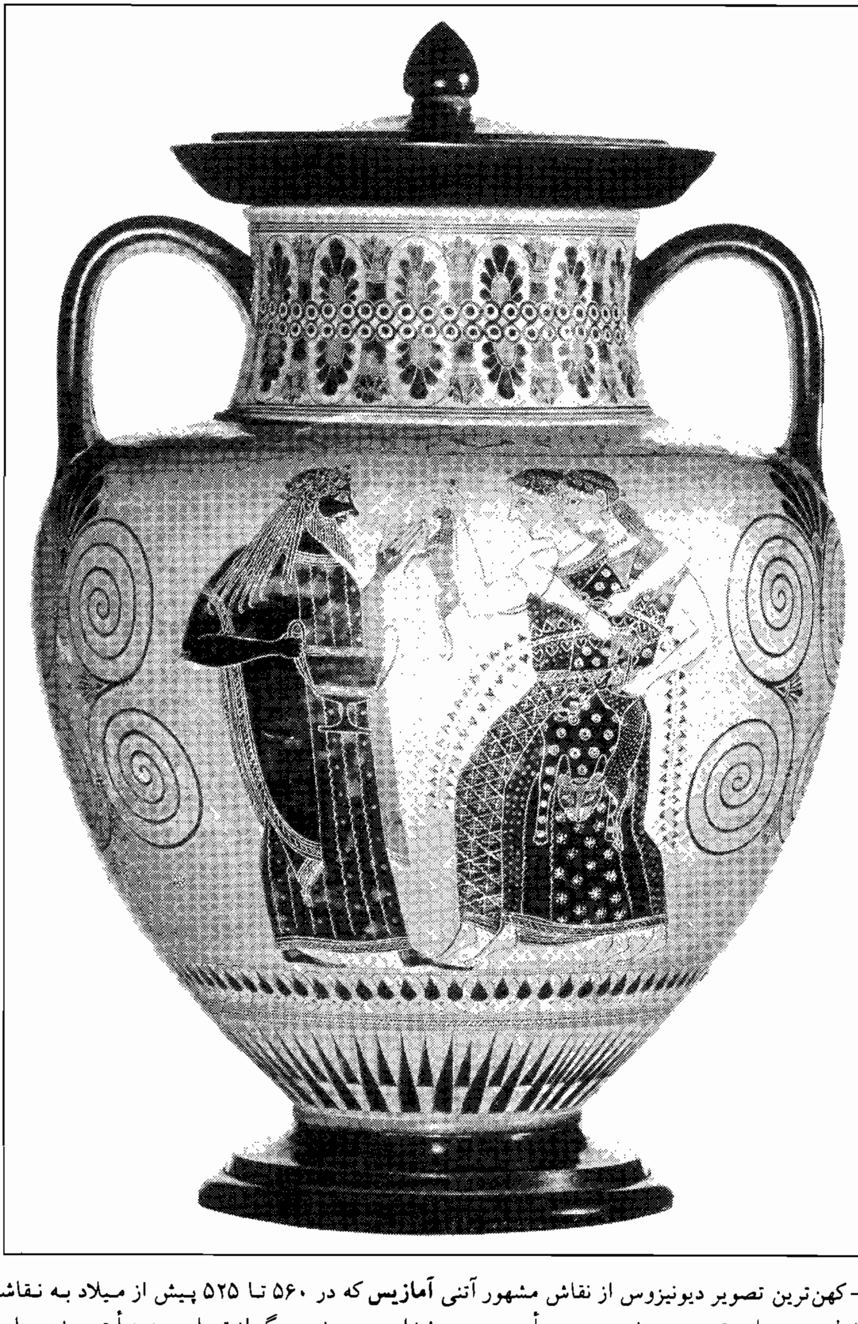
روایت پیدائی دیونیزوس از دریا شاید متأثر از اشعار شاعران و کوزه نقاشی‌هایی است که این داستان را بازگو می‌کنند.در روایتی دیونیزوس خردسال برای رفتن به **ناکسوس** Naxos سوار بر کشتی راهزنان اتروریایی می‌شود و راهزنان که سودای فروختن او را در آسیا دارند به جانب آسیا روان می‌شوند. هنگامی که دیونیزوس از نیت آنان آگاه می‌شود با دزدان به ستیز برمی‌خیزد و راهزنان را یارای به بند کشیدن او نیست. در این ماجرا دیونیزوس پاروهای کشتی را به مارهائی مبدل می‌کند و کشتی را پر از عشقه و بادبان کشتی را در انبوهی از شاخ و برگ تاک گرفتار می‌سازد. پس دیونیزوس به هیأت شیری درمی‌آید و جز ناخدا که از رهروان دیونیزوس است همه راهزنانان از ترس خود را به دریا می‌اندازند و تبدیل به دلفین می‌شوند. پس از این ماجرا دیونیزوس ناخدا را ثروتمند و ناخدا نیز در شمار رسولان دیونیزوس درمی‌آید.

مورد و عشقه در مراسم آیین **باکوس** کاربرد داشت و این بدان دلیل بود که مورد همیشه سبز و یادآور روح گیاه در فصل سرد است. افسانهٔ تبدیل راهزنان به دلفین یادآور داستان نجات **اریون** Arion شاعر یونانی سده هفتم ق.م در ماجرائی همانند توسط دلفین‌ها است و این اسطوره نمودی از تأثر اسطوره از افسانه‌هایِ پیرامونی است. از سوی دیگر چنین داستانی بازگو کننده قدرت خدا و روایتی است که در نقاشی **اکسیکاس** Exikias نیز دیده می‌شود. در این نقاشی دیونیزوس به هیأت مردی غول‌پیکر

سوار بر کشتی بادبانی است که شبیه یک دلفین است و دو دولفین در دو جانب دیونیزوس دیده می‌شود. یونانیان از این طریق معجزاتی را به خدایان خود نسبت می‌دادند و همهٔ این معجزات بیانگر احترام نیایشگران به خدایان خویش است. دیونیزوس به هنگام صعود به آسمان آریان را Ariaden از **ناکسوس** می‌رباید و با خود به کوه المپ می‌برد.



۶۰- تندیس هیجده سانتی‌متری گوریافتی از لوکری Locri تندیس سه دست دارد و شاید تندیس یک **باکانت** یا مناد و با رازهای دیونیزوس پیوند دارد و دایره‌زنگی آویخته به تندیس شاید پس از بازسازی تندیس بدان افزوده شده است. در سیمای تندیس امّا خشونتی دیده نمی‌شود و شاید عروسک یا زیوری است که همراه مرده که احتمالاً دختری بوده است دفن شده است. تندیس در دست اسکلت یک زن یافته شد. کالابری موزه ملی Reggio.



۶۱- کهن‌ترین تصویر دیونیزوس از نقاش مشهور آتنی **آمازیس** که در ۵۶۰ تا ۵۲۵ پیش از میلاد به نقاشی مشغول بود. در این تصویر دیونیزوس به هیأت مردی ریشدار و در برخی دیگر از تصاویر به هیأت درختی با سر انسان ترسیم شده است. در این تصویر دو **مناد** فدایائی را که یک خرگوش صحرائی و گوزنی کوچک است به دیونیزوس می‌دهند. شاخه‌های عشقه و پوست پلنگ گویای خوی‌نند منادها است. بیبلوتک پاریس.

فرزندان ائولوس

برخلاف **کادموس**، **ائولوس** Aelus (ائول) علاوه بر چندین پسر دختران بسیار داشت. روایت‌های زندگی پسران و دختران **ائول** در بردارندهٔ گزارش‌های تاریخی بسیار و تغییرات پدید آمده در این روایت‌ها گویای ترکیب آن با مراسم آیینی است. شمار بسیاری از موتیف‌های مکرر گویای نظام پدرسالاری و شجره‌نامه‌ها غالباً در خط پدری شکل می‌گیرد و پسران جانشین پدران خویش‌اند. ازدواج با دختر برادر و دختر عمو برای تداوم نام دودمان انجام می‌گیرد. برخی از فرزندان گاهی در دیگ جوشان قربانی می‌شوند یا سرزمین خود را رها می‌کنند تا با ازدواج با دختر شهریاری دیگر از این طریق خویشاوندانی برای خود دست و پا کنند.

شهریاران غالباً از کشته شدن به دست پسر دختر خویش بیم دارند و گاهی تلاش آنان برای گریز از چنین سرنوشتی بی‌اثر می‌ماند. این شهریاران برای گریز از چنین سرنوشتی گاهی به جنگ‌های نمایشی و آیینی روی می‌آورند و دختران آنان سرانجام آنان را اسیر دشمن می‌سازند. شهریار گاهی دختر خود را برای گریز از چنین سرنوشتی از ازدواج باز می‌دارد و چنین دختری امّا توسط خدائی باردار می‌شود! نوزاد را سر راه می‌گذارند و کودک به شکلی معجزه‌آسا نجات می‌یابد تا در هیأت جانشین موعود باز گردد. چنین فرزندانی گاهی به زنای با محارم روی می‌آورند و در این مسیر پهلوانی پدر پسر می‌شود و دست کم جانشینی در خط پسری حفظ می‌شود. زنان این شهریاران در توطئه علیه همسر خویش شرکت می‌جویند و جوانان بیگانه‌ئی را که به دیدار شهریار می‌آیند به کشتن همسر خویش ترغیب می‌کنندو بیگانه شهریار را می‌کشد و زن و شهریاری را تصاحب می‌کند و ماجرا با کشتن مادر از جانب فرزند و گرفتن انتقام از قاتل پدر دنبال می‌شود.

زنای با محارم و مادرکشیِ بسیاری از تراژدی‌های یونانی برگرفته از اساطیر و تراژدی‌نویسانی که بر این موتیف‌ها تمرکز دارند تنش‌های زندگی اجتماعی و خانوادگی آتنیان را رقم می‌زنند. داستان این ماجراها امّا برای شرح روان‌شناسی فردی و بیان

شرارت ذات انسان تنظیم نشده‌اند و در بسیاری از نمونه‌ها این روایت‌ها نتیجهٔ بر هم کنش توانمند دو ساختار کاملاً ناسازگار اجتماعی است.

مهم‌ترین فرزندان **ائول** چهار پسر و سه دختر بودند و پسران و دختران دیگر او احتمالاً شجره‌نامه‌ئی جعلی دارند. چهار پسر ائول **آتاماس** Athamas، **سیزیف** Sisyphe، **سالمونه** Salmonee و **کرته** Crethee و سه دختر او **آلسیونه** Alcyone، **کاناسه** Canace و **کالیسه** Calyce نام دارند.

آتاماس

آتاماس شهریار **اورکومن** Orchomen از منطقه میسین در تسالی و بئوسی گوئی همانند نیای خود **دوکالیون** از جادوی باران‌سازی برخوردار بود. همسر آتاماس، **نفله** Nephele نام‌اش به معنی ابر بود و نفله شاید همانند **قو - دختری** بود که آتاماس او را با دزدیدن پوشاک‌اش گرفتار کرد گرچه داستانی از این دست مربوط به پریان دریائی چون دریای **تتیس** Thetis است. نام نفله و معنی آن گویای پیوند همسر او با باران‌سازی است. در روایتی آتاماس به هنگام خشکسالی بر آن می‌شود که پسرش **فریکسوس** Phrixus را در کوه **لافیستوس** Laphystus قربانی و **زئوس** قوچ زرینی را نزد آتاماس می‌فرستد و فریکسوس و خواهرش **هله** Helle سوار بر قوچ فرار می‌کنند.

هله به هنگام فرار با قوچ بالدار در فراز دریای سیاه به دریا می‌افتد و مکان سقوط او از آن پس **هلس‌پونت** hellespont نامیده می‌شود. فریکسوس در این فرار به انتهای دریای سیاه به کُلشید (کولخیس) و سرزمینی که **آئتس** Aeetes بر آن شهریاری می‌کند می‌رسد. فریکسوس قوچ زرین را برای زئوس قربانی و پوست آن را به آئتس می‌بخشد و همان طور که **دوکالیون** پوست در بیشه‌ئی مقدس می‌آویزد [آئتس نیز پوست را به درخت چناری در جنگل مقدس **ارس** می‌آویزد.]

در ماجرائی دیگر هنگامی که نوهٔ آتاماس [یعنی **سیتی‌سوروس** Cytissoros برای دستیابی به سلطنت] از کلشید به **تسالی** می‌آید مردم در حال قربانی کردن آتاماس به پیشگاه **زئوس** هستند. سیتی‌سوروس پدر بزرگ خویش را نجات می‌دهد و این کار او موجب خشم زئوس و از آن پس پسر ارشد آتاماس و فریکسوس برای مدتی از ورودِ به مذبح برای دادن قربانی، که شاید برای دستیابی به سلطنت ضروری است، محروم می‌شوند. این گزارش از **هرودوت** و با این همه تقلید قربانی کردن انسان برای رسیدن به سلطنت و دفع شر در دوره او مورد تردید است.

شاید این گونهٔ از قربانی دادن بخشی از جادوی باران‌سازی است یا شاید آتاماس نیز مانند نمودهای مشابهی که در **شاخهٔ زرین** [اثر فریزر] وجود دارد باید در پایان کار و به هنگام از دست دادن قدرت قربانی می‌شد. بدین سان آتاماس با قربانی کردن جانشین خود یعنی فریکسوس جویای تثبیت قدرت و قوچ زرین نشانهٔ برتری و شهریاری است و در این میان آن که قوچ را به پیشگاه **زئوس** قربانی می‌کند نه آتاماس که پسر فریکسوس است.

در گزارش‌های بعدی ماجرای قربانی کردن فریکسوس از جانب پدر به سبب بدخواهی‌های نامادری او **انیو** Ino است. بدین روایت انیو جویای آن بود که به جای فریکسوس و **هله** فرزندان او به قدرت دست یابند و چنین بود که انیو به زنان روستائی یاد داد که غله را پیش از کشت برشته کنند و این کار او موجب بروز قحطی و با اغوای پیشگو او را ناچار می‌سازد تا رفع قحطی را در قربانی شدن فریکسوس بداند.

آتاماس و انیو به سبب همراهی در پرورش دیونیزوس [(بعد از مرگ **سمله**)] از جانب **هرا مغضوب** و هرا آن دو را دیوانه و در دیوانگی فرزندان خود را می‌کشند: انیو پسر کوچک خود **ملیسرت** Mellicertes را به دیگ آب جوش افکند [و آتاماس فرزند دیگر یعنی **لئارکوس** Learchos را به تصور آن که گوزنی است با چماق کشت] و انیو پس از این ماجرا خود را با ملیسرت به دریا انداخت. چنین است که بعدها در **کورینت**، انیو با نام **لوکوته** Leucothe و ملیسرت با نام **پالمون** Palaemon مورد نیایش قرار می‌گیرند و در روایتی آتاماس نیز به جرم فرزندکشی تبعید می‌شود.

در روایتی **سالمونه** Salmone به جادوی باران‌سازی می‌پردازد و بدین روایت سالمونه در جاده‌ئی مفرغ‌پوش با ارابه‌ئی که چرخ‌های آهنین یا مسین دارد می‌تازد، بدین اربه چند زنجیر و دیگ مسی وصل شده و از حرکت آنها بر روی جاده صدای رعد برمی‌خیزد و سالمونه در این ارابه‌رانی مشعل‌هائی را به اطراف پرتاب می‌کند. سالمونه با این کار رفتار **زئوس** را تقلید می‌کند و در روایتی دیگر خواهر سالمونه یعنی آلسیونه Alcyone و شوهر او **سئیکس** Ceyx نیز خود را هرا و زئوس نامیدند. شهریاران قدیم در این همانندسازی جویای افتخار و شوکت و یونانیان بعدی این رفتار را کفرآمیز می‌دانستند و هم بدین دلیل است که در این روایت‌ها سالمونه با اذرخش زئوس کشته می‌شود و آلسیونه و سئیکس تبدیل به پرندگان دریا می‌شوند. **هالسیون** Halcon مرغی است که می‌گفتند در نیمهٔ زمستان بر دریا تخم می‌گذارد و در روزهای هالسیون دریا آرام

است. دریاچه‌ئی که دیونیزوس از آن طریق برای یافتن مادر خود **سمله** به **هادس** یا جهان زیرین راه می‌یابد نیز در روایتی آلسیونه نام دارد و روایت مربوط به هالسیون و تخم‌گذاری او بر دریا یادآور جعبه‌ئی است که دیونیزوس نوزاد را به ساحل می‌آورد.

پلیاس

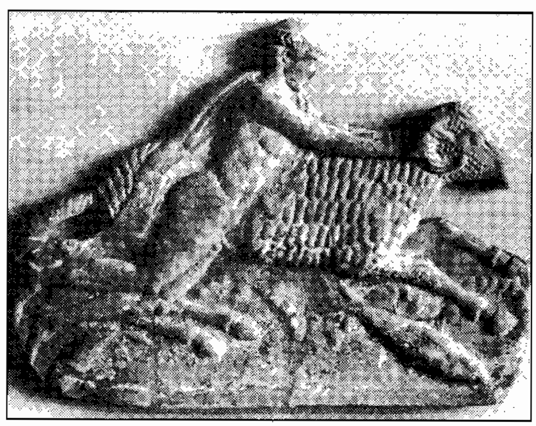
در داستانی مشکوک روایت چنین است که **سیزیف** Sisyphus از [برادر خود] **سالمونه** Salmone بیزار و بر طبق یک پیشگویی اگر با **تیرو** Tyro دختر سالمونه ازدواج می‌کرد فرزندان او می‌توانستند از او انتقام بگیرند. در این روایت تیرو از سیزیف صاحب دو پسر و با برادر دیگر خود **کرته** Cretheus ازدواج می‌کند. تیرو شیدای **انی‌په** Eiipeus رود خدای **تسالی** بود و **پوزئیدون** که تیرو را دوست می‌داشت در هیأت انی‌په با تیرو درآمیخت و از او صاحب دوقلوئی به نام **پلیاس** Pelias و **نله** Nellee شد. پلیاس در روایتی انتقام تیره مادر خود را از زن دوم کرته که با تیره بدرفتاری کرده بود می‌گیرد و شاید زن دوم در چنین نمودی زنی است که مرد تحت قوانین پدرسالاری با او ازدواج می‌کرد یا که این ماجرا گویای نبرد نله و پلیاس بر سر قلمرو شهریاری است.) در روایتی از پلیاس به عنوان قاصبی شرور یاد می‌شود که **سیدرو** Sidero [زن بدرفتار کرته] را در معبد **هرا** می‌کشد و به سبب همین خطا به دست **ژازون** پسر بزرگ کرته در پاتیلی از آب جوش هلاک می‌شود. [در این روایت ژازون به دختران پلیاس اطمینان می‌دهد که می‌تواند پدرسالخوردهٔ آنان را جوان سازد و برای جلب اطمینان آنان گوسفند پیری را مثله و در دیگی از آب جوش می‌افکند و پس از لحظه‌ئی بره‌ئی جوان را از دیگ خارج می‌کند. دختران پلیاس نیز بدین طریق پدر را مثله و در دیگی از آب جوش می‌افکنند و پلیاس کشته می‌شود.] در این بخش از روایت آشکارا سخن از ماجرای جانشینی پسران **ائوله** است و نقش سیزیف در این میان گم می‌شود.

[در روایتی دیگر که **سوفوکل** نیز از آن یاد می‌کند تیرو تولد دو پسر خود پلیاس و نله را که آنان را از پوزئیدون باردار شده بود از مردم مخفی کرد و آنها را سر راه گذاشت. گلهٔ اسبی که متعلق به بازرگانان بود در آن زمان از راه می‌گذشت و یکی از اسبان لگدی به صورت یکی از دو کودک زد و باکبودن شدن صورت کودک بازرگانان آن کودک را پلیاس (کبود) نام نهادند. در روایت سوفوکل این دو کودک را مادیانی شیر می‌دهد (اسب نماد مقدس پوزئیدون است) و بعدها نزد مادر خود باز می‌گردد.]

سیزیف

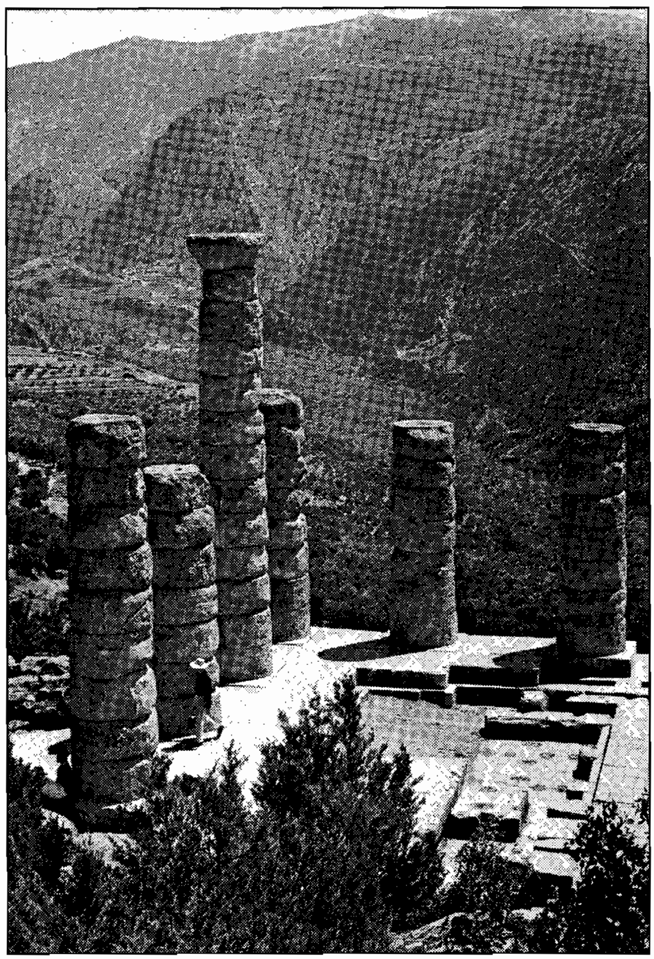
سیزیف تیزچشم‌ترین مرد **کورینت** و تا دیرگاهی نزد مردمان کورینت ناشناخته بود. پسران **ائوله** در سراسر یونان پراکنده شدند: سالمونه به **الیس** Elis رفت و نبرد او با **کرته** و **سیزیف** شاید نبرد جانشینی و برای دستیابی به مرده ریگ پدر بود. این گونه از نبردها در داستان‌های مردمی مربوط به دوقلوها تکراری و احتمالاً با ساختار اجتماعی زمان خود پیوند دارد.

سیزیف پس از مشهور شدن با دو قهرمان دارای شخصیّت‌های مشابه یعنی **اتولیکوس** Autolycus و **اودیسئوس** Odysseus پیوند می‌یابد. اتولیکوس [پسر **هرمس**] و مهارت او در دزدی و غافلگیر نشدن روایت داستان‌های بسیار و اودیسئوس در روایتی فرزند سیزیف از دختر اتولیکوس بود. یکی از دزدی‌های اتولیکوس دزدیدن کلاه‌خودی ساخته شده از دندان گراز از **آمینتور** Amyntor شهریار **اورمی‌نیون** بود، کلاه‌خودی که همانندهای آن در حفاری‌های شلیمان Schlimann از گورهای **میسن** به دست آمد و بدین سان شاید اتولیکوس دزد آرمگاه بود. در روایتی سیزیف اتولیکوس را که گله‌ئی را دزدیده و پشم گله را رنگ زده است گول می‌زند و با نشان دار کردن سم حیوانات اوتولیکوس را گرفتار می‌سازد. این روایت شبیه روایت یکی از دزدی‌های هرمس پدر اتولیکوس و یادآور ابداع داغگذاری است (مردمان کورینت حیوانات خود را با حروف نشاندار و داغ می‌زدند.)



۶۲- **فریکسوس** و قوچ زرین. سوار شدن خدا یا خدابانوان بر حیوان روایتی است که ممکن است به دوره‌ئی بازگردد که خدا و حیوان یگانه‌تر بود. این روایت در شماری از اسطوره‌ها و از آن جمله **اروپ** و نرگاو و در این جا فریکسوس و قوچ‌زرین و نیز فرار **اودیسه** از غارِ **سیکلوپ** تکرار می‌شود. تاریخ این سفالینه منقوش به ۴۳۵ پیش از میلاد باز می‌گردد و در آن فریکسوس نه سوار بر قوچ که **گوئی** قوچی را اسیر کرده که در حال شنا کردن است. اندازهٔ طول این نقش ۲۵ سانتی‌متر و در تصویری کهن‌تر فریکسوس سوار بر قوچ دیده می‌شود. موزهٔ هنر متروپولیتن نیویورک از یافته‌های Fund، ۱۹۱۲.

در روایتی سیزیف مرگ را می‌فریبد و او را زندانی می‌کند و از آن پس کسی نمی‌میرد تا آرس Ares مرگ را آزاد می‌کند. سزیف از همسر خویش می‌خواهد تن او را تدفین نکند و از هادس می‌خواهد بدو اجازه بازگشت دهد تا از همسر انتقام بگیرد و به زمین باز می‌گردد. از جزئیات این افسانهٔ مردمی اثری نیست و افسانه‌ئی است که با اساطیر یونانی آمیخته است. امّا در روایتی اودیسه از **سیزیف** در هادس سخن می‌گوید که کیفر او حمل تپه یا خرسنگی است که پس از رسیدن به مقصد به اعماق می‌غلتد و این روایت اشاره به اسطوره‌ئی دارد که در آن کوه‌ها بر دوش **تیتان‌ها** استوار است.



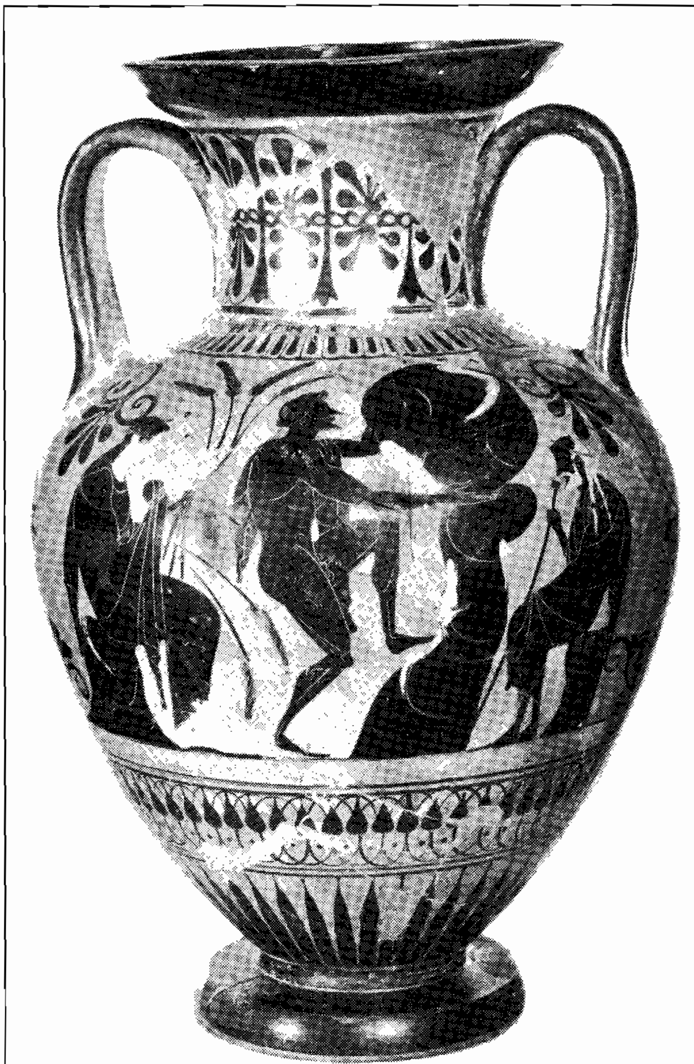
۶۳- **دلفی**، ستون‌های بازسازی شده معبد سده چهارم ق.م از جانب جنوب غربی.

دو دخترِ **ائوله** بیش‌تر با دین پیوند دارند. **کاناسه** Canace از **پوزئیدون** صاحب چهار فرزند شد که یکی از آنان **آلوئه** Aloeus با دختر **ایفی‌مدی** Iphimedia ازدواج کرد. پسران ایفی مدی و پوزئیدون، **اوتوس** Orus و **افیالتس** Ephialtes از **ژتان‌هائی** بودند که سودای نبرد با خدایان را داشتند وبرای این کار کوه‌های **پلیون** Pelion و **اوسا** Ossa از کوه‌های **تسالی** را برای رفتن به آسمان بر روی یکدیگر نهادند امّا سرانجام شیفتهٔ خدایان و افیالتس عاشق **هرا** و اوتوس عاشق **آرتمیس** شد و به روایتی زئوس آنان را با صاعقه نابود کرد و به روایتی دیگر آرتمیس به هیأت غزالی میان آن دو پدیدار و آنان با تیراندازی به غزال یکدیگر را نابود کردند.



۶۴- شناخت نقاشی‌های بی‌نام در هنرِ کهن غالباً با تردید همراه است. در این فنجانِ **لاکونی** یافته شده از اسپارت شاید دو **تیتان** به تصویر کشیده شده‌اند: یکی **اطلس** که آسمان را بر دوش دارد و دیگری **پرومته** که عقاب با خوردن جگر او وی را کیفر می‌دهد. مار در نقاشی‌های لاکونی گویای روایتی از مرگ و تصاویر منقوش مربوط به جهانِ زیرین است. بدین‌سان آن که سنگ را بر دوش دارد سیزیف و آن که جگر او دریده می‌شود **تیتوس** است که به روایت **اودیسه** به سبب تجاوز به **لتو** کیفر او جاودانی است. مؤلف گزینهٔ اول را برمی‌گزیند. موزه **واتیکان**.

کالیسه Calyce مادر اندیمیون خدابانوی دیگری از خدابانوان شکار بود. ماه اندیمیون را به آسیا برد و از ماه صاحب پنجاه دختر شد و پس از آن به تمنای اندیمیون ماه او را در غاری در کوه **لاتموس** در **کاریا** به خوابی ابدی فرو برد و اندیمیون همیشه جوان ماند و چنین می‌گویند که او نیز همانند دیگر خفته‌گانی از این دست زمانی از خواب بیدار خواهد شد. از جایگاه گور او امّا در روایتی دیگر یاد شده و بدین روایت این گور در استادیوم المپیا در الیس قرار داشت و بدین روایت پسران وی پاسدار ارابه‌های مسابقه بودند. در داستانی اندیمیون به **اُلمپ** راه می‌یابد امّا به سبب عاشق شدن به **هرا** به خواب جاودان فرو می‌رود و این کیفری است که درخور یک شکارچی است.



۶۵- رنج‌های **سیزیف** از همان نقاش که روایت اسارت **سیلن** Selenus او در تصویر ۵۸ همین کتاب آمده است. در این روایت **پرسفونه** چهارخوشه بزرگ در یک دست و دو خوشه دیگر در دست دیگر دارد. در این روایت **هادس** با مویی سفید ترسیم شده و عصائی در دست دارد. مونیخ مجموعه آثار عتیق استالیچه.

غول‌کُش‌ها

در اغلب آثار هنری یونان، مینوس (کرت)، میسین و اسطوره‌های این سرزمین **تیفون** Typhon از دشمنان **زئوس** در اسطوره‌های جانشینی و پدر یا نیای همه غولان اسطوره‌ئی یونان است. این ویژه‌گی و تعارضات مربوط به غول‌ها غالباً از روایت‌های آیینی خاورنزدیک و جایگاه غول پهلوانان کهن متأثر است. در هنر یونان دوره اصلی غول‌ها و پیدائی **گورگون** Gorgonها (همراه یا بدون **پرسه** Persee)، **ابوالهول‌ها سیرن** Sirenها، و گاه، **شیمر** Chimaerها در سده هفتم و اسطوره‌های آنان به زمانی دورتر باز می‌گردد. دو غول‌کُش میرا **بلروفون** Bellerophone و **پرسه** یا **پرسئوس** کمابیش در آثار **هُمر** و **هزیود** آشنا و **ائولید** Aeolidها و **دانائید** Danaiadها گرچه هم زمان نیستند در این شماراند.

پرسه از تبار **دانائوس** Danaus و **اکریزیوس** Acrisius و یکی از نوه‌های دوقلوی **هی‌پرمستر** Hypermnstra دختر پرهیزکار **دانائید** که از کشتن شوهر خود سرباز زد از غول‌کش‌ها و دوقلوهای اکریزیوس و **پروتئوس** Proteus حتی در زهدان مادر هم با هم ستیز می‌کردند. در هیچ روایتی این قهرمانان از تبار خدایان نیستند و شجره‌نامهٔ آنان در خط پدری است. دوقلوهای اکریزیوس پس از بزرگ شدن برای تسلط بر قلمرو شهریاری پدر می‌جنگند و پایان این نبرد به قرعه‌کشی و صلح می‌انجامد و روایتی همانند داستان‌های مشابه است: **پروتئوس** در این روایت سرانجام به **لیسیا** Lycia رانده می‌شود و پروتئوس با دختر شهریار لیسیا ازدواج می‌کند.

تنها عنصر غیرعادی این داستان لیسیا است. مردم لیسیا در نبرد **ایلیاد** تحت فرماندهی **پاتروکل** Patroclus نقش مهمی داشتند و این روایت شاید بازتاب اسکان مردم میسین در آن جایا مهاجرت بعدی یونانی‌ها به آسیای کوچک می‌باشد.

بلروفون

بلروفون نوهٔ سیزیف بود. بلروفون **کورینت** راترک و به سبب قتل برادرش نزد

پروتئوس در **تیرین** تبعید شد. بلروفون در روایت‌های بعدی پسر **پوزئیدون** و مادر او **نیسوس** Nisos دختر پادشاه **مگار** است. پوزئیدون در این روایت در هیأت اسب پدرِ اسب بالدار بلروفون یعنی پگاسه Pagase و مادر پگاسه همانا گورگون میرا **مدوزا** Medusa بود.

بلروفون بسیار زیبا و زن پروتئوس در اثر همر **آنتیا** Antia و بعدها **استنبه** Sthenoboea از او خواست که با وی هم بستر شود و هنگامی که بلروفون از این کار سرباز زد استنبه او را به خیانت متهم و از پروتئوس خواستار مرگ وی می‌شود. استنبه در این نقش همانند **زلیخا** در داستان یوسف است و در روایتی کهن‌تر قهرمانی همانند بلروفون قاتل میزبان خویش **گایگس** Gyges شهریار **کاندولس** در لیدیا و در روایت هرودت است.

پروتئوس که بر طبق سنت از کشتن میهمان خویش معذور است بلروفون را نزد **یوباتس** پادشاه **لیسی** می‌فرستد و در نامه‌ئی از پدر زن می‌خواهد که بلروفون را نابود کند. یوباتس بلروفون را مأمور کشتن **شیمر** غول افسانه‌ئی که نمای جلوی تن او شیر و پشت او اژدها و سرش به هیأت ماده بزی و از دهان او شعله‌های آتش فرو می‌بارید می‌سازد. بلروفون بر اسب بالدار خود به نام **پگاسه** که آن را از چشمه **پیرسه** گرفته بود سوار و مستقیماً بر شمیر فرود می‌آید و او را نابود می‌کند. پگاسه در این روایت در **کورینت** صید بلروفون می‌شود و پس از صید شدن **آتنا** آن را زین می‌نهد و یافته‌های کورینت در بردارنده بسیاری از سکه‌هائی است که نقش اسب بالدار دارند.

پس ازاین ماجرا بلروفون از جانب یوباتس مأمور شکست قوم **سُلیمه** Solyme و بعد **آمازون‌ها** می‌شود و در هر دو نبرد پیروز می‌شود. پس از این بلروفون به یونان باز می‌گردد و استنبه را به دریا می‌افکند و آنگاه با اسب بالدار خویش سودای سفر به اسمان دارد و هم بدین دلیل با فرو افتادن اسب لنگ و آواره می‌شود.

دختر بلروفون، **لائودامی** با **زئوس** خوابید و از این هم‌بستری **سارپدون** Sarpedon هستی یافت سارپدون در نبرد تروا به دست **پاتروکل** کشته شد و زئوس در سوگ پسر خویش از آسمان باران خون جاری ساخت و در نبردی که درگرفت پاتروکل نزدیک بود کشته شود و سرانجام با ارسال تن مرده سارپدون توسط برادران به لیسی و تدفین و حنوط او در این شهر زئوس آرام گرفت. لائو دامی مادر سارپدون در جوانی به سبب خشم آرتمیس با تیر وی کشته شد و این ماجرا شاید بخشی از مراسم آیینی بقا و شاید روایتی از مرگ بلروفون به دست جانشین خویش است.



۶۶- نقش برجستهٔ **ملینا** Melina از نبرد **بلروفون** و **شمیر** از نیمه سده پنجم ق.م این نقش برجسته آرایهٔ یک صندوق با آرایه‌ئی برای آویختن به دیوار است. این تابلو از روی نمونهٔ اصلی بازسازی شده و در تابلوی اصلی تن بلروفون و دست اسب او گم شده و بازسازی دقیق نیست. حالت بلروفون در این تصویر همانند **میترا** به هنگام کشتن نرگاو است. بریتیش میوزم لندن.

پرسئوس

فرجامِ اکریزیوس به دست پِرسئوس Persevs (پِرسه) به معنی ویرانگر شاید گویای آن است که **پِرسه** نامِ آشکار این قهرمان اسطوره‌ئی و رازانگیز مانند نام حقیقی او و همانند روایت‌های کهن، گویای حفظ قدرت صاحب نام است. اکریزیوس Acrisivs در گریز از

سرنوشت پیش‌بینی شدهٔ خویش دختر خود **دانائه** Danae را برای جلوگیری از باردار شدن وی در سیاه‌چالی مفرغی در زیرزمین زندانی می‌کند. زئوس امّا به هیأت قطره‌بارانی از طلا در زندانِ مفرغی بر دامن دانائه فرو می‌چکد و همانند فرضیه‌های بدویِ داستان **ایفی‌مدی** Ipbimedia و **تیره** Tyro، دانائه را باردار می‌سازد. در این روایت باران طلا شاید اشاره‌ئی به چاه‌گورهای زیرزمینی و اشیائی که در گور با مرده دفن می‌کردند و نمودهای بسیاری از آن در چاه‌گورهای یافته شده است.



۶۷ و ۶۸- سکه‌هائی از **کورینت** ۳۲۵-۳۰۸ ق.م. نقش سکه به شکل اسب بالداری است که بلروفون آن را در کورینت صید کرد. اسب بالدار و تصویر **آتنا** از تصاویر سکه‌های کورینت در سده چهارم ق.م و در این تصویر کلاه آتنا کلاه‌خود جنگی است که گردن پوش آن چرمی و حرف P (R یونانی) تاریخ سکه را مشخص می‌سازد زیرِ اسب بالدار حروف اولِ کورینت است. کلکسیون شخصی.

بدان سان که در افسانه‌های آیینی بسیاری از پورخدایان آمده است دانائه و فرزندش پرسه را [پس از آگاه شد اکریزیوس از این راز] در صندوقی نهاده و به دریا افکندند. باد و امواج دریا صندوق را به جزیره **سریفوس** Seriphus راند و در تور ماهیگیری [که برادر شهریار سرینوس بود] افتادند. شهریار سریفوس [**پولی دکتس** Polydectes] شیدای دانائه و خواستار ازدواج با او شد و برای آن که از دست پرسه رها شود او را به کشتن **گورگون** Gorgon و آوردن سرِ گورگون ناچار ساخت [که در ضیافتی پرسه وعده داده بود که سر گوگون را به پولی دکتس هدیه دهد]. پرسه در افسانه‌ئی مردمی پسرکی فقیر در وعدهٔ نابه جائی که به کاهنی می‌دهد ناچار می‌شود سر گورگون را بدو هدیه دهد. پرسه در این راه موفق می‌شود و در بازگشت از سفر شهریار پولی دکتس را برای جلوگیری از ازدواج او با مادرش دانائه نابود می‌سازد. در این روایت رفتار پرسه همانند رفتار یک جانشین است،

در سریفوس امّا این اسطوره دیگرگون و شجره‌نامه‌ئی آرگوسی برای وی فراهم می‌شود.



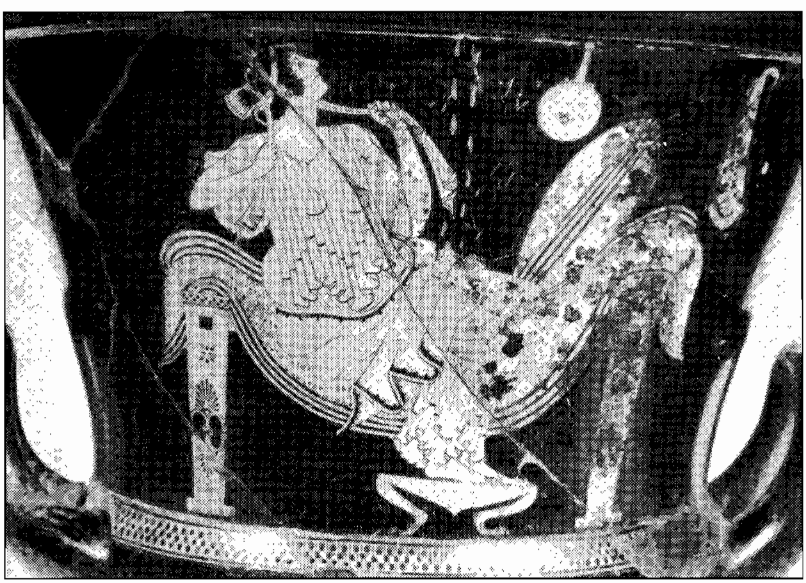
۶۹- هیولای وحشی و خشن **شیمر** Chimiera بر کوزه دسته‌دار یا آمفرا اثر نقاش مشهور نیمه دوم سده ششم **سوئینگ** Swing. این هیولا به بلندی یک انسان در ترکیبیِ از بز و شیر و در این نقش از دو سو به دو مرد حمله کرده است و در این تصویر از دم او که در روایت‌ها به شکلِ مار است نشانی نیست. روایات مربوط به بلروفون و شیمر غالباً مربوط به همین دوره است. در این تابلو مردی که در جانب راست قرار دارد و چماقی در دست دارد هراکلس و دیگری با سلاحی خمیده شاید شمشیر به هیولا حمله کرده‌اند. هراکلس در این تصویر عریان و در روایت‌های دیگر از نبرد هراکلس و شمشیر نشانی نیست.

در این روایت‌ها سر گورگون گوئی نماد مستقل و جادوئی در دفع شر از خویش و با سر **مدوزا** Medusa پیوند می‌یابد. [مدوزا یکی از سه دوشیزهٔ گورگونِ زشت روئی است که بالدار و به جای گیسو از سر او مارهائی آویخته بود و نگاه گورگون‌ها چنان نافذ بود که در هر کس می‌نگریستند او را سنگ می‌کردند.] مدوزا بدین روایت سری ترسبار داشت با دو دندان گراز و زبانی از کام درآمده و با این همه **پوزئیدون** شیدای او شد و از هم بستری آنان بعد از کشته شدن گورگون وازگردن او اسبِ بالدار پگاسه Pegasus و هیولائی به نام **کریزائور** Chrysaor [مرد شمشیر طلائی] هستی یافت. نامِ مدوزا به معنی فرمانروا و گویای آن است که روزگاری زمین - مادر بود و برآمدن اسبَ از گردن مدوزا در خط اسطورهٔ جانشینی پوزئیدون است.

پرسه گورگون را همانند روایت‌های افسانه‌ئی پریان با یاری ابـزارهـای جـادوئی از جانب خدایان و **نمف**‌ها نابود می‌سازد. در این راه خدایان کفش‌های بالدارِ **هرمس**، کلاه غیبی هادس و سپر رخشان **آتنا** و خرجین **سیبزیس** Cibisis به پرسفونه می‌دهند و سلاح او در این نبرد سلاحی است به نام هارپه Harpe که شمشیر – داس و گویای پیوند آن با اسطوره‌های جانشینی است.

پرسه بدین‌سان مسلح و در جستجوی گورگون عازم صحرای افریقا و جائی که سه خواهر کهن سال آن جا را پاسداری می‌کنند می‌شود. این سه خواهـر فـقط یک چشـم دارند، پرسه چشم خواهران پاسدار را می‌دزدد و از این طریق با گول زدن و باژ دادن به آنان از آنان می‌خواهد او را تا جائی که گورگون خفته است راهنمائی کنند.

روایت‌های افسانه‌ئی گورگون‌ها در گذر زمان تغییر یافته و افزوده‌های بسـیار یـافته است. در بسیاری از روایت‌ها و تصاویر اسطوره‌ئی آتنا سپری از پوست بز با آرایهٔ میانی سر گورگون دارد و در پیاده نظام کهن یونان نیز جنگجویان نقش سر گـورگون را بـرای ترساندن دشمن بر سپر نقش می‌کردند. بدان سان که اشاره شد روایت چنین است که فرزندان **مدوزا** از خون و تن مردهٔ او هستی یافتند بدان سان که از خون اورانوس **فوری** Furiها پدیدار شدند. **کریزائو**، مرد شمشیر طلائی، بعدها پدر غول یا ژتانی به نام **گریون** است و گریون سرانجام به دست هراکلس کشته می‌شود (← هراکلس).



۷۰- **داناثه** و باران طلا. بسیاری سفال‌های منقوش سده پنجم ق.م در بردارنده روایت‌های اسطوره‌ئی پِرسه. در این تصویر **داناثه** مشغول آماده کردن بستر و گشودن گیسوان خویش است. لیننگراد موزه ارمتیاژ.



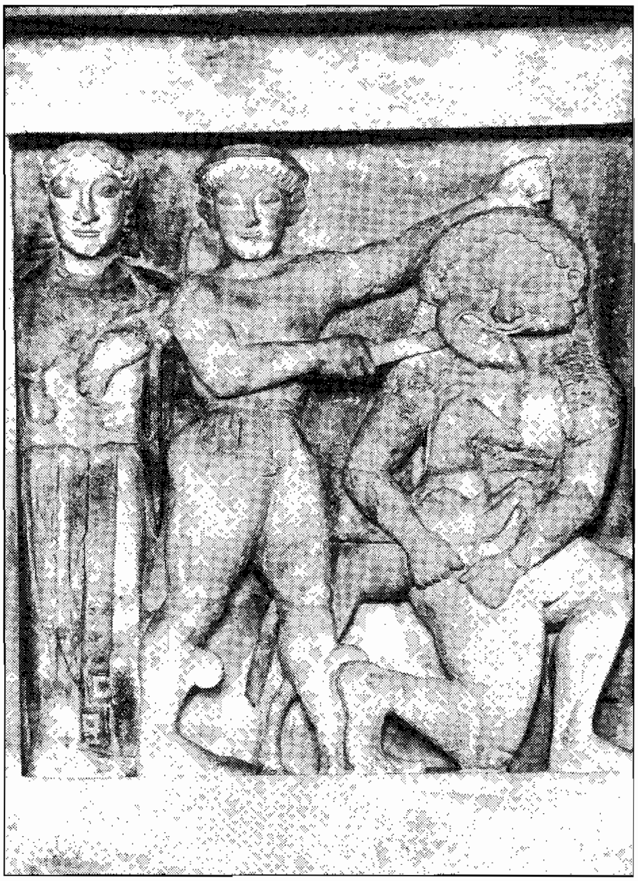
۷۱- نقش یک سکهٔ ۴ در اخمائی آتن از ۵۲۰-۵۳۰ ق.م. با گسترش روابط بازرگانی آتن در ۵۲۰ ق.م سکه‌هائی ضرب شد که اغلب آنها با نقش سر آتنا و جغد نماد فرزانگی تزیین یافته است. کهن‌ترین نقش سکه همانند این سکه دارای نقشِ سر گورگون و کاربردی جادوئی داشت. موزه لوور پاریس.

در روایتی **آتنا** نی‌هائی می‌سازد که با دمیدن در آن صدای مارهای محتضر موهای گورگون از آن بیرون می‌آید امّا وقتی می‌بیند با نواختن درنی چهره‌اش زشت می‌شود نی‌ها را به دور می‌اندازد. نی انبان رها شده به چنگ **ساتیری** به نام **مارسیاس** Marsyas (مارسیز) می‌افتد و مارسیاس در نواختن موسیقی با آپولو به رقابت می‌پردازد و در مرحله اول برنده می‌شود امّا وقتی آپولو با چنگ خویش آهنگ را معکوس و از پایان به آغاز می‌نوازد مارسیاس در این کار شکست می‌یابد و آپولو پوست مارسیاس را با کارد می‌کند که این شکل از کیفر شاید بازگو کنندهٔ شکلی از قربانی کردن و مراسم آیینی آسیایی است. در روایتی دیگر **میداس** Midas که داور نوازنده‌گی آپولو و **پان** Pan است به سبب داوری بد بر سرش دوگوش خر پدیدار می‌شود و ناچار می‌شود گوش‌هارا در زیر کلاه فریجیه‌ئی خود نهان کند. سلمانی میداس با آگاه شدن از این راز، بدان سان که آرایشگرها رازنگه‌دار نیستند! نمی‌تواند خاموش بماند و به ناچار در جایی دور از مردم چاهی حفر می‌کند و راز را در چاه بازگو می‌کند و نی‌هائی که از چاه سربرمی‌آورند راز شاه میداس را برملا می‌کنند و هرکس در آن می‌دمد می‌نالند که آه شاه میداس گوشِ خر دارد.

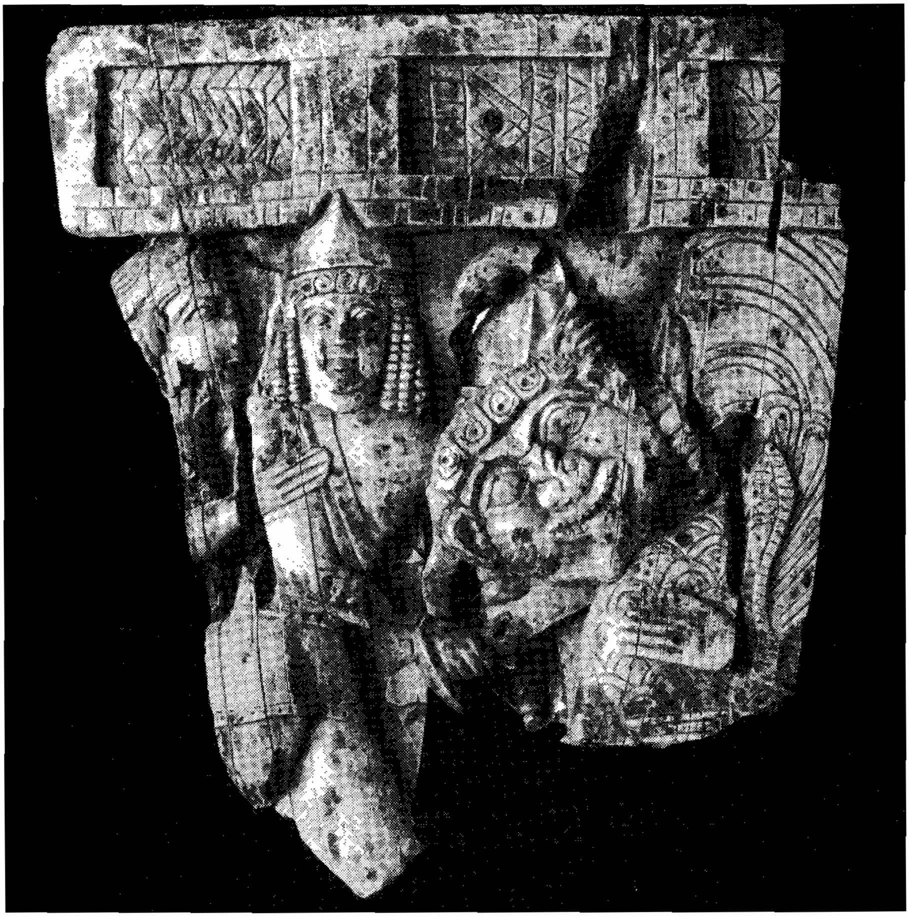
ماجرای بازگشت پرسه بعد از کشتن گورگون با داستان‌های دیگری ترکیب شده که بسیاری از آنها با اسطوره و روایت جانشینی پیوند دارند. پرسه به جستجوی همسری برمی‌آید. **کاسیوپه** Cassiopeia زنِ **سِفه** Cepheus شهریار یوپا Joppa یا فای کنونی مدعی است که از دختران **نِره** Nereus [پیرِ دریا] زیباتر است و **پوزئیدون** از این ادعا برآشفته و هیولای دریایی مأمور بلعیدن **آندرومد** Andromeda به دست پرسه کشته می‌شود و پرسه

پس از درگیری با عموی آندرومد سرانجام با او ازدواج می‌کند.

پرسه به سریفوس باز می‌گردد و با رها کردن مادر و برادر شهریار سریفوس از تحصن گاه به دربار **پولی دیکتس** می‌رود و شهریار و درباریان را با نشان دادن سرگورگون بدان‌ها تبدیل به سنگ می‌کند. پرسه با عروس خویش و مادر خود به **آرگوس** می‌رود و **اکریزیوس** از بیم پیشگوئیِ پیشین به لاریسا در **تسالی** می‌گریزد و در آن جا پرسه [به هنگام پرتاب دیسک] ناخواسته اکریزیوس را می‌کشد و بدین سان این روایت نیز با **اسطوره‌های جانشینی** پیوند می‌یابد.



۷۲- **پرسه** به هنگامی که سر از تن گورگون جدا می‌کند. بقایای معبد سدهٔ ششم در **سیلن** Selinus (معبد C) هنوز برجا است و نقش برجسته‌های بسیاری در ویرانه‌های آن یافته شده است. تصاویر این نقش برجسته‌ها چهرهٔ کامل دارند. در این تصویر پرسه برای نگاه نکردن به چشم گورگون از او روی گردانیده، این تصویر به شکل نقش صورتک‌های کهن تصویر شده. سلاحِ پرسه در این تصویر شمشیری ساده و پاپوش او کفش بالدار **هرمس** و خدابانوئی که در کنار پرسه ایستاده **آتنا** است. موزه ملی پالرمو.



۷۳- نقش برجستهٔ عاج پرسه و گورگون از معبد **ساموس** و نیایشگاه **هرا.** نقش برجسته‌های عاج کار هنرمندان بزرگ وتاریخ این نقش برجسته به نیمهٔ اول سده ششم باز می‌گردد و از نقش برجسته‌های شرقی متأثر است. نقاب گورگون نمادی قراردادی و در بسیاری از نمودهای آسیایی متأثر از این اسطوره گورگون بالدار است. موزه باستان‌شناسی آتن.



۷۴- ظرف منقوش کار **اوکریدس** از سده پنجم (اکریدس نام خود را از پسر زیبایی گرفته بود که نقش او زینت‌بخش یکی از آثار او است). این نقش بازگو کننده داستان اکرزیوس، دانائه و پرسه است. موزه باستان‌شناسی **فرارا**.

فتوحات بزرگ

بلروفون و **پِرسه** پس از دست یازیدن به‌کارهای بزرگ سلاله‌های فرمانروایی **لیسی** و میسین را بنیاد نهادند. پس ازکشته شدن تصادفی **اکریزیوس** به دست پِرسه، پرسئوس از بـیم انـتقام مـردم ارگـوس مـرده‌ریگ اکـریزیوس را بـا قـلمرو شـهریاری **مگـاپـانتس** Megapenthes در **تیرنت** Triynt تعویض و درتیرنت به فرمانروائـی نشست و بـه روایـتی **میسین** را بنا نهاد؛ بدین روایت پرسه در جستجوی آب هنگامی که کلاه یا نیام شمشیر فرو افتاده‌اش را از زمین برمی‌داشت یا به هنگام چیدن قارچی چشمه‌ئی را یافت و هم در آن جا شهر میسین را بنا نهاد. در روایتی پدر مگاپانتس یعنی **پروتئوس** به دست پِرسه و با سر گورگون به سنگ تبدیل و مگاپانتس بعدها انتقام پدر را گرفت.

پیروزی‌های بزرگ محلی

فتوحات بزرگ اعقاب **بلروفون** و **پرسه** پس از این شهریاران دنبال می‌شود. افزون بر قهرمانان اسطوره‌ئی قهرمانان هر نسل را کارهایِ تهورآمیز و جـمعی بسـیاری است و روایاتی از این دست گوئی زیربنای شعر حماسی است. **ایلیاد** داسـتانی تـحلیلی و در شکل ادیبانه و پیچیدهٔ خود بازگوکنندهٔ نبرد تروا Trojan و حماسه‌ئی جاودانه است.

چهار پیروزی یا فتح نمایان و جمعی اساطیر یونان شکار گراز **کالیدون**، لشکرکشی **ارگونات** Argonate ها در دریای سیاه، هفت قهرمان علیه **تب** Thebes، **آدراست** Adrastus، **آمفیارائوس** Amphiaraus، **کاپانوس** Capaneus، **هیپومدون** Hippomedon، **پارتنوپـئوس** Parthenopaus، **پولی نیس** Polynices و **تیدِئوس** Tydeus که لشکرکشی آنان بـه شکست انجامید و ده سال بعد فرزندان این قهرمانان **تِب** را فتح کردند و محاصرهٔ تروا همه مربوط به دورهٔ میسینی و برخی از آنها مربوط به یونان پسین است. این کیفیت و شواهد دیگر فرهیختهٔ سوئدی **نلسون** Nillson را به قطعی بودنِ خـاستگاه کـرتی - مـیسینی اسـاطیر یونان می‌کشاند. افزون بر روایت‌ها و شواهد برخاسته از کنفدراسیونِ تحت تسلط میسین

و گورهای همانندِ این محدوده راه‌ها و پل‌های بسیاری از این مراکز را با مراکز دیگر در **ارگولید** مربوط می‌سازد و با این همه باید گفت از ارتباط دقیق شهرهای میسین اطلاعات زیادی در دست نیست و اطلاعات ما به اقتصادِ درباری **پیلوس** Pylos و منطقه‌ئی کوچک محدود و قابل بحث باقی می‌ماند و روایت‌هائی از این دست خاستگاه ابداعات شاعرانه دوره‌های بعدی است.

توجه ایلیاد به **ملئاگر** Meleager [پسر اونه] قهرمان اصلی شکار گراز **کالیدون** Galydon و مراسم تدفین **اُدیپ** Odipus و چرخهٔ نبرد **تِب** و پیروزی نهائی **اپیگون** Epigonها یا فرزندان هفت قهرمان پیشین نمودی از این ابداعات شاعرانه است. **اودیسه** در دنبالهٔ ایلیاد از سرنوشتِ پی‌گیر نبرد تروا سخن می‌گوید. و داستان این سرگردانی‌ها با آن‌که در حدی وسیع با موتیف‌های افسانه‌های پریان و مردمی آمیخته است گوئی راویِ فرجامِ حماسه‌های از یاد رفته افسانه **آرگو** Argo و **ژازون** در جستجوی پشم زرین است. این داستان‌های تهورآمیز شاید تدبیری ادبی و در شمارِ داستان‌هائی است که از زندگی قهرمانان سخن می‌گوید و از سوی دیگر این داستان‌ها شاید بازتاب سازمان سیاسی یونان تحت نفوذ فرمانروایی میسین و سرزمین‌هائی است که شهرهای آن در مناطق سوق‌الجیشی بنا می‌شد و نظام ارتباطی آن‌ها در استحکام این مناطق مؤثر بود. چنین است که همهٔ این روایت‌ها با شهرهای میسین پیوند می‌یابند و شهرهائی چون **نِب**، **اورخون** Orchmenus و بندر **ایولکوس** Iolcus، ارگوس و میسین را دربرمی‌گیرد و همه این شهرها از نظر فرهنگی با **تروا** پیوند دارند.

داستان‌های مربوط به شهر تِب با آن‌که **آرگوسی**‌ها در نبرد، علیه تب شرکت می‌جویند از داستان‌های دیگر جدا و یکی از برآیندهای غارتِ شهرِ تِب آن است که مردمانِ تب نقش کوچکی را در محاصره **تروا** به عهده می‌گیرند. نبرد تروا اپیزودی از اساطیر یونان و پیروزی‌هایی چون شکار گراز کالیدون Calydon و سفر **ارگونات**‌ها بیشتر جنبهٔ حماسی دارد و شجره‌نامه‌ئی از اعقاب ائولوس Eeolus را فراهم می‌سازد.

شکار گرازِ کالیدون

سلالهٔ فرماوائی **کالیدون در اتولی** Aetolia خود را از تبار **اندیمون** Endyion و اعقاب **ائولوس** (ائول) می‌دانستند. کالیدون خود را با پور خدایان پیوند می‌داد. **اونوس** Evnos پسرِ **آرس** Ares دارای دختری به نامِ **مارپسا** MArpessa بود و هرکس به خواستگاری او

می‌رفت به دستور اونوس کشته و جمجمه او را زینت دیوار کاخ خویش یا معبد پوزئیدون می‌کرد. مارپسا به وسیله **ایداس** Idas یکی از خدایان دوقلوی اسپارت و برادر **لینسوس** Lincusربوده و مورد مهر **آپولو** قرار گرفت. اونوس به تعقیب ایداس پرداخت امّا از آن جا که ایداس پسر پوزئیدون بود و ارابه‌ئی بالدار از پدر هدیه گرفته بود اونوس نمی‌توانست بدو برسد. اونوس از این ماجرا خشمگین و اسب‌های ارابه خویش راکشت و به رود افکند و این رود از آن پس **اونوس** نامیده شد.



۷۵- معبد مقدس **دلفی** **Delphi** که شهرت آن شاید بیشتر از قرارگاه زیبای آن بود. در این معبد شهر و چشمه‌ئی از شکاف خرسنگ‌هائی که بر فراز آن کوه پارناس قرار داشت جاری و به دره باریک و حاصل‌خیزی که **اولیس** پدر خود را در آن جا کشت جریان می‌یافت. صحن این معبد در سده چهارم (۳۲۰ ق.م) دیوارکشی و در ۳۷۲ پیش از میلاد بعد از ویران شدن معبد کهن معبدی جدید بنا شد. ستون‌هائی که در این تصویر دیده می‌شود بازسازی شده و دریا را از دید پنهان کرده است.

این گونه از اسطوره جانشینی آشکارا به مراسم آیینی و بومیِ مسابقهٔ گردونه رانی و قربانی متکی و غالباً در داستان‌های مردمی مطرح می‌شود و روایت برخی از بازی‌های المپیک را در خود دارد. داستان ایداس امّا پیچیده‌تر و با داستان آپولون و نبرد او به نیابت

از جانب مارپسا پیوند دارد. **زئوس** در نبرد ایداس و آپولون مداخله می‌کند و آنان را از یکدیگر جدا و به مارپسا اجازه می‌دهد ایداس یا آپولون را به همسری برگزیند و مارپسا از بیم رها شدن از جانب آپولون به هنگام پیری ایداس را برمی‌گزیند. در روایتی دیگر آپولون از او صاحب پسری می‌شود تا جانشین اونوس باشد.

پسر عموی اونوس یعنی اونه Oenee در خط عمودی توارث مردانه به معنی شراب - مرد و در روایتی نخستین کسی است که تاک را از دیونیزوس می‌گیرد و با وا نهادن همسر خود به این خدا صاحب دختری می‌شود و این روایت گویای آن است که **اونه** از خدایان کهنِ شراب است. **ملئاگر** Meleager پسر پادشاه کالیدون پس از شکار گراز کالیدون دچار مصائب بی‌شمار و سرنوشت خویش را می‌یابد.



۷۶- شکار گراز **کالیدون**. سفالینهٔ منقوشی که نام دو سفالگر یا نقاش و سفالگر **ارخیلس** و **گلوسیت** بر آن نقش شده و این نام‌ها در تصویر ۱۲۶ همین کتاب نیز دیده می‌شود. این نقاشی دربردارنده روایت دو پیروزی بزرگ در هنر باستان و تاریخ آن به ۵۴۰ پیش از میلاد باز می‌گردد: یکی روایت **تزه** و گاو مرد **میناتور** که در سوی دیگر این سفال نقش بسته و دیگری شکار گراز کالیدون که در این تصویر دیده می‌شود و نام همهٔ افراد و سگ‌های آنان نیز مشخص است. در جانب راست **ملئاگر** و سگ او **ترو**، **پلئوس**، **اریتون**، **ملانیون** و در سوی دیگر **کاستور**، **پولوکس**، **موپسوسِ پیشگو** و **ژازون** و **ایداس** با سگ‌هایشان **گورگوس** و **کارون**. این نام‌ها و نقاشی‌هایی از این دست گویای رایج بودن این داستان نزد مردم بود. موزه آثار عتیق مونیخ.

اونه شهریار کالیدون پس از برداشت محصول تاکستان‌های خویش به افتخار همه خدایان قربانی و فدیه می‌دهد و **ارتمیس** را فراموش می‌کند. ارتمیس که از اونه رنجیده

است گرازی عظیم و ویرانگر را به سرزمین کالبدون فرستاد و گراز به غارت و ویرانی مزارع پرداخت. ملئاگر با چند شکارچی ماهر به صید گراز رفتند و با آن که چندتن از شکارچیان کشته شدند گراز سرانجام به دست ملئاگر کشته شد و ارتمیس خشمگین از این ماجرا از همه کسانی که در این کار دست داشتند انتقام گرفت.



۷۷- موزائیک فرش یونانی کهن از ۴۰۰ پیش از میلاد و ساخته شده از بلور کوهی طبیعی. این اثر کاملاً یونانی و از آثار رومی سده چهارم میلادی متمایز است. در این موزائیک منقوش **اتلانت** Atlante در هیأت زنی شکارچی ترسیم و شکار او نه گراز کالبدون که شیری است که نقش آن از میان رفته و در برابر او **ملئاگر** در حال شکار یک پلنگ قرار داشت. بریتیش میوزم لندن.

این نبرد از جانب **اتلانت** Atlante دوشیزهٔ شکارچی که هیأتی از آرتمیس است آغاز می‌شود. در داستان اتلانت اسطورهٔ آرتمیس و پریان و پورخدایان به هم آمیخته‌اند. در روایتی اتلانت را بدان دلیل که پدرش جویای پسر بود بر سر راه نهاد و خرسی (نماد آرتمیس) کودک را یافت و او را پرورش داد. **اتلانت** پس از بزرگ شدن خواستاران را به دویدن بر یک پا وادار می‌کرد و اگر در این کار شکست می‌یافتند آنان را نابود می‌کرد.

می‌گویند اتلانت به علت بی‌احترامی به زئوس تبدیل به یک شیر و بکارت خود را از دست داد. آتلانت در روایتی از مردمان **آرکادی** و در روایتی دیگر از مردمان **بئوشیه** و از تبار آئولوس است.

در روایتی **ملانیون** Melanion به هنگامی که از جانب اتلانت تعقیب می‌شود سیب‌های زرینی بر سر راه او می‌اندازد و این سیب‌ها همانند موتیف‌های داستان پریان به شکلی جادوئی تبدیل به تپه، خلنگ‌زار، بیشه و کوه می‌شوند و اتلانت را از تعقیب ملانیون باز می‌دارند. سیب در اساطیر یونان هدیهٔ افرودیت و هدیهٔ سنتی عشق و به گونه‌ئی با سیب‌های **هسپرید** Hesperidesها پیوند دارد. در روایتی اتلانت ازدواج می‌کند و با این همه در این روایت پسرِ اتلانت، **پارتنوپئوس** Parthenopaeos (فرزند زن ازدواج ناکرده) نام دارد و پدر پارتنوپئوس در روایتی **ارس** و در روایتی دیگر **ملئاگر** است.

نخستین تیری که به گراز خورد از کمان اتلانت رها شد و ملئاگر، که در خفا محبتی به اتلانت داشت با خنجرکار گراز را تمام کرد. پوست و سر گراز به ملئاگر تعلق یافت واو آنها را به اتلانت بخشید. دائی‌های ملئاگر (که همیشه در جامعه‌های مادر تبار از اهمیت خاصی برخوردارند) از این که ملئاگر پوست و سر گراز را بدان‌ها نداده است خشمگین و در نبردی که درمی‌گیرد به دست ملئاگر کشته می‌شوند. مادر ملئاگر فرزند را نفرین می‌کند و ملئاگر جنگ را رها و همراه همسر در خوابگاه خود منزوی می‌شوند. تمنای پدر و مادر و بزرگان برای بیرون آوردن ملئاگر از انزوا بی‌نتیجه می‌ماند و سرانجام وقتی شهر در معرض سقوط قرار می‌گیرد ملئاگر به خواهش همسر بر دشمنان می‌تازد و آنان را شکست می‌دهد.

مادر ملئاگر بعد از مرگ برادران خویش ملئاگر را نفرین و تمنای مرگ پسر را کرده است و این نفرینی است که **فوری‌ها**یا الهه‌های انتقام آن را شنیده‌اند. نفرین مادر موجب مرگ فرزند و این روایت گویای امتناع ملئاگر از پذیرش مادر تباری است و در روایتی دیگر ملئاگر خودرا قربانی می‌کند تا **کالیدون** را از سقوط نجات دهد.

بسیاری از قهرمانانی که در شکار گراز کالیدون حضور داشتند سرنوشتی همانند **ارگونات**ها دارند. **ژازون** نوهٔ **کرتئوس** Creteus در خط پدر تباری به جستجوی پشم زرین می‌رود و این آزمونی است که از آن طریق جانشین قدرت می‌یابد. **پلیاس** Pelias دشمن ژازون از او می‌پرسد چه گونه می‌توان دشمن را نابود کرد و ژازون پاسخ می‌دهد «با فرستادن او به دنبال پشم زرین».

ملامپوس

ملامپوس [به معنی مرد پاسیاه پسرِ **آمی تائون**] و پسر عموی ژازون زمانی که بلوطی فرو می‌افتد بچه مارهائی را که در تنه بلوط لانه دارند نجات می‌دهد و مارها به عنوان حق‌شناسی گوش‌های او را با زبان تطهیر و ملامپوس از آن پس با زبان پرندگان، خزندگان و حیوانات آشنا می‌شود. ملامپوس که در جستجوی عروسی برای برادر خویش **بیاس** Bias است دختر **نلئوس** Nelevs را به عنوان عروس انتخاب می‌کند و شیربهای این عروس از جانب نلئوس گلهٔ گاو **فیلاکوس** Phylacus است. این گله توسط سگی تندخو که هیچ کس را یارای نزدیک شدن بدو نیست پاسداری می‌شود. ملامپوس در جستجوی گلهٔ گاو به **فیلاسه** می‌رود و با رسیدن به فیلاسه گرفتار و یک سال زندانی می‌شود. شبی در زندان از کرم‌هائی که تیر سقف زندان را می‌خورند می‌شنود که سقف زندان فردا شب خراب می‌شود و از فیلاکوس می‌خواهد که زندان او را عوض کنند. فیلاکوس با آگاه شدن از قدرت پیشگوئی ملامپوس از او می‌خواهد ناتوانی پسرش **افیلکوس** را درمان کند. [ملامپوسی که با زبان پرندگان آشنا است دو گاو نر را قربانی و تن آن‌ها را به لاشخورها می‌دهد و لاشخورها به هنگام خوردن لاشهٔ گاوها می‌گویند ایفیلکوس زمانی که پدرش مشغول اخته کردن قوچ‌ها بود کارد خون آلود را به دست پسر داد و پسر وحشت‌زده کارد را در بلوط مقدسی فرو کرد و پوست درخت با گذشت زمان کارد را پوشانید.] اکنون زنگ تیغه آن‌کارد و شربتی که از آن فراهم شود با ده روز نوشیدن شربت ناتوانی پسر فیلاکوس را درمان و فیلاکوس به پاداشی این عمل گله‌گاو خود را به ملامپوس می‌بخشد. ملامپوس پسر را درمان و گلهٔ گاو را نزد **نله** یا برادرش **بیاس** می‌برد و بیاس با عروس خود ازدواج می‌کند.

آدمتوس

آدمتوس Admetus پسر عموی **ژازون و آپولون** شبان گلهٔ گاو آدمِت و هم بدین دلیل ماده گاوهای او دوقلو می‌زاییدند. آپولون از زنی میرا به نام **فی‌گیاس** دختر شهریار **لاپییت** صاحب پسری بود که انسان‌های بسیاری را از مرگ نجات داده بود. این پسر **اسکلیپوس** Sclipus خدای طبابت و داستان مادر او همانند داستان **مارپسا** صاحب پورخدایان دوقلو بود. مادر اسکلیپوس به سبب خیانت به آپولو از جانب او به آتش

افکنده می‌شود و پیش از سوخته شدن آپولو فرزند را از بطن مادر بیرون می‌کشد و تربیت او را به **خیرون** Ciron یا کیرون واگذار می‌کند و اسکلیپوس طبابت را از او یاد می‌گیرد. هادس به **زئوس** شکایت می‌برد که کار اسکلیپوس موجب نامیرائی انسان‌ها می‌شود و زئوس اسکلیپوس را با صاعقه می‌کشد و آپولو به انتقام این کار سیکلوپ Cyclop هائی را که صلاح صاعقهٔ زئوس را بدو داده‌اند نابود می‌کند. اما برای فرزند خود نمی‌تواند کاری انجام دهد.

آدمت که با آپولو پیوندی استوار داشت شیدای **السست** Alcest دختر **پلیاس** **شهریار یولکوس** می‌شود. پلیاس گفته است که دختر خود را به کسی می‌دهد که گردونه او به وسیلهٔ یک گراز و یک شیر کشیده می‌شود و آپولون وسیلهٔ این کار را برای آدمت فراهم می‌سازد. آدمت امّا فراموش می‌کند که در مراسم عروسی به آرتمیس قربانی دهد و هم بدین دلیل شب زفاف اتاق عروس را پر از مار می‌یابد. در این روایت آپولون با مست کردن سرنوشت‌ها از آنان می‌خواهد که مرگ آدمت را به تأخیر بیاندازند و وعده می‌دهد که در روز موعود مرگ آدمت به جای او دیگری را به آنان بدهد. در روز مقرر مرگ آدمت هیچ کس جز آلسست همسر او حاضر نمی‌شود بلاگردان آدمت شود. آلسست می‌میرد و به یاری آپولون و توسط **هراکلس** و در روایت دیگر به جهان زندگان باز گردانده می‌شود. در این روایت هراکلس برای بازگردان آلسست با مرگ کشتی می‌گیرد و در روایت دیگر وقتی قلمرو شهریار مقدس دچار خشکسالی می‌شود **پرسفونه** آلسست را به روی زمین باز می‌گرداند و بازگشت السست در این ماجرا تجسم بازگشت طبیعت و بهار است.

ژازون و ارگونات‌ها

در روایت‌هایِ متعدد **آدمت** نیز یکی از **ارگونات‌های** همراه ژازون است: در این روایت به نظر می‌رسد که **بیاس** و **ملاسپوس** را در مرحله نخست برای همراهی با ارگونات‌ها مهارت خاصی نیست. هریک از همراهان **ژازون** Jason **یا جیسون** را در این سفر مهارت خاصی است که در سفر به کار می‌آید و این موتیفی است که در افسانه‌های رومی و سفرهای اکتشافی تکرار می‌شود. داستان مایهٔ این سفر در حقیقت نه یافتن **پشم زرین** که دستیابی به نشانهٔ مشخص شهریاری و رویکرد به مستعمره‌نشین‌هائی است که در آن جا خاکهٔ طلا را از رود می‌گیرند و این ماجرائی است که در اعصار عتیق نیز وجود

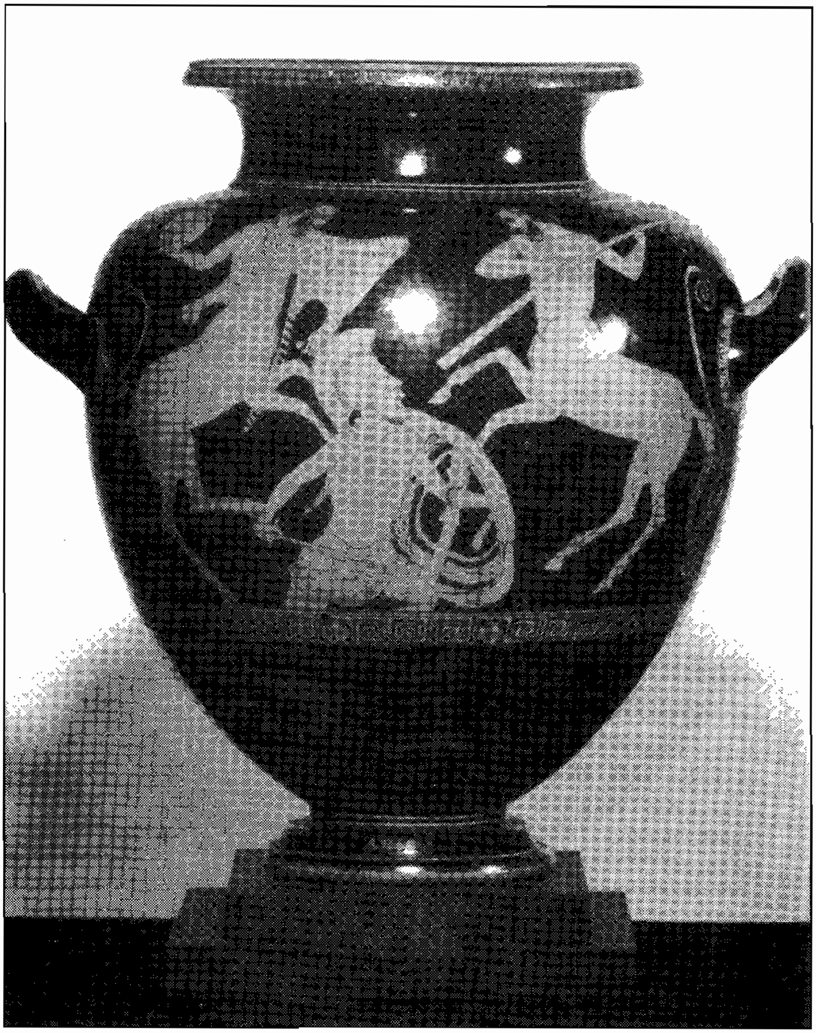
دارد.

ژازون همانند مدعیان جانشینی دیگر به هیأت یک بیگانه و با هیأتی شگفت‌انگیز به دربار **پلیاس** Pelias می‌رسد. ژازون با خود نشانه‌ئی دارد که پیش از این پیشگویان در این باره به پلیاس هشدار داده‌اند. ژازون درگذر از رود یک کفش خود را از دست داده و یک لنگه کفش به پا دارد و چنین هیأتی در واقع هیأت مردم آئوتولی Aeotoli به هنگام جنگیدن در گل و لای است. در این روایت ژازون به هنگام عبور دادن پیرزنی از رود که **هرا** است یک لنگه کفش را از دست داده و هرا همانند موتیف‌های دیگر افسانه‌های پریان به ژازون وعده می‌دهد که به هنگام نیاز او را یاری نماید. ژازون همانند بسیاری از قهرمانان دیگر نزد **قنطوری** به نام **کیرون** تربیت یافته است.

قنطور Centaurها در روایت‌های بسیار وحشی‌هائی بودند که در تپه‌ها **تسالی** مأوا داشتند. اینان موجوداتی نیمه اسب و نیمه انسان، تندخو، باده‌گسار و شهوتران و با ساکنان پیشین تسالی یعنی **لاپیت** Lapithها دشمن بودند. در روایتی **لاپیت**ها فرزندانِ ایکسیون Ixion و ایکسیون پدر **پیرتیوس** Pirithous شهریار لاپیت‌ها و خدا – شهریاری بدوی بود. [در ایلیاد پیرتیوس پسر زئوس است]. ایکسیون به هنگام ازدواج با مادر پیرتیوس به **دیونه** پدر عروس وعدهٔ پرداخت شیربهائی سنگین می‌دهد و بعد از ازدواج به جای پرداخت شیربها دیونه را به چاله‌ئی پر آتش می‌افکند و هم بدین دلیل مورد خشم خدایان قرار می‌گیرد و زئوس سرانجام ایکسیون را تطهیر می‌کند.



۷۸- ژازون در کام مار یا اژدها. این فنجان منقوش اثر نقاش مشهور **دوریس** Doris کهن‌تر از گلدانی است که دارای نقش پشم زرین است و گویای آن است که آتنی‌ها از اوایل سده پنجم متوجه این اسطوره شدند. حالت ژازون در برابر **آتنا** حالتی آیینی است و گویای آن که ژازون در پیوند با مار جویای نقش جادوئی شفادهنده است بدان سان که عمویش **پلیاس** پس از مرگ جوانی را از سر می‌گیرد. برخی از نقش‌های این سفالینه‌ها برگرفته از نمایش‌های کهن و دربردارنده روایت اسطوره است. موزه گرگوار اتروسکو، واتیکان.



۷۹- تدفین **کانه** Caenevs توسط قنطوران. **کانه** در آغاز زنی بود که پوزئیدون بدو مهر می‌ورزید و به خواست کانه او را به مردی روبین تن مبدل کرد. در نبرد با قنطورها یا مرد - اسب‌های اسطوره‌ئی با تنهٔ درخت صنوبر به کانه می‌تازند و او را در زیر خاک مدفون می‌کنند. می‌گویند کانه پس از مرگ دیگربار به هیأت زنی درآمد و به روایتی دیگر به هیأت مرغ غواص به پرواز درآمد. موزه تاریخ هنر بروسلز Brussles.



۸۰- انسان و قنطور یا اسب - مرد. تندیس مفرغی چهار و نیم اینچی (حدود ۱۲ سانتی‌متر) از تندیس‌های کهن یونانی. این تندیس از فدیه‌های نیایشگاهی در سده ششم ق.م است و مکان یافته شدن آن مشخص نیست. برخورد انسان و قنطور در این تندیس شاید نه دوستانه که خصمانه است چراکه در دست انسان شمشیری دیده می‌شود. موزه متروپولیتن، نیویورک.

ایکسیون در برابر عنایت زئوس ناسپاسی و به زن او **هرا** اظهار مهر کرد و به خواست زئوس هرا به هیأت ابری بروی نمایان و ایکسیون بدین ابر نزدیک از او صاحب پسری شد که نخستین **قنطور** بود. ایکسیون پس از این ماجرا به جرم ناسپاسی از جانب زئوس به چرخ مشعلی بسته و در آسمان رها شد و از آن جا که پیش از این از مائده خدایان خورده بود عذاب او جاودانه شد. **کیرون** اما قنطوری فرزانه و او را فرزند **کرونوس** و **فیلیرا** Philyra ی نیمه اسب و نیمه انسان و فراسوی این دو اسطوره گویی مراسمی آیینی نهفته است که طی آن خدا به هیأت اسبی نمایان می‌شود بدان سان که کرونوس به هیأت اسبی بر فیلیرا نمایان و با او آمیخت.

نبرد **لاپیت**‌ها با **قنطوران** از مراسم عروسی **پیرتیوس** آغاز می‌شود، در این مراسم قنطوران پس از مست شدن بر آن می‌شوند که زنان مجلس عروسی را بربایند. در این نبرد **کانه** که توسط پوزئیدون نامیرا و روئین تن شده بود توسط قنطورها در زمین دفن شد و کانه نخستین زنی بود که مورد مهر پوزئیدون قرار گرفت و برای آن که مرد دیگری بدو عاشق نشود تبدیل به مردی روئین تن شد. کانه جز نیزهٔ فرو شده خود در زمین کسی را نیایش نمی‌کرد و این جا نیز همانند اسطوره ایکسیون به نظر می‌رسد که با یکی از مراسم آیینی آغازین سر و کار داریم. کانه و پیریتوس در شمار ارگونات‌ها آمده‌اند، ژازون نیز توسط **کیرون** نامیرا می‌شود و از این روبا قنطورها پیوند دارد.

ارگونات‌ها Argonateها یا سرنشینان کشتی آرگون در طول سفرِ خویش با رویدادهای بسیاری رو به رو می‌شوند و سفر آنان همانند سفرهای دیگر اسطوره‌ئی در بر دارنده حوادث بسیار است. برخی از این روایت‌ها گویای سفری اکتشافی، برخی بیان‌کنندهٔ اجرای مراسم آیینی و برخی در جهت بیان مهارت سرنشینان این کشتی است. نخستین جائی که سرنشینان آرگون بدان جا می‌رسند لمنوس Lemnos و جزیره‌ئی است که در مسیر **داردانل** قرار دارد. در این جزیره سرنشینان آرگون زنانی را می‌بینند که به سبب اهانت به **افرودیت** بدبو و شوهران از آنان گریخته و زنان شوهران خویش را کُشته‌اند. بدین مناسبت هر سال در لمنوس مراسم عزاداری برگزار می‌شد که نُه روز به طول می‌انجامید، در این مراسم همه آتش‌ها خاموش و هیچ کشتی اجازهٔ پهلوگرفتن در ساحل را نداشت و زنان با استفادهٔ از انغوزه و باکراهت خود را بر مردان تحمیل می‌کردند. این مراسم شاید بخشی از کیش باروری بود که با میگساری و شهوترانی به اوج می‌رسید و هنگامی که سرنشینان آرگون بدین جزیره رسیدند زمان اجرای این مراسم بود.

در روایت همانندی دیگر سخن از پسر محبوب **هراکلس** و ربوده شدن او توسط **نمف**‌های دریا و جستجوی بیهوده هراکلس در تپه‌ها و فریاد زدن نام اوست و این مراسمی بود که بعدها نیز هر سال در سرزمینِ **میزی** Mysia تکرار می‌شد. [**هیلاس** Hylas پسر شهریار **در یوپ** بسیار زیبا و هراکلس بعد از شکست دادن پدر او این پسر را ربود و با خود همراه کرد. در سفر هراکلس با کشتیِ آرگون هیلاس برای برداشتن آب به جزیره‌ئی می‌رود و **نمف**‌ها یا پریان دریایی شیدای زیبایی او می‌شوند و با دادن وعده جاودانگی بدو او را اسیر و هیلاس از کشتی جا می‌ماند و هرچه هراکلس او را در تپه‌ها صدا می‌زند صدای او را نمی‌شنود و چنین است که پس از آن هر سال کاهنان **میزی** در آن روز به تپه‌ها می‌روند و سه بار هیلاس را صدا می‌زنند]. سفر هراکلس با کشتی آرگون شاید داستانی فرعی است که در جهت بیان این مراسم آئینی تدوین شده است. در جائی دیگر از این روایت **پولوکس** Polux [پسر **زئوس** و **هلن**] مشت‌زنی است که شهریار وحشیان را که با همه جنجگویان ستیز داشت شکست می‌دهد و این روایت نیز شاید گویای ستیزی آیینی است که توسط یونانیان به روایت سفر آرگونات‌ها افزوده شده است.

در روایتی دیگر از این دست سخن از **زتوس** Zetos (پسر زئوس) و **کالائی** Calaiها پسران بالدار باد شمال و تعقیب **هارپی** Harpy هائی است که **فینئوس** Phineus نابینا را آزار می‌دادند. فینئوس برای سپاسگزاری از سرنشینان آرگون راه **کولخیس** Colchis یا **کُلشید** را به آنان نشان می‌دهد و فینئوس در این اپیزود گوئی نقش خواهرانِ پیرسال اسطورهٔ **پرسه** را بازی می‌کُند. هارپی‌ها در این اپیزود همانند سیرن Sireneها [پریان نیمه زن و نیمه پرنده] تن‌شان نیمه‌ئی زن و نیمه دیگر پرنده و رباینده کالائی‌ها و اشباحی هستند که زندگی را حمل می‌کنند و از سوی دیگر شبیه **گورگون مدوزا** مادر اسب بالدار موسوم به **پگاسه** از پوزئیدون هستند.

در این داستان از سبب نابیناییِ فینئوس به شکل‌های متفاوتی یاد می‌شود: در روایتی اصلی نابینائی او از خشم خورشید یا به این دلیل است که طول عمر را با پذیرش نابینائی پذیرفت. در روایتی علت این نابینائی آن است که راه کولخیس (کلشید) را به **فریکسوس** Phrixus نشان داد. [آتاماس پدر فریکسوس در روایتی بر آن است که به راهنمائی همسر خود فریکسوس را در راه خدایان قربانی کند امّا زئوس قوچ بالداری را که پشم زرین داشت از آسمان برای قربانی کردن نزد آتاماس فرستاد و فریکسوس را به آسمان برد].

این روایت دربردارندهٔ روایتی است که طی آن فریکسوس کسی نیست که پشم زرین را به کولخیس برد. [به روایتی فریکسوس بعد از نزول قوچ زرین از آسمان بر پشت قوچ می‌نشیند و با قوچِ زرین به کلشید یا کولخیس می‌گریزد و در آن جا قوچ را برای زئوس قربانی و پشم او را بر درخت چناری می‌آویزد و این همان پشمی است که سرنشینان ارگون برای دستیابی به آن به کلشید سفر کردند:] در روایت سرنشینان کشتی آرگون فریکسوس کسی است که پشم زرین را باز آورد و فینئوس نیز پاسدارِ خانهٔ نهانِ فرزند خورشید است. این راه توسط خرسنگ‌های لغزان یا غلتان بر یکدیگر پاسداری می‌شد و پاسداری آنان چنان بود که حتی کبوتران و مائده‌ئی را که از این راه برای زئوس می‌بردند نابود کرد.

موتیف کبوتران در این داستان بدان دلیل به کار گرفته شده که گویای چگونه‌گیِ گذر کشتیِ آرگون از این راه باشد. در این کار سرنشینان کشتی چند کبوتر را به جانب خرسنگ‌ها رها می‌کنند و خرسنگ‌ها برای نابود کردن کبوترها به هم می‌آیند و هنگامی که گشوده می‌شوند آرگون به سرعت از این راه می‌گذرد؛ و موتیف کبوتران می‌تواند بیانگر جستجوی آب حیات و چیزی باشد که خدایان را جاودان ساخته و در جائی دیگر این خرسنگ‌ها را کوه‌های یخ شناور دانسته‌اند.

ژازون پس از رسیدن به کُلشید ناچار می‌شود برای یافتن پشم زرین با دختر شهریار کُلشید آشنا شود. مده Medeao دختر جادوگر شهریار کُلشید که به عشق ژازون گرفتار می‌شود او را یاری می‌کند تا نرگاوهای آتش‌زا را به زیر یوغ آورد، اژدهای پاسدار پشم زرین را بِکُشد و دندان او را بکند و جنگاورانی را که از زمین سربر می‌آوردند نابود سازد. مده اژدها یا اژدرماری را که پاسدار درخت محل آویخته شدن پشم زرین بود افسون و خواب می‌کند و ژازون با به دست آوردن پشم زرین بدو وعدهٔ ازدواج می‌دهد و برادر مده یعنی اپسیرتوس Apsyrtus را اسیر و با آرگون از کُلشید می‌گریزد و هنگامی که شهریار کُلشید آرگون را تعقیب می‌کند ژازون، اپسیرتوس را مثله می‌کند و پاره‌های تن او را به دریا می‌افکند که شاید قربانی دادنی برای کیش باروری است و شهریار با جمع کردن پاره‌های تن اپسیرتوس از تعقیب ژازون باز می‌ماند.

داستان این سفر و رخدادهای آن همانند سفرهای پهلوانی دیگر و بسیاری از قسمت‌های آن از جاهای دیگر گردآوری و بر اصل داستان افزوده شده است. آپولون شیر و گرازی را زیر یوغ می‌آورد تا آدمت بتواند دختر پلیاس را عروس خود سازد و

کشت کردن آدمی یا مردان کِشت شده از افسانه‌های تـاریخی **تب گـرفته** شـده است. مسیری که کشتی آرگون از آن باز می‌گردد مسـیری است کـه اطـلاعات جـغرافـیایی را افزایش می‌دهد. یکی از این راه‌هـا رود **فاسیاس** Phasias است کـه از شـرق کُـلشید بـه اقیانوس می‌پیوندد و از آن طریق به جنوب می‌رود و به رود **نیل** می‌رسد و بدین سان راهِ بازگشت از طریق **لیبی** است که از مستعمرات سده هفتم یونان بود. راه دیگر آنان را به شمال می‌برد و از آن جا به غرب و به رود **دانوب** و **پو** و راه‌های کـهن عـنبر یـا کـهربا می‌رساند. سرنشینان آرگون در راه بازگشت با اسطوره‌های زیادی پیوند می‌یابند.

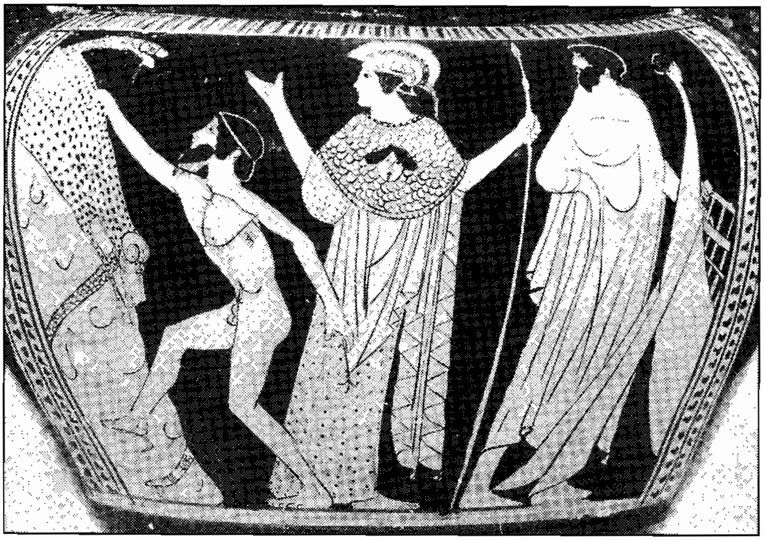
ژازون در بازگشت **پلیاس** را به دیگی از آب جوشان می‌افکند بدان سان که **اینو** Ino با **ملیسرت** Melicerte چنین کرد. پلیاس به مده وعده داده بود که او را جوان سازد هـمان گونه که با این روش ژازون از قوچی پیر بره قوچی برآورد و این دختران پلیاس هستند که اغوا می‌شوند و گناه خونریزی از ژازون دور می‌شود. این شکل از قربانی کردن شهریار – خدا شکلی است که طی آن **زئوس** یا **هرمس** به هیأت قوچی پدیدار می‌شوند که نشانهٔ شهریاری است و با بره زرین گلهٔ **اتره** نیز پیوند دارد.

موتیف جاودان شدن و بازیافت جوانی نشان می‌دهد که هـمان گـونه کـه در مـورد **ملیسرت** قربانی احیاء می‌شود **اسلکیپوس** نـیز در ایـن راه مـوفق مـی‌شود و قـهرمانان بسیاری را زنده می‌کند. جادوی گیاهان داروئی مورد کاربرد مده یادآور گیاه زنده‌گی در اسطوره **گیل‌گمش** در اساطیر خاور نزدیک (← اساطیر خاورنزدیک از همین **مجموعه**) و دیگر اسطوره‌های یونانی است.

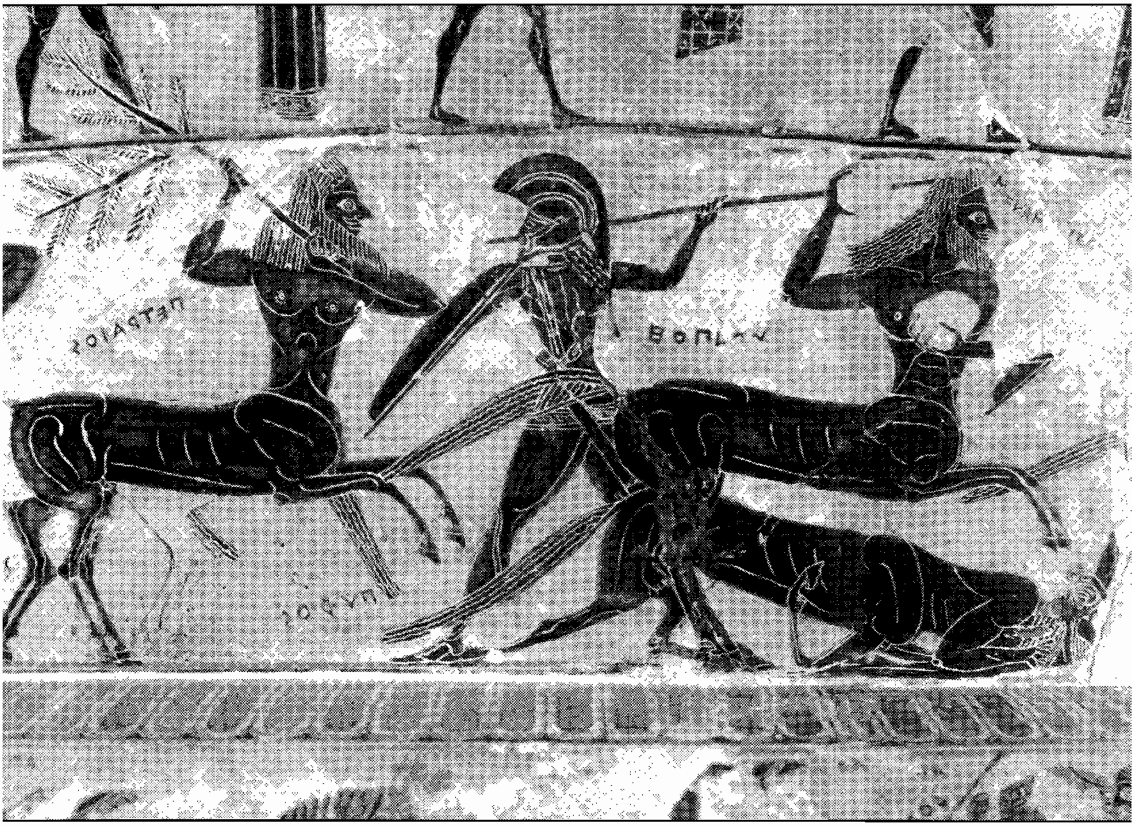
پس از پلیاس پسر او به فرمانروائی دست می‌یابد و چنین است که ژازون و مده به **کورینت** می‌روند و کورینت جائی است که ژازون با دختر شهریار آن جا ازدواج می‌کند. ژازون از این عروسی امّا بهره‌ئی نمی‌یابد چرا که مده با فرستادن جامه [یا زرهی] برای عروس او و پدر او را که به نجات دختر برمی‌خیزد به آتش می‌کشد و فرزندان پدر عروس را نابود و با ارابه‌ئی که توسط مارهای بالدار پرواز می‌کند می‌برد و به آتن مـی‌گریزد و ژازون در فرجام به هنگامی که دکل کشتی آرگون بر او فرود می‌آید در کـورینت کشـته می‌شود.

کورینت بندری کهن و مهّم و مردمان کورینت شاید ژازون را با مناسک آیینی و بومی خویش الفت می‌دهند. در این سرزمین هر سال مراسمی در سوگ بچه‌ها یا هفت پسر و دختری که با موهای کوتاه شده به **کرت** فرستاده می‌شد تا قربانی میناتور یا گـاو مـرد

شوند برپا می‌شد. این مراسم در روایتی هر سال و در روایتی دیگر هر سه سال یا نُه سال یک بار تکرار می‌شد و طی آن هفت پسر و هفت دختر را از آتن برای قربانی شدن به کرت می‌فرستادند. **مده** شاید در آتن خدابانوئی همانند عروس پری یا همانند **تتیس** Thetisها بود که در اساطیر یونان شوهران خود را رها می‌کنند.



۸۱- ژازون در حال به **چنگ** آوردنِ پشم زرین. تنها در سفال‌های یونانی است که داستان ژازون و پوست زرین تکرار می‌شود، نقاش این تصویر **اورچارد** و زمان سفال به حدود ۴۷۰-۴۶۰ پیش از میلاد باز می‌گردد. این نقش شاید از نمایشنامه‌ئی گرفته شده که از **اخیلوس** بود چرا که در سفالینهٔ دیگری نیز تکرار شده و در آن سفال **ساتیری** تحت حمایت دیونیزوس نقش ژازون را به عهده دارد. این سفالینه جنبه‌ئی طنزآمیز دارد و ساتیر در حال برداشتن پشمِ زرین از فراز سرماری است که به درخت پیچیده شده است. در این تصویر رداپوشی که دست او بر قسمت عقبِ کشتی **آرگون** قرار دارد شاید خدایی همانند **فاز** Phase (رود خدای فاز در کلشید) است که ژازون را در فرار خویش از کلشید یاری کرد. بر سر زن شاید شاخهٔ شخنگوی **دودونا** Dodona قرار دارد. دودونا بر دماغه کشتی آرگون نصب شده و راه را به پاروزنان نشان می‌داد. موزهٔ متروپولیتن هنر نیویورک یافته **دیک** ۱۹۳۴.



۸۲- نبرد **لاپیت‌ها و قنطوران** در عروسی **پرتیوس.** این تابلو یکی از هفت کتیبه مشهور **فرانکو** است. در جانب چپ قنطوران **کانه** را با کوبیدن تنهٔ درخت بر سر او در زمین مدفون می‌کنند. کانه جاودان بود و جز بدین طریق نمی‌توانستند او را از میان بردارند. **قنطورهای** نیمه اسب و نیمه انسان در این تابلو به جای استفاده از وسایل مجلس عروس به درخت و خرسنگ مسلح هستند و نام هر یک از آنان در کنار آنها نوشته شده است. قنطور جانب چپ **پترایوس** به معنی سنگی، قنطورِ مرده و افتاده بر زمین **پیورس** به معنی سرخ و در کنار لاپیت در حال نبرد با قنطوری به نام **هوپلون** به معنی ابزار نقش شده است. موزهٔ باستان‌شناسی فلورانس.



۸۳- این تصویر از نقاشی‌های **کوپنهاگی** از ۴۷۰ ق.م و کنار یک ظرف آب نقش بسته است. در این تصویر **مده** قدرت جادوئی خود را با انداختن قوچی پیر در آب جوش و بر آوردن قوچی جوان از پاتیل به نمایش نهاده است. مده در روایت اسطوره‌ئی قوچ را تکه تکه می‌کند. تصویر جانب راست این تصویر که موی سفیدی دارد را به خطا ژازون دانسته‌اند امّا اونه ژازون که **آزون** Aeson پدر ژازون است آزون جویای جاودانی نبود و خودکشی کرد. اسطوره نگار و شاعر سدهِ پنجم پیش از میلاد **سیمونید** در گفتگوی از ژازون از روایتی نمادین یاد می‌کند که روان‌شناسان نو آن را عشق پیران به بازگشت به جوانی می‌نامند. بریتیش میوزم لندن.



۸۴- **مده و پلیاس.** تصویرهای سیاه نقش گروه نقاشان **لی‌گروس** Leagros ۵۱۰-۵۳۰ پیش از میلاد در رقابت با نقاشانی که با رنگ سرخ بر زمینهٔ سیاه کار می‌کردند. این صحنهٔ سیاه نقش و شلوغ تصویری از صحنه‌ئی است که مده طی آن قدرت خود را در بازگرداندن جوانی با افکندن قوچ پیر تکه تکه شده به پاتیل آب جوشان و برآوردن قوچی جوان از آن به نماشی می‌گذارد و وقتی همین کار را با پلیاس انجام می‌دهد پلیاس می‌میرد. در این تصویر دختر پلیاس در کنار او دیده می‌شود. بریتیش میوزم لندن.

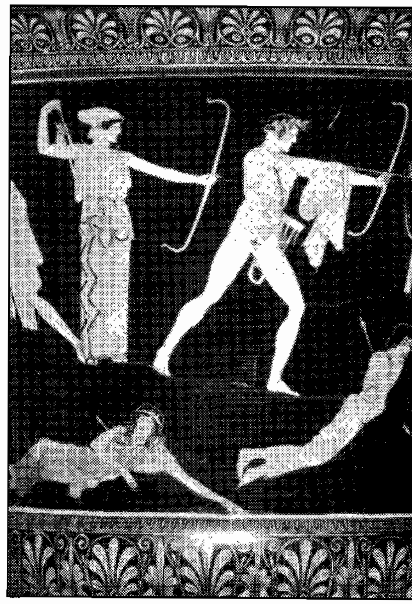
تِب

پس از مرگ **کادموس** دومین داستان روایتِ تِب و دربردارندهٔ روایتِ خدایانِ دوقلو **آمفیون** Amphion و **زتوس** پسر آنتیوپ و زئوس است. آنتیوپ دختر بوم رودِ آسوپوس Asopus و فرزندان او بی‌جانشین و بیرون از شجره‌نامه قهرمانی و این روایت به‌گونه‌ئی با کهن کیشِ تب ارتباط دارند.

تنها بازماندهٔ این تبار یکی از دختران **نیوبه** Niobe [دختر **تانتال** و **زئوس** و زن **آمفیون** پادشاهِ تب] بود. نیوبه که فرزندان بسیار داشت خود را از **لتو** Leto مادر آپولون برتر خواند و لتو نزد آپولون و آرتمیس شکایت برد و آپولون پسران و آرتمیس دختران نیوبه را هلاک کردند و تنها یک پسر و یک دختر از فرزندان او باقی ماندند. نیوبه اندوهگین نزد تانتال پدر خود بازگشت و خدایان او را تبدیل به سنگ کردند، سنگی که از چشمان او اشک می‌ریخت و چشمه‌ئی جاری بود. بعدها از داستانی یاد می‌شود که در آن نیوبه دختر تانتال در **لیدی** تبدیل به کوهی به نام **سی‌پل** می‌شود. این داستان امّا در حقیقت مربوط به‌کیشِ مردمان تِب و تا حدی شبیه‌کیش مردمان **کورینت** و سوگواری بر فرزندان **مده** است. سنگ گویای کاربرد چرخهٔ سنگ در داستان‌های مختلف و یادآور داستان **دوکالیون** Deucalion است که بعد از توفان مردمانی از سنگ ساخت. سنگ گریان شاید به‌گونه‌ئی با جادوی آب و پیدائی چشمه‌ها پیوند دارد.

یکی از دختران بازماندهٔ نیوبه بعدها با برادر **نلیوس پلیاس** Neleuspelias ازدواج کرد او مادر **نستور** Nestor دراز عمری بود که سال‌های از دست شدهٔ فرزندان مادر را زندگی کرد. می‌گویند **آنتیوپ** Antiope دختر **نیکته** Nycteus از مردم **اورخومن** Orchomenus پس از آن که زئوس به هیأت **ساتیری** با او درآمیخت باردار و به سبب خشم پدر از دیار خود به **سی‌سیون** Sisyon پناه برد و **اپوپه** Epope شهریار **سی‌سیون** با او ازدواج کرد. **اپوپه** توسط عموی آنتیوپ یعنی **لیکوس** Lycus کشته شد و لیکوس مقر فرمانروائی او را تصرف کرد. لیکوس، آنتیوپ را به تب برد و در راه تب آنتیوپ دو فرزند زایید و لیکوس نگهداری آنان را به چوپانی وانهاد. آنتیوپ در راه موردِ بی‌مهریِ عمو و زن عموی خود

دیرسه Dirce قرار گرفت. لیکوس، آنتیوپ را در تِب زندانی و به پیشنهاد دیرسه بر آن شد که با بستن آنتیوپ به شاخ‌های نرگاو **سیترون** Cittaeron آنتیوپ را نابود کند. در زندان امّا به ناگاه زنجیر دست‌های آنتیوپ گشوده شد و آنتیوپ به فرزندان خود پناه برد و **زتوس** و **آمفیون** فرزندان **آنتیوپ** دیرسه را کشتند و او را به چشمه‌ئی افکندند که بعدها همین نام را یافت [**دیونیزوس** که از مرگ دیرسه به خشم آمده بود آنتیوپ را دچارِ جنون و آوارهٔ سراسر یونان کرد و **فوکوس** Phocos آنتیوپ را درمان و با او ازدواج کرد].



۸۵- کیفر **نیوبه**. این شاهکار هنر کلاسیک بازمانده از ۴۶۰ پیش از میلاد و کیفر دهنده‌گانِ نیوبه در این تصور **آپولو** و **آرتمیس**. نیو به مدعی برتری بر **لتو** مادر آپولون و هم بدین دلیل آپولو و آرتمیس همه فرزندان او جز یک پسر و دختر را کشتند.

این داستان‌های پیچیده از ابداعات تراژدی‌های سده پنجم پیش از میلاد آتنی‌هائی است که دسیسه‌های خویش را در قالب اسطوره بیان می‌کردند و عناصری از این روایت‌ها را بر داستان‌های خویش می‌افزودند. سه ساختار پیچیده اساطیر یونانی در این داستان‌ها به خوبی پدیدار است: اسطورهٔ ساده‌ئی که گویای منسکی آیینی است، عناصری از اسطوره که با مهارت و استادی ادیبانه به عناصر دیگر مناسک آیینی افزوده می‌شود، و شجره‌نامه‌ئی که با موضوع اسطوره‌های مختلف پیوند می‌یابد.

چهرهٔ آمفیون و زتوس در آثار ادبی یونان شناخته شده‌تر از چهره اسطوره‌ئی آنان است. [**آمفیون** برادر دوقلوی زتوس و هر دو را چوپانی پرورش می‌دهد. **زتوس** به کارهای سخت دستی مانند کشاورزی و گله‌داری و کشتی‌گیری علاقه‌مند و **آمفیون** به

موسیقی و نواختن چنگ علامند و برادر را برای کارهایش تحقیر می‌کرد]. آمفیون پیش‌تر مورد اقبال شاعران و در روایتی با چنگ خود برادر را افسون و و ارابه حمل سنگ‌هائی می‌سازد که حصاری از سنگ را برای تِب فراهم می‌آورند. **دیونیزوس** مادر آمفیون و زتوس را به خاطر مرگ **دیرسه** دیوانه و او را به فوسیس می‌فرستد و در آن جا فوکوس او را درمان و با وی ازدواج می‌کند و پس از مرگ در آن جا مدفون می‌شود. آرامگاه زتوس و آمفیون در تِب و هر بهار مردم فوسیس بخشی از خاک آنان را می‌بردند و بر گور آنتیوپ می‌پاشند تا اجساد آنان نتوانند تب و فوسیس را آسیبی برسانند. پشت این ماجرا اشارتی به کیش باروری است که بعدها بر داستان مادر و فرزندان افزوده شده است.



۸۶- کهن‌ترین تصویر **ادیپ** یا ادیپوس **Oedipus** و **اسفنکس**. ادیب به هیأت مردی مسافر و ریشدار و اسفنکس **Sphinx** به هیأت یادمانی تاریخی نشان داده شده و صحنه گویای آرامگاهی است که در آن مسافری به پیش‌بینی زندگی آینده نشسته است. موزه واتیکان.



۸۷- **ادیپ** در حال کشتن **اسفنکس**. این تصویر از اواخر سده پنجم و از هنرمندی است که **مدیاس** نام داشت. اسفنکس در برابر ادیپ کوژ کرده و ادیپ با نیزه بدو حمله کرده و کنار ستون آپولون دیده می‌شود. بریتیش میوزم، لندن.

اُدیپوس

لابداکوس Labdacos پدر **لایوس** Laios و لایوس پدر ادیپ و بدین سان ادیپ Oedipus از دودمـــان بـــزرگ **لابـــداکـــید** Lavdacid در شـــهر **تِب** بـــود. لابـــداکـــوس پســـر **پولیدوروس** Polydoros و نوهٔ **کادموس** که از جانب مادر خود **نیکته** Nyctee نوهٔ **کتونیوس** Chthonios به شمار می‌آمد؛ و کتونیوس از کسانی بود که از دندان‌های اژدهـای مـقتولِ کشت شده توسط کادموس هستی یافته و به شکلی تصنعی با دودمان کادموس پیوند می‌یافت. در اساطیر **تِب** توراثِ خط زنانه روشن‌تر از دیگر رویدادها و این ویژگی متأثر از قدمت اساطیر تِب است. لابداکوس را اسطورهٔ چندانی نیست و در روایتی به سبب مخالفت با آیین دیونیزوس به وسیله **باکانت** کشته می‌شود. **لایوس** پدر **اودیپ** به **الیس** Elis تبعید می‌شود و در آن جا شیدای پسرِ **پلوپس** Pelops می‌شود و او را می‌رباید و برای نخستین بار **هم‌جنس‌گرائی** را به هنگام آموزش ارابه‌رانی به پسر پلوس مطرح می‌سازد. نفرین پلوپس خاستگاه سرنوشت تلخ دودمان لابداکوس است. رفتار لایوس در نقش جانشینِ غاصب چنان است که به هنگام ارابه‌رانی و در راه معبد توسط پسر خود اودیپ کشته می‌شود.

پیش از این پیشگوی معبد دلف به **لایوس** گفته بود که به دست پسر خود کشته [و پسر با مادر خود ازدواج می‌کند] و هم بدین دلیل لایوس قوزک‌های پای پسر را به یکدیگر میخکوب و پسر را در **سیترون** Cithaeron بر سر راه می‌گذارد. چوپانی کودک را می‌یابد و از آن جا که **پولیبوس** Polybus شهریارِ **کورینت** را فرزندی نیست اودیپ را به فرزندی می‌پذیرد و به سبب تورم پای کودک او را ادیپوس (پاگُنده) می‌نامد. به روایتی هنگامی که ادیپ به جوانی رسید مستی به طعنه او را فرزند خواندهٔ پولیبوس نامید و برای آگاهی از درستی این حرف ادیپ نزد پیشگوی معبد دلف رفت و پیشگو تکرار کرد که «پدر خود را می‌کشد و با مادر خود ازدواج می‌کند.» ادیپ در گریز از پدرکشی به جای بازگشت به کورینت عازم تِب شد. ادیپ در راه به ارابه رانی پیر برخورد که به ادیپ توهین کرد و هم بدین دلیل ادیپ پیرمرد را کشت. اولیس هنگامی وارد تِب شد که اسفنکس (ابوالهول) برای یافتن جانشین **لایوس**، که به تصور مردم در راه به دست رهزنان کشته شده بود، معماهائی را می‌پرسید و هرکس بدین معماها پاسخ می‌داد شهریار تِب مـی‌شد. اُدیپ معماها را پاسخ داد و شهریار تِب شد و با مـادر خـود **ژوکـاست** Jicasta ازدواج کـرد و حاصل این ازدواج دو پسر و دو دختر شد.

بدین سان اسطورهٔ ادیپ به شکلی تنظیم می‌شود که داستان مایهٔ آن پدرکشی و **زنای با محارم** و ماجرائی است که در روایت‌های دیگر این اسطوره ازآن نشانی نیست. اُدیپ بیگانه‌ئی است که اسفنکس را با پاسخ دادن به‌معماهای او شکست می‌دهد و برای ازدواج با ملکه (یا دخترِ شهریار) برگزیده می‌شود و در نتیجه به شهریاری دست می‌یابد، و در داستان دیگر اُدیپ گزیده خدا نوهٔ پسری یا دختری خدا وکسی است که به شهریاری تِب می‌نشیند. ترکیب این دو داستان است که وحشت **پدرکُشی** را پدید می‌آورد و از زنای با مادر در روایت‌های دیگر داستانِ اودیپ نشانی نیست و پدرکش با نوهٔ خدا بودن وی نمادین و پدر یا عموکسی است که به تصادف کشته می‌شود.

در روایت پیشین وقتی اُدیپ درمی‌یابد که پدر را کُشته و با مادر خود ازدواج کرده ژوکاست خود را می‌کشد و اُدیپ خود را کور می‌کند و پس از این ماجرا برادر زنِ ادیپ که چهره برجستهٔ **جوامع مادر تبار** است به سلطنت **تب** می‌رسد. در این ماجرا وقتی **اتئوکل** Eteocles و **پولی‌نیس** Polynices، پسران اُدیپ، از این داستان آگاه می‌شوند پدر را از تِب می‌رانند و ادیپ فرزندان را نفرین و به آتن می‌رود و هم در آن جا می‌میرد و تن او را دفن می‌کنند. [پس از این اتئوکل و پولی‌نیس پیمان می‌بندند که هر یک برای یک سال بر تِب فرمان برانند و پس از یک سال جای خود را با یکدیگر عوض کنند و اتئوکل پس از یک سال شهریاری از وانهادن سلطنت به برادر سرباز می‌زند]. اتئوکل برادرِ را به آرگوس Argos تبعید می‌کند و در آن جا **پولی نیس** با دخترِ **ادراستوس** Adrastus شهریارِ آرگوس ازدواج می‌کند. پیشگوئی به آدراستوس گفته است که دخترش همسر شیر و گرازی خواهد شد و آدراستوس پسر اُدیپ را به هیأت شیری می‌بیند و دختر خود را بدو می‌دهد [و نام این دختر **اژیا** و دخترِ بزرگ ادراستوس است.]

هفت قهرمان علیه تِب

اکنون شایسته است که به داستان حماسی وتهورآمیز و بومی دیگری از عصر قهرمانان بپردازیم، داستان دو تهاجمِ علیه تِب از جانبِ هفت تن از پهلوانان کهن و پسران آنان. چنین می‌نماید که این داستان بازتابِ رقابت سیاسیِ میان **آرگوس و تِب** است. **هزیود** می‌گوید این هفت قهرمان در تصاحبِ گلهٔ ادیپ کشته شدند و بدین روایت نخستین یورش به هنگام فرمانروائی ادیپ اتفاق می‌افتد و موجب مرگ قهرمانان و اُدیپ و کارساز شدنِ نفرینِ مادر اودیپ می‌شود.

یورشِ به تِب با علاقه یک مدعی و بومزاد تِب آغاز می‌شود و در روایتی دیگر این ماجرا با شکار **گراز کالیدون** پیوند می‌یابد. **تیده** Tydeus پسرِ **اونه** Oenevs پس از کشتن چند تن از خویشاوندانِ تیده با دخترِ دیگرِ **آدراست** ازدواج و آدراست بدین دلیل او را به دامادی می‌پذیرد که به هیأت گراز بر او پدیدار می‌شود.

پارتنوپه Parthenopaeus پسر **آتلانت** از **آرکادی** به مهاجمان تِب می‌پیوندد و آرامگاه اوکلس Oecles پدر **آمفیارائوس** Amphiaraus پیشگوی ناراضی **در آرکادی** Arcadia قرار داشت. آمفیارائوس از شرکت در این نبرد ناراضی و نتیجهٔ نبرد را شکست دیده بود. زنِ آمفیارائوس به نام **اری فیل** Eriphyle که مفتونِ گردن‌بند هارمونی، هدیهٔ **پولی‌نیس** شده بود همسر را [به خواست برادر خود آدراست] به جنگ ترغیب کرد و آمفیارائوس با آن که می‌دانست در این نبرد کشته می‌شود شرکت در جنگ را پذیرفت. شاید آمفیارائوس پای‌بندِ قانونی بود که در **جامعهٔ مادرتبار** رواج داشت و ناچار بود از برادرزن خود آدراست پیروی کند.

هفت فرمانده در تهاجم خود به سوی تب بازی‌های **ایسمیدی** Sthmian را به افتخار **اوفلتس** Opheltes که از جانب آنان **ارکه‌مروس** Archemoros [آغاز سرنوشت نام گرفت] بنیاد نهادند. اوفلتس پسرِ شهریار **کورینت** بود و هنگامی که دایهٔ او به هنگام کمبود آب در راه چشمه‌ئی را به سپاهیان هفت فرماندن نشان داد توسط اژدهای پاسدار چشمه بلعیده شد. نام اوفلتس گویای آن است که او خود یک مار بود، اوفلتس به معنی فرمانروای مرگ و این ماجرا گویای یک کیش بومی است. بازی‌های ایسمیدی یادآور انسانی مرده و انتخاب جانشین اوفلتس در این بازی نیز با نیرنگ همراه است.

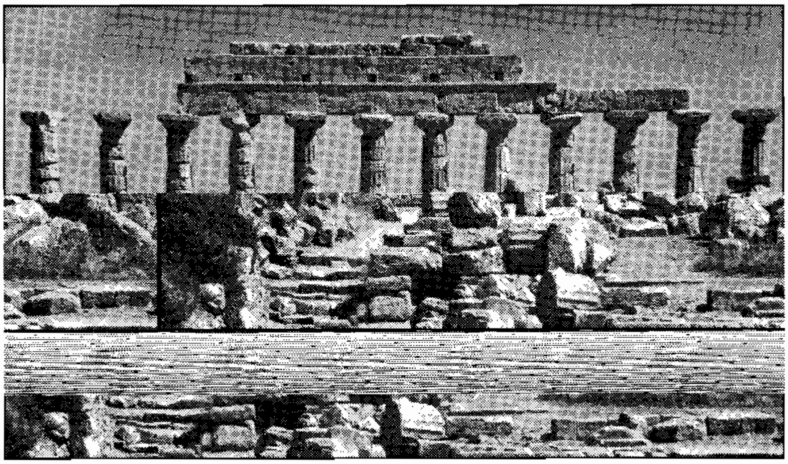
آمفیارائوس به هنگام نبرد در شکافی که زئوس با آذرخش بر سر راه او پدید می‌آورد ناپدید می‌شود و این هنگامی است که آمفیارائوس پس از شکست از جنگ به هنگام عبور دچار چنین سرنوشتی می‌شود و پیشگوئی او تحقق می‌یابد. در سدهٔ پنجم پیش از میلاد این کیش از جانب مردمان **تِب** به شهر مرزی **اُروپوس** Oropus منتقل می‌شود و اروپوس جائی است که آتنی‌ها برای در تملک گرفتن گور قهرمان پیشگوئی آمفیارائوس بر سر آن می‌جنگند.

هفت فرمانده شرکت کننده در تهاجم به تِب، جز آدراست که با **اسب** جادوئی خود **آریون** Arion از مهلکه گریخت، کشته شدند. **تیده** به تنهائی و توسط آدراست به نبرد علیه تب خوانده شده بود. تیده بر همه قهرمانان در مسابقهٔ ورزشی غلبه و بعد همه را

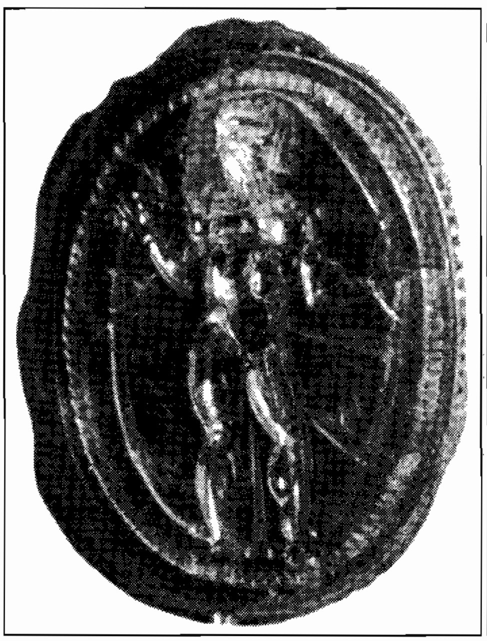
سر برید و تنها یکی از پنجاه مرد شرکت کننده که در راه بازگشت پنهان شد از این **مهلکه** رهائی یافت. در یورشِ هفت فرمانده به تِب مردم تب تهاجم را دفع و با قربانی کردنِ پسر شهریار **کرئون** شهر را نجات می‌دهند. تیده از جانب **ملانیپوس** Melanippus زخم مهلکی برمی‌دارد و او نیز کشته می‌شود. پیش از این **آتنا**، تیده را رویین‌تن و جاودان امّا تیده پیش از مردن با خوردن مغز رقیب خود آتنا را خشمگین کرده و این **آدمخواری** کاری است آیینی که در جهت دستیابی به جاودانه‌گی انجام می‌شد.

پولی‌نیس، پسرِ اودیپ، با برادر خود **اتئوکل** کنارِ یکی از هفت دروازه تب جنگید و هر دو چون نفرین ادیپ را در پی داشتند در این نبرد کشته شدند و لاشهٔ پولی‌نیس به دستور **کرئون** تدفین ناشده ماند. **آنتی‌گون** Antigone، دختر اودیپ، فرمان کرئون را نادیده گرفت چرا که برادر خود، پولی‌نیس، را بیش از شوهر خود دوست می‌داشت و هم بدین دلیل آنتی‌گون به دستور همسرش کرئون در غاری زندانی و پسر کرئون نیز همراه آنتی‌گون در این غار ماند و مرد.

پیروزی مردمِ تب چیزی است که یونانیان آن را پیروزی کادموس می‌نامند چرا که همانند پیروزی **پیریک** Pyrrhic یا پیروزی است که با تلاش بیسار و به سختی فراهم آمد. ده سال بعد جانشینان و فرزندان هفت فرمانده همراه **ترساندر** Thersander پسر پولی‌نیس تب را فتح کردند. این بار **الکمئون** Alcmaeon پسر **آمفیارائوس** پیروزی را پیشگوئی کرده بود. این نبرد به فرماندهی الکمئون در خندق **گلیاس** Gliasas اتفاق افتاد و این جائی است که آرامگاه الکمئون در آن جا قرار دارد. پس از این ماجرا **تیرزیاس** Tirsias پیشگو جنگجویان را نصیحت کرد از تِب بیرون بروند و جنگجویان تِب را رها و به **قبیلهٔ ایلیری** پیوستند؛ جائی که **کادموس** و **هارمونی** Harmonia پیش از این بدان جا رفته بودند.



۸۸- **معبد سیلیس در اکروپولیس** بر ساحلِ دریا و در جانب غربی بندر از سده ششم بیش از میلاد جانب شمالی این معبد در دوره پیش از این بازسازی شده است. این معبد در دوره مسیحیان فرو ریخت و این زمانی بود که **سیلن** ویران و دهکده‌ئی ویران شده بود. تصویر از قسمت داخلی معبد گرفته شده. معبد سیلین در قسمت راست این تصویر قرار داشت و چهارگوش افریزی که در این تصویر دیده می‌شود نمای پیشین بنا است.





۸۹ و ۹۰- جواهرات باستانی **اتروسکایی** بازمانده از سدهٔ پنجم و ششم پیش از میلاد و از گونه‌هائی است که غالباً نقش پهلوانان و مردان اسطوره‌ئی بر آنها تصویر می‌شد. تصویر جانب چپ تصویر **ایکسیون** پادشاه تسالی بر چرخ مشعل کیفرگاه خویش که به تناسب جواهر به شکل بیضی درآمده و نام او بر آن کنده شده است. در روایت‌های اسطوره‌ئی ایکسیون کمابیش همانند **پرومته** است. تصویر جانب راست **سیزیف** در حال حمل سنگ و کیفر جاوادانهٔ خویش به بالای تپه است.

در اُدیسه و تراژدی‌های یونانی، **تیرزیاس**، **بکی** Bachae و **آنتی‌گون** پیشگویانی نامدار و مشهوراند. تیرزیاس در **اودیسه** از پیشگویان دیگر مشهورتر و در سفر به **هادس** اطلاعاتی را به دست می‌آورد که **سیرسه** در اختیار او می‌گذارد. تیرزیاس پسرِ یک **نمف** و تنها انسانی است که در دیار مردگان دانائی خود را حفظ می‌کند. تیرزیاس بعد از دیدن تن عریان **آتنا** کور و از آن پس پیشگو شد و این داستانی است که شاید از روی داستان **اکتئون** Actaeon رقم زده شده است.

در روایتی دیگر تیرزیاس درکوهستان دومار را در حال جفت‌گیری می‌بیند و آنان را از هم جدا یا مار ماده را می‌کشد و هم بدین دلیل به هیأت زنی درمی‌آید و این کار او موجب پیدائی نبردی بین **زئوس** و **هرا** می‌شود. زئوس از تیرزیاس می‌پرسد در مهرورزی زن و مرد چه کسی بیش‌تر لذت می‌برد و تیرزیاس که تجربه مرد و زن بودن را آزموده است می‌گوید لذت مرد یک دهم زن است. این نظر بخشی از آزرده‌گی جامعه‌ئی پدر تبار ریشه می‌گیرد و در این ماجرا هرا چندان خشمگین می‌شود که به انتقام تیرزیاس را دیگر بار مرد می‌سازد. در روایتی دیگر هفت سال بعد زمانی که تیرزیاس همان مارها را در حال جفت‌گیری می‌بیند دیگربار تبدیل به مرد می‌شود.



۹۱- نقش برجسته تابوتِ و خاکستردان سنگی بازمانده از تمدن رُم. این خاکستردان مرده از سنگ مرمر سپید و کار **کیوزی** Chiusi و بیانگر مرگ **اتئوکل** و **پولی‌نیس** و همراه با موجوداتی بالدار و شاید نماد نفرین **ادیپ** و کمابیش شبیه آثار بیزانس است. درگزارشی کهن بی‌حرمتی این برادران به پدر خویش اودیپ سرنوشتی تلخ را بر آنان جاری می‌سازد. موزه باستان‌شناسی فلورانس.

پس از **تخلیه** تِب از جانب مهاجمان تیرزیاس می‌میرد و مردم تِب دختر او را طبق نذری که کرده بودند به **دلفی** می‌فرستند و این ماجرا شبیه موتیف‌های داستان‌های مردمی و نذر کسی است که به خانه برمی‌گردد. **الکمئون** پس از بازگشت به خانه مادر را به انتقام مرگ پدر می‌کُشد و **فوری‌ها** پس از این جنایت او را دیوانه می‌سازند. تبعید الکمئون به **پزوفیس** و ازدواج او با دختر شهریار پزوفیس در درمان دیوانه‌گی او بی‌اثر و در این ماجرا زمین از باروری باز می‌ماند و سرانجام الکمئون به سرزمینی رانده می‌شود که پیش از آن وجود نداشته و در دهانه رودِ **اکلوس** Achelous پدید آمده است و این ماجرا و پیدائی جزیره‌ئی نو به هنگام تولد آرتمیس نیز دیده می‌شود.

الکمئون خواستار دختر خدای رود **کلیرهو** Callirhoe می‌شود و دختر به شرط هدیه گرفتن گردن‌بندِ هارمونی که الکمئون آن را به **آرسینو** Arsinoe داده بود این ازدواج را می‌پذیرد. الکمئون برای گرفتن گردن بند نزد **آرسینو** می‌رود و آرسینو به بهانهٔ آن که گردن‌بند را وقف معبد دلفی کرده است از این کار سرباز می‌زند و پس از آگاه شدن برادران **آرسینو** از این ماجرا الکمئون به دست آنان کُشته می‌شود. در این ماجرا **کلیرهو** از قاتلان شوهر خویش انتقام می‌گیرد و گردن‌بند هارمونی را به چنگ می‌آورد.

عناصر کهن این داستان از نمایش نامه‌های **سوفوکلس** و **اوری‌پید** گرفته شده و رشد سریع و غول‌آسای کودکانی چون **اتوس** Otus و **افیالتس** Ephialtes و نقش زن‌برادر از جامعه‌ئی مادر تبار یا در خط مادری است. **مادرکُشی** جرم جامعهٔ پدرسالاری است که در آن بی‌وفائی زن را کیفر مرگ است.

دو داستان بزرگ مادرکشی الکمئون و **اورستس** Orestes (اورست) هر یک بر دیگری تأثیر نهاده و همانند داستان‌هائی که در آن‌ها تلاش خدایان بر آن است که سرزمینی را تصاحب کنند و بازتاب جوامع پدرسالار و مادرتبار و مراسم آیینی و آداب و رسوم آن‌ها است.

هراکلس

داستان **هراکلس** Heracles از دیگر داستان‌هائی است که با **تِب** و **آرگوس** پیوند می‌یابد. این ماجرا بدان دلیل است که قهرمانِ **تیرنت** یکی از اعقاب **پرسه** در خط کهتر و از رعایای فرمانروای **میسین** با قهرمانِ **تِب** موسوم به **الکائوس** به معنی نیرومند یگانه شده و افسانه‌های بومی ومردمیِ مرد نیرومند و سیری ناپذیری که توانائی پدر پنجاه پسر شدن را دارا است بر این داستان افزوده شده است.



۹۲- سکهٔ طلایِ سیراکوزی بازمانده از ۳۸۰-۳۹۰ پیش از میلاد. **هراکلس** در حال درآویختن با شیرِ **نمه** Nemea، شیری که بعدها پوست او را تن‌پوش خویش کرد. کلکسیون خصوصی.



۹۳- سکهٔ طلای **کروتون** Croton از حدود ۳۵۰ پیش از میلاد. **هراکلس** در حال کشتی گرفتن با مارهائی که **هرا** به نیت کشتن او فرستاده بود. کلکسیون خصوصی.

آمفیتریون

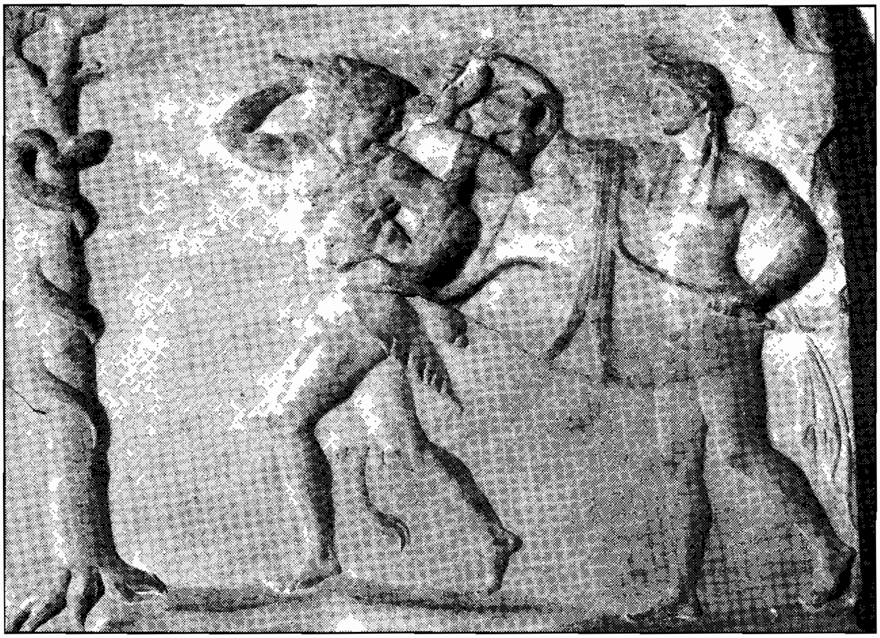
آمفیتریون Amphitryon پدر **هراکلس** در روایتی از **آرگوس** به تِب تبعید می‌شود. **پرسه** نوهٔ **هیپوتوئه** Hippothoe (به معنی مادیانِ بادپا) و هیپوتوئه از جانب پوزئیدون ربوده و باردار و صاحب پسری شد که **پترلائوس** Peterlaus نام داشت. پترلائوس شهریار **قوم تله‌بو** توسط پوزئیدون که روح برونی خود را در یک موی طلائی بر سر پترلائوس می‌نهد جاودان می‌شود. زرین موی بودن وی را از دیگران متمایز و تنها دختر وی از آن تار مو و راز جاودانگی او آگاه بود. در شجره‌نامهٔ خدایان این پسر پوزئیدون **تافیوس** نام دارد.

پسران پترلائوس مدعی فرمانروائی میسین و با **الکتریون** Electryon جنگیدند [و در این نبرد همه پسران الکتریون و پترلائوس کُشته و از این دو خانواده تنها یک تن جان به در برد و الکتریون به انتقامجوئی پرداخت. الکتریون به هنگام غیبت از سرزمین خویش و نبرد با پترلائوس دختر خویش **الکمن** و گله گاوهای خویش را به برادر زن خود آمفیتریون می‌سپارد و او را سوگند می‌دهد که دوشیزه‌گی الکمن را ارج بگذارد. آمفیتریون امّا به هنگام بازگشت در حادثهٔ پرتابِ چوبی به جانب گاوی فراری الکتریون را می‌کشد. آمفیتریون به تِب تبعید می‌شود و با پسرِ **پرسه**، اوریسته Eorysthe می‌جنگد. اوریسته پسر عم آمفیتریون بود.]

کردار **آمفیتریون** در تِب نیز چونان یک مُدعیِ جانشینی است. آمفیتریون نخست تِب را از شر روباهِ غول‌پیکری که به دام نمی‌افتاد نجات می‌دهد. این روباه از جانب **دیونیزوس** به تِب راه یافته و آمفیتریون سگِ غول‌پیکری را که شبیه سگِ پاسدارِ گلهٔ **فیلاکوس** Phylacus است به تعقیب روباه می‌فرستد و از آن جا که این تعقیب را نتیجه‌ئی نیست زئوس آن دو را تبدیل به سنگ می‌کند؛ و این شاید روایت دو سنگ ایستاده‌ئی است که در افسانه‌های مردمی روباه و سگی سنگ شده است.

آمفیتریون دیگربار به نبرد با قوم **تله‌بو** برمی‌خیزد و در این ماجرا الکمن پرهیزکار و مادر تبار از تسلیم دوشیزه‌گی خود و گرفتن انتقام برادران خودداری می‌کند. **کوماتئو** Comaetho دختر پترلائوس در این نبرد عاشق آمفیتریون با کشیدن موی زرین از سرِ پدر خویش که طلسم روئین تن بودن و جاودانگی اوست پدر را می‌کُشد و گفتنی است **کوما** Come به معنی موی است. آمفیتریون در این ماجرا طبق سنت باید با **کوماتئو** ازدواج کند امّا این کار را نمی‌کند و چون قهرمانی پدرسالار **کوماتئو** را به جرم خیانت می‌کُشد و به

الکمن باز می‌گردد. در شبی که آمفیتریون نزد **الکمن** باز می‌گردد زئوس در هیأت آمفیتریون با الکمن هم بستر و از این هم‌بستری هراکلس و از هم‌بستری آمفیتریون با الکمن در همان شب **ایفیکلس** Iphicles از نطفهٔ آمفیتریون شکل می‌گیرد.



۹۴- نبردِ **هراکلس و آپولون** بر سر سه پایه در نقش برجسته‌ئی کهن که احتمالاً از دورهٔ رومیان بازمانده است. در این تصویر هراکلس و آپولون هر دو عریان و هراکلس چماق و نیز یک کمان را با خود دارد. موزه لوور پاریس.

زاده شدنِ هراکلس

هنگامی که **هراکلس** از مادرزاده می‌شد زئوس سوگند خورد فرزندی را که زاده می‌شود فرمانروای **میسین** سازد. هرا که الکمن و فرزند او را دشمن می‌داشت به هنگام زاده شدن هراکلس، **ایلی‌تی** Ilithy فرشتهٔ زایمان را فرو فرستاد تا با نشستن با پایِ بسته در جلوی الکمن (جادوی عامیانه) از زاده شدن هراکلس جلوگیری کند. به روایتی زنِ **استنلوس** Sthenelus فرزند خود اوریسته Eurysthus را قبل از زاده شدن هراکلس هفت ماهه زایید و چنین بود که اوریسته بر طبق سوگند زئوس فرمانروای میسین شد. این روایت از آن جاست که هراکلس به خدمت **اوریسته** درآمد. هراکلس بعد از مرگ اودیپ زاده می‌شود و موقعیت او شاید بازتاب واقعیت سیاسی تابعیت **تیرنس** Tiryns از میسین است.



۹۵- ظرف منقوش گویای روایت مبهم قربانی کردن **الکمن** توسط همسرش آمفیتریون به دلیل وفادار نبودنِ همسر است. در این روایت زئوس باران و توفانی برمی‌انگیزد و الکمن را نجات می‌دهد. این نقاشی از نقاشی‌های نقاشِ جنوب ایتالیا **پیتون** Python و از گونهٔ نقاشی‌های اسطوره‌ئی مکتب سدهٔ چهارم ایتالیا است. در این تصویر آمفیتریون در جانب راست و یاورِ او **آژنور** Agenor (پسر زئوس) در سمت چپ، در بالای تصویر زئوس از آسمان ناظر این صحنه است. ائوس Eos خدابانوی صبح و شام در سمت راست و قسمت بالا و **هیاد** Hyadeها در حال ریختن اب بر آتش و ستارگان باران در حال ریزش باران برای خاموش کردن آتش دیده می‌شوند. این روایت داستان مایهٔ نمایشنامهٔ گم شده‌ئی از **اوری‌پید** و خاستگاه این تصویر همان نمایشنامه است. بریتیش میوزم لندن.

هراکلس پس از مرگ نه در نقش خدا که در مقام قهرمانی بزرگ به **المپ** راه می‌یابد. هراکلس از خردسالی برای سرنوشت خویش آماده شد و به روایتی او را نه فرزند الکمن که فرزند هرا می‌دانند و با آن که در بسیاری از روایت‌ها هرا دشمن هراکلس است امّا نام

او از چنین پیوندی سخن می‌گوید. در روایتی زئوس هرا را خواب می‌کند و **هرمس** و هراکلس را به پستان هرا می‌گذارد؛ هراکلس در این ماجرا پستان هرا را به سختی گاز می‌گیرد و هرا با بیدار شدن او را به سوئی می‌افکند و شیری که از پستان او می‌ریزد **راه شیری یا کهکشان** را پدید می‌آورد و این روایت بعدها در اسطوره **اسکندر** نیز تکرار می‌شود. در روایتی هرا مارهای سهمگین به گهواره ایفیکلس و هراکلس می‌فرستد و در بسیاری از تصویرهای گویای این روایت ایفیکلس را می‌بینم که از ترس به گوشه‌ئی خزیده و هراکلس با مارها گلاویز شده است.

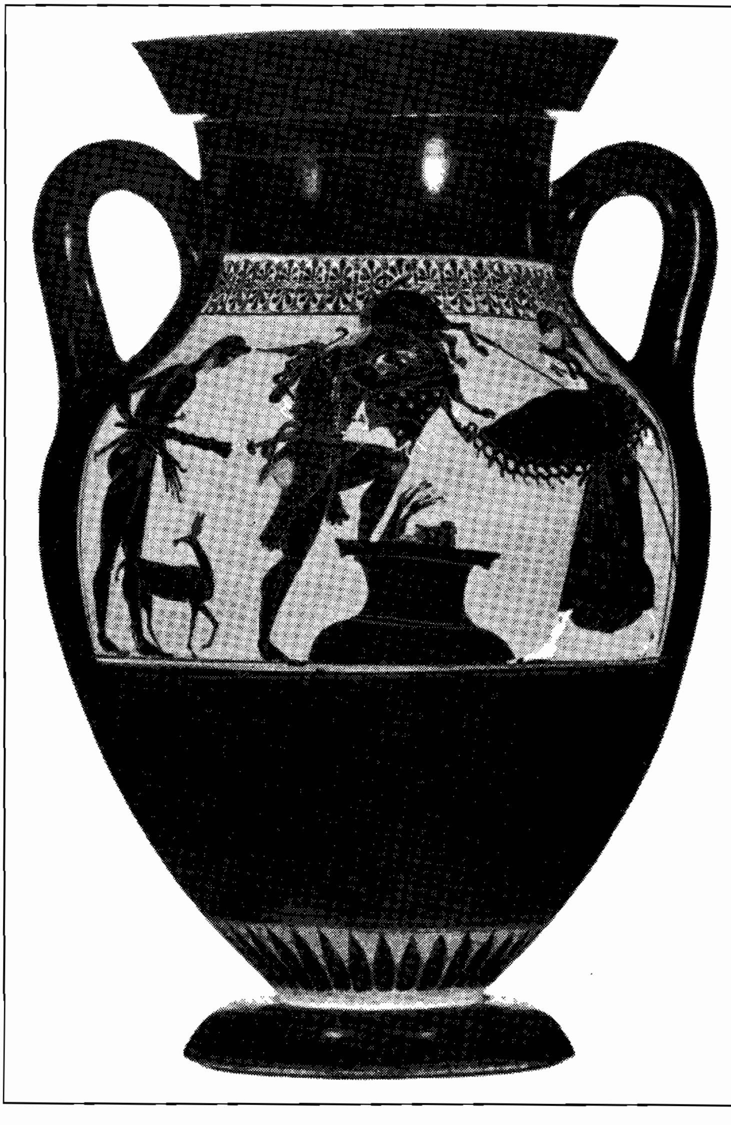
ماجراهای هراکلس

کهن‌ترین ماجراهای پهلوانی هراکلس در **تِب** اتفاق افتاد. می‌گویند: در هیجده‌ساله‌گی شیرِ **ستیرون** را کشت و پوست شیر را تن‌پوش خویش کرد و به شبی از پنجاه دختر **تسپیوس** Thespius در سودای آمیزش با یک دختر صاحب پنجاه پسر شد. به پاداش نجات تِب از پرداخت خراج به شهریار **اورکومن** دختر **کرئون** Creon را به زنی گرفت. هراکلس امّا به خواست **هرا** دیوانه و فرزند خود را کشت و ناچار شد به کفارهٔ گناه خویش به خدمت **اریسته** درآید. بدین سان دیگر بار داستان مایه‌ئی سنتی به کار گرفته می‌شود تا هراکلس را به ارگوس بازگرداند.

الکمن در تِب امّا مقام خدابانوئی می‌یابد و داستان‌هائی شگفت‌انگیز در مورد او پرداخت می‌شود. در داستانی الکمن به سبب خیانت تصوری به همسرش به هنگام جنگ آمفیتریون با قوم **تله بو** از جانب همسر محکوم به نابود شدن در آتش می‌شود. زئوس امّا با نزول بارانی معجزه‌آسا آتش را خاموش و الکمن را نجات می‌دهد. در داستانی دیگر سخن از آن است که **هرمس** به هنگامی که الکمن مرده است او را از تابوت می‌دزدد و سنگی را جانشین او می‌سازد و زئوس او را به جزیرهٔ آمرزیدگان می‌برد و همه اینها اسطوره‌هائی علت شناختی است تا مادر هراکلس را بزرگ و شگفت‌انگیز بنماید.

همهٔ رنج‌ها و ماجراهای هراکلس کاری انفرادی است که هر غول پهلوانی را نابود می‌سازد. هراکلس امّا از همهٔ این کارهای بزرگ پیروز بیرون می‌آید. پنج پیروزی بزرگ او در **پلوپونز** اتفاق می‌افتد: کشتن شیر **نمه** از پا افکندن **اژدهای لِرن** Learnean Hydra، نابود کردن غزال شاخ زرین **سرینی**، تباه کردن گراز **اریمانت** Erymant و کشتن پرندگان

غول‌آسای دریاچهٔ **استمفال** Stymphal و بر همهٔ‌این داستان‌ها روایات دیگری نیز افزوده شده است. **اژدهای لِرن** نُه سر دارد و با نابود شدن هر سر، سری دیگر به جای آن می‌روید. هراکلس این هیولا را به یاری برادرزادهٔ خود **یولائوس** Iolaus از پا درمی‌آورد. در این نبرد **هرا** دستیاری برای اژدها می‌فرستد و این دستیار خرچنگی عظیم است که پای هراکلس راگاز می‌گیرد و هراکلس خرچنگ را زیرِ پای خود خرد می‌کند و یولائوس با مشعلِ افروخته جای سرهای بریده شده را می‌سوزاند.



۹۶- هراکلس و گراز اریمانت. هراکلس در حال تقدیم گراز به **آریسته.** اریسته از ترس تا گردن در خمره‌ئی فرو رفته است. در یک سو **آتنا** دستِ چپِ خود را دراز کرده و در سوی دیگر **یولائوس** گرز به دست ایستاده است. بریتیش میوزم لندن.

هراکلس پس از کشتن اژدها تیرهای خود را با خون زهرآگین اژدها مسموم می‌کند و با همین تیرها است که **قنطورهای** مست را در ماجرای کشتن گراز **اریمانت** نابود و فراری می‌سازد. درکشتار قنطورها به دست هراکلس، **کیرون** که نسبت به هراکلس وفادار است با تیر مجروح و به غار خویش پناه می‌برد و به سبب رنجی که می‌برد نامیرائی خود را با میرائی **پرومته** تعویض واز رنج زندگی رهائی می‌یابد.

برخی از پیروزی‌های بزرگ و فتوحات هراکلس نیز به تنهائی انجام می‌شود، که از آن شمار است غلبه بر نرگاوِ **کرت** و حیوان مقدسی است که **اروپ** را بر دوش حمل می‌کرد. رام کردن مادیان‌های آدم‌خوار **دیومد** Diomede پادشاه **تراس**، اسیر کردن گاوهای **کریون**. هراکلس دیومد را می‌کشد و گوشت او را جلوی مادیان‌های آدم‌خوار می‌افکند و پسر **هرمس** هنگامی که هراکلس مادیان‌ها را نزد او می‌گذارد از جانب مادیان‌ها به سختی مجروح می‌شود.



۹۷- هراکلس و زن و فرزند او در نقاشی برکوزهٔ جای روغن. در این تصویر پسر به جانب پدر دست درازکرده و هراکلس برگُرز خود تکیه زده. این پسر هلیوس Hyllus نام دارد و نیای **دوریون**ها بود. اکسفورد موزه اشمولین.

رنج‌های هراکلس

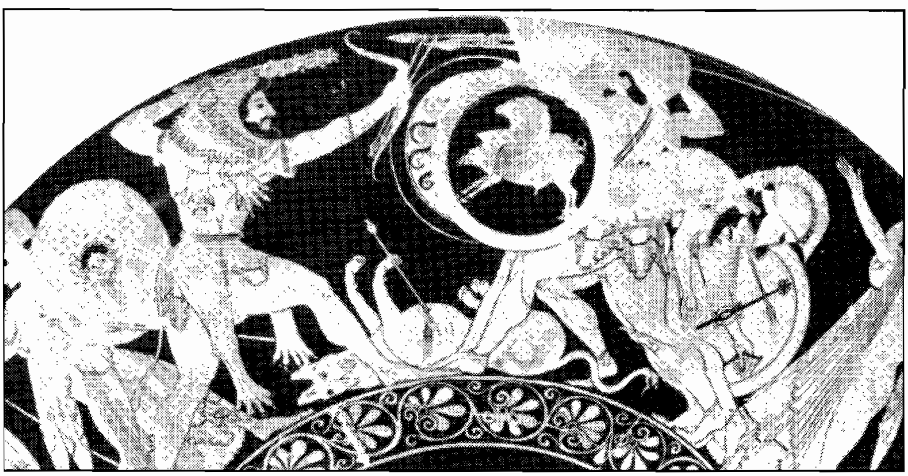
دیگر رنج‌های هراکلس در کارهای بزرگی است که او را به سرزمین‌های دور و حتی آن سوی سرزمین انسان‌ها می‌کشاند. در تمیز کردن اصطبل **اوژیاس** Augeas هراکلس با تغییر مسیر رودِ **الفی** و **پینه** و جاری ساختن آن در اصطبل این کار را به انجام می‌رساند. اوژیانس در روایتی پسر خورشید و کاری که به **هراکلس** وانهاده در مرحلهٔ نخست ناممکن می‌نماید [و بعد از انجام آن اوژیانس به بهانهٔ یاری دیگری به هراکس از دادن یک دهم گاوها و فرمانروائی قسمتی از سرزمین خود بدو سر می‌پیچد و هراکلس را تبعید می‌کند]. در یکی از افسانه‌های پریان حیواناتی که دوست هراکلس بودند او را در این کار یاری می‌کنند و بنابراین تمیز کردن اصطبل اوژیانس و کشتن اژدهای **لرن** را **اوریسته** به بهانهٔ خواستن مُزد از اوژیاس و یاری **یولائوس** بدو در شمار رنج و پیروزی‌های هراکلس به حساب نمی‌آورد. برای آوردن گاوهایِ غولِ سه سر **گریون**، هراکلس برای عبور از دریا با تهدید جامی زرین از خورشید به عاریت می‌گیرد و وقتی اقیانوس او را آزار می‌دهد و نزدیک است که او را غرق کند اقیانوس را نیز تهدید می‌کند. انجام چنین کارهائی در توان خدایان در اسطوره‌های جانشینی و گلهٔ گاو و آن چه به خورشید مربوط می‌شود هر یک در جای مناسب خود قرار نگرفته‌اند.



۹۸- **هراکلس و قنطورها**، شهر آزوس Assos در آسیای کوچک و رو به روی جزیرهٔ لسبوس Lesbos از مراکز فرهنگی است که توسط باستان‌شناسان آمریکائی مورد حفاری قرار گرفت. این معبد مربوط به سده ششم و سر ستون آن دربر دارنده نبرد هراکلس و قنطوران و تعقیب آنان با تیر و کمان است. در روایتی دیگر به هنگام شکارِ گُرازِ **اریمانت** قنطوران مست به هراکلس یورش می‌آورند و در جانب چپ این تصویر جام شراب یادآور آن روایت است. موزهٔ هنرهای زیبا بوستون، هدیهٔ موسسه باستان‌شناسی آمریکا.

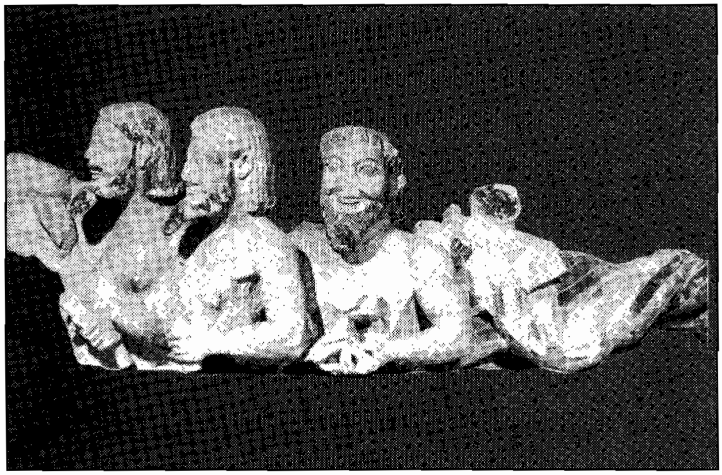


۹۹- نبرد هراکلس و پرندگان **استمفال**. هراکلس از نقش‌های رایج سفال‌های آتنی و این کار به ویژه در سده ششم و به هنگام برپائی حکومت مقتدر اریستوکراسی یونان رواج بسیار داشت. در این کوزه که زمان آن به ۵۶۰ پیش از میلاد باز می‌گردد هراکلس با فلاخن به جنگ پرندگان استمفال برخاسته است. بریتیش میوزم.



۱۰۰- شیوه نقاشی با رنگ سرخ به نقاش اجازه می‌داد تا جزئیات نقش را به تصویر بکشد. این روش در حدود ۵۳۰ پیش از میلاد رایج و این نقاشی از ۵۱۰ پیش از میلاد و دربردارنده تابلوئی امضاء شده بر سطح خارجی یک فنجان و موضوع نقاشی به نبرد هراکلس و آوردن گاوهای **گریون** باز می‌گردد. در این تصویر هراکلس یکی از گاوهای گریون را با تیر و دیگری را با گرز از پای افکنده است. موزه آثار عتیق استاتچه، مونیخ.

۱۰۱- آرایهٔ سه گوشِ بالای درگاه در معماری کلاسیک موسوم به **سنتوری** **Pediment** از معبدی یونانی که احتمالاً بازمانده از ۵۶۰ پیش از میلاد است. سنتوری با تصاویر متعدد تزیین می‌شد. در این سنتوری در یک سوی هراکلس در حال کشتی گرفتن با یک **تیتان** و در سوی دیگر در حال نبرد با سه مار مرد بالدار تصویر شده‌اند. موزه اکروپولیس آتن.





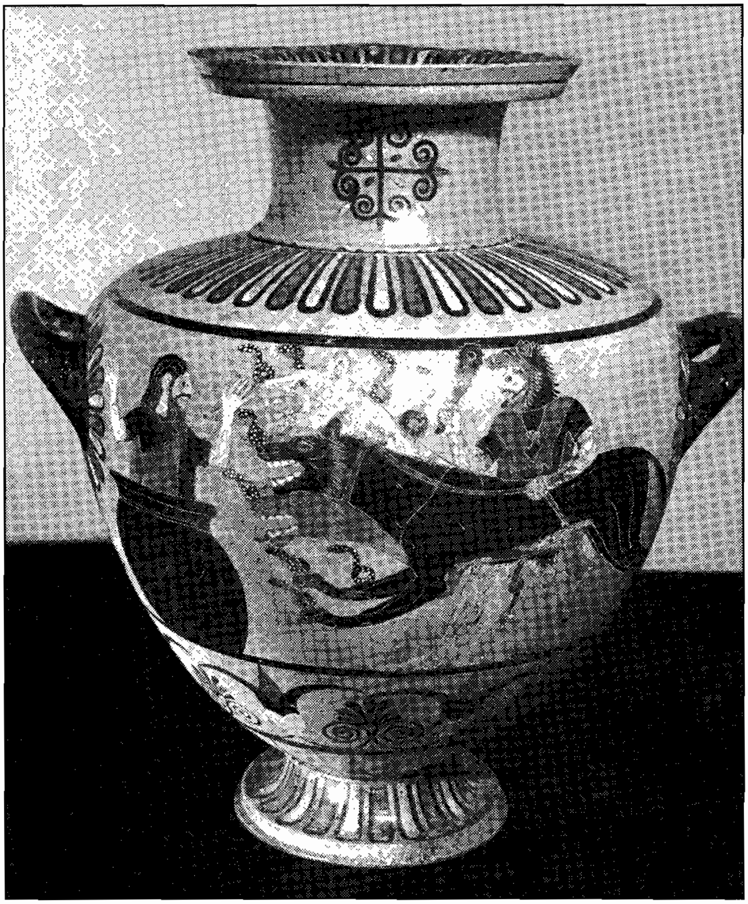
۱۰۲- **هراکلس** گرز به دست در حال ربودنِ سه پایهٔ آپولون. تصاویری از این دست بیش از هر چیز گویای تعالی هنر یونان است.

در ماجرائی دیگر **اوریسته** هراکلس را به آوردن کمربند ملکهٔ **هیپولیته** Hippolyta شهبانوی **آمازون** می‌فرستد و هیپولیته کمربند را به میل خویش به هراکلس می‌دهد. در این روایت زنان آمازون بدون مرد زندگی می‌کنند و سالی یک بار برای بارور شدن مردان همسایه را در سرزمین خویش پذیرا می‌شوند. این زنان فقط دختران خویش را پرورش می‌دادند و پستان راست آنان را می‌بریدند تا مزاحم تیراندازی با کمان و پرتاب نیزه نباشد.

در روایتی به نقل از **آپولودورو**، هراکلس به خدمت **اومفال** Omphale ملکهٔ **لیدی** درمی‌آید و در دربار او، شاید برای گول زدن ارواح خبیث، لباس زنانه می‌پوشد. اپیزود داستان آمازون‌ها شاید روایتی است که در ماجراهای هرکول از روایات اسطوره‌ئی **تزه** Theseus به عاریت گرفته شده است که تزه نیز از قهرمانان مشهور و ماجراهائی همانند هراکلس دارد.

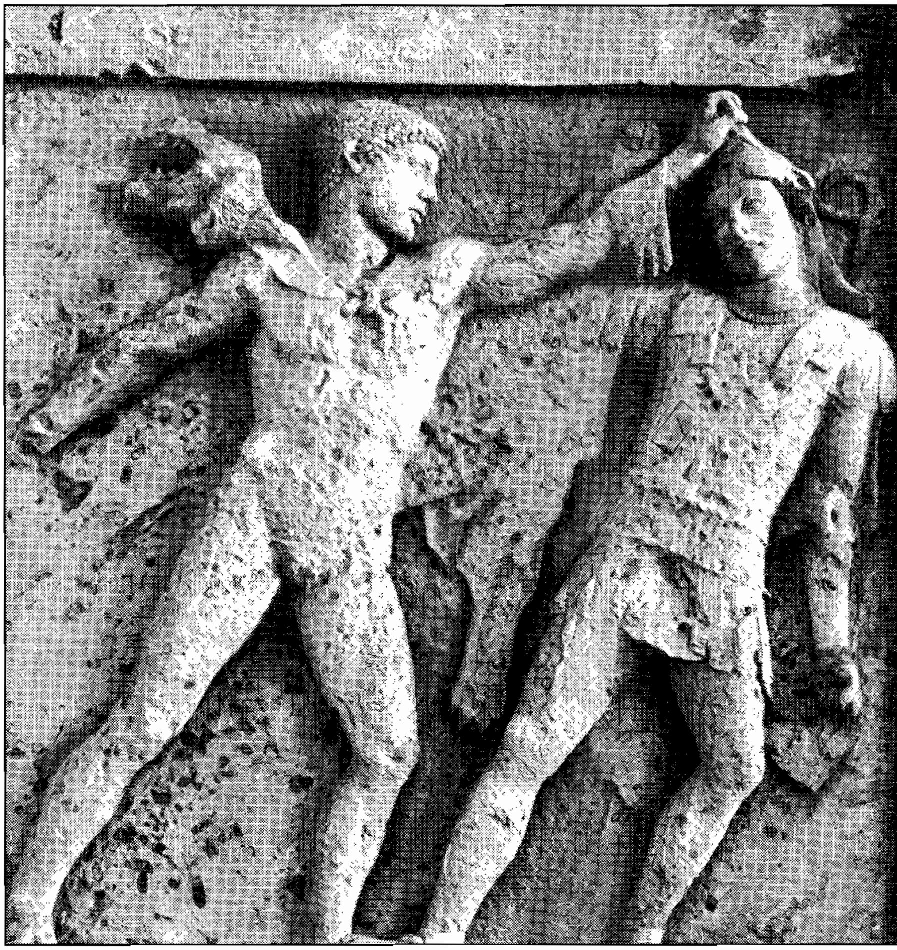
آپولودور در بیان پهلوانی هرکلس از ده ماجرا یاد می‌کند و هربار که حاصل کار را هرکلس به دربار اریسته می‌آورد اریسته از ترس در کوزه‌ئی که تا نیمه در زمین مدفون شده پنهان می‌شود. خوان‌های هراکلس در جمع دوازده خوان ودو خوان از این مجموعه یعنی تمیز کردن اصطبل اوژیاس و کشتن **اژدهای لِرن** مورد پذیرش اوریسته نیست.

اریسته هراکلس را به آوردن سیب‌های زرین باغ **هسپریدها** می‌فرستد و این روایت شبیه جستجوی آب حیات و ماجراهای ترسبار آن است. در روایتی هراکلس به توصیه **پرومته** از **اطلس** Atlas که بار آسمان را بر دوش دارد یاری می‌جوید و اطلس با نهادن بار آسمان بر دوش هراکلس او را در دستیابی به سیب‌های زرین کمک می‌کند و هراکلس پس از گرفتن سیب‌ها با نیرنگی از بر دوش گرفتن این بار سنگین رهایی می‌یابد و این وظیفه را دیگر بار به اطلس واگذار می‌کند. این اسطوره خاستگاه ستون‌های هراکلس و درخت سیبی است که مار از آن پاسداری می‌کند و نشان **دلار** از همین اسطوره گرفته شده است.



۱۰۳- هراکلس سگِ **سربر** را نزد اریسته آورده است. این تصویر طنزآلود نمونه‌ئی از کاربرد رنگ در سفالگری یونان و این نمونه ازگونه‌هائی است که سالم از حفاری به چنگ آمد و شاید متعلق به گوری است که با صاحب آن دفن شده. اریسته از ترس به درون کوزه پناه برده و این موتیف غالباً با ماجرای **گراز اریمانت** در نقاشی ترکیب می‌شوند. در ماجرای صیدِ سگ سربر **آتنا** به یاری هرکول می‌شتابد. سرهای این سگ در این تصویر هر یک به رنگی تصویر شده و نُه مار از تن **سربر** سر برآورده‌اند. موزهٔ لوور پاریس.

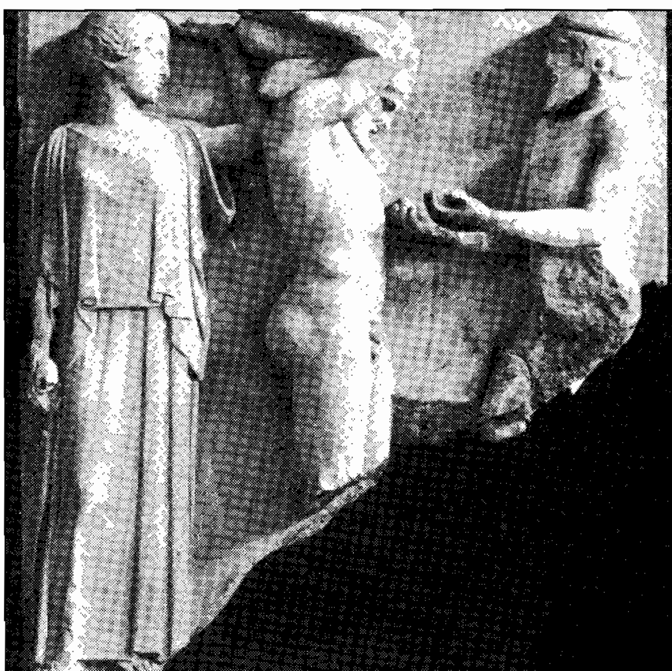
در خوان دیگر هراکلس به **هادس** یا جهان زیرین سفر می‌کند تا سگِ **سربر** Cerberus راکه سه سر او یادآور سه سرِ **گریون** است به خدمت **اریسته** آورد. در اسطوره‌های یونان تنها چند خدا و از آن شمار دیونیزوس به دوزخ یا هادس راه می‌یابند. داستان هراکلس در این خوان داستان‌های فرعی دیگری چون جستجوی آب حیات، مرگ و رستاخیز قهرمان و بازگشت در بهار و بازگرداندن **آلستیس** Alecestes از جهان مردگان را دربر می‌گیرد.



۱۰۴- سومین چهارگوش افریز معبد هرا در سلینوس در بردارنده نقش هراکلس به هنگام کشتن هیپولتیه ملکه آمازون. ملکه آمازون تسلیم و خود کمربند خویش را به هراکلس می‌دهد اما **هرا** دیگر زنان آمازون را به نبرد با هراکلس وا می‌دارد. ابهام‌آمیزی عشق و مرگ موضوع بسیاری از آثار هنری عصر پریکلس است. موزهٔ ملی پالرمو.

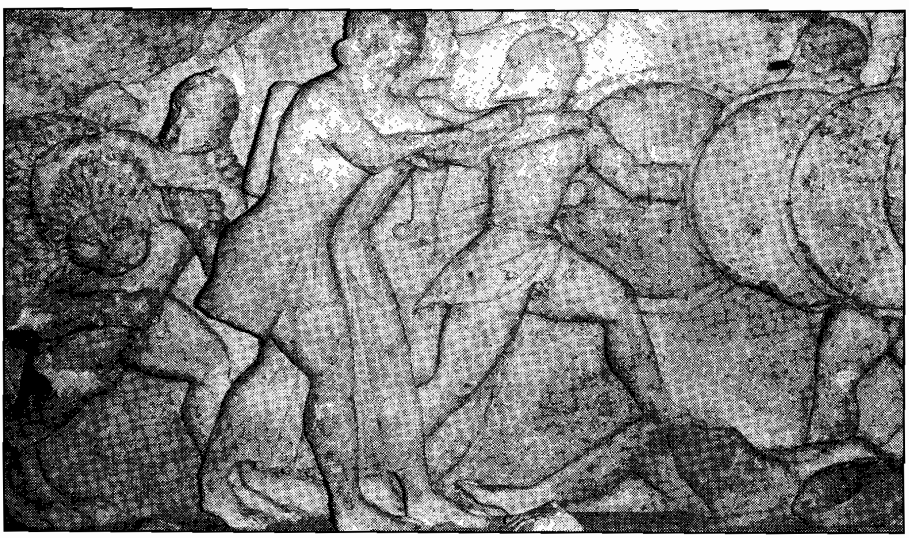


۱۰۵- هراکلس در باغ **هسپریدها** از نقاش پایان سده پنجم آتنی **میدیاس.** هراکلس در این تصویر با گستردن پوست شیر بر تخته سنگی نشسته و به تماشای **لیپارا** Lipara ی آوازه‌خوان مشغول است. در پشت سر هراکلس، یولائوس همراه او دیده می‌شود. نقاشی بر ظرف آب. بریتیش میوزم، لندن



۱۰۶- هراکلس و سیب‌های زرین **هسپرید.** نقش برجسته افریز چهارگوش **معبد زئوس** از اوائل سده پنجم. سفر برای آوردن سیب‌های هسپرید از خوان‌های دوازده‌گانه هراکلس و در این خوان **اطلس** با نهادن بار آسمان بر دوش هراکلس او را در دست یافتن به سیب‌های زرین یاری می‌کند. در پشت سر هراکلس آتنا در نگهداشتن بار آسمان به هرکول کمک می‌کند. موزه باستان‌شناسی المپیا.

بسیاری از داستان‌های هراکلس به داستان‌های جانشینی نزدیک و گویای آن است که افسانه‌های مربوط بدو با افسانه‌های مردمی و افسانه‌های خدایان دیگر آمیخته است. در روایتی هراکلس همسر خود **مگارا** Megara را به دستیار خویش **یولاس** می‌سپارد و بعد از شکست **اریتوس** در تیراندازی به دختر او لوله Lole اظهار عشق می‌کند و اریتوس برخلاف وعده‌ئی که داده است به بهانه آن که ممکن است هراکلس دیگر بار دیوانه و فرزندان خود را بکشد از این کار سرباز می‌زند. هراکلس اریتوس را می‌کشد و به معبد دلفی می‌رود تا خود را تطهیر کند و در آن جا درگیر جنگ با آپولون برای دستیابی به سه پایهٔ آپولون می‌شود. این داستان که در پی داستان پیشین می‌آید گویای آن است که آپولون از مرگ اریتوس خشمگین و این بدان دلیل است که اریتوس نیز چون آپولون یک کماندار و تیرانداز است. به خدمت **اومفال** درآمدن حضور هراکلس در **تروا** را میسر می‌سازد و بدین‌سان این قهرمان با داستان‌های جانشینی پیوند می‌یابد.



۱۰۷- **سیفنوس** Siphnos [جزیره یونانی جنوب غربی دریای اژه] در مجمع‌الجزایر سیکلاد به هنگام فرمانروائی **پولی‌کراتس** Polycrates فرمانروای ساموس در ۵۲۰ پیش از میلاد از غنی‌ترین جزایر و ذخایر طلا و نقره بسیار داشت. ساکنان این جزیره معبد کوچکی برای آپولون برپا کردند که با قدرت یافتن معبد دلفی تحت‌الشعاع آن معبد قرار گرفت و ذخایر آن صرف آرایش معبد دلفی شد. در این نقش برجسته خدابانوان سوار بر ارابه که به داوری پاریس Paris آمده‌اند در نبرد غولان و خدایان درگیر می‌شوند. در این نقش برجسته **آپولون و آرتمیس** با یاوری **آرس** که لباس او همانندِ پوشاک پیاده نظامِ سنگین اسلحه یونانی است به غول‌ها یورش آورده و غول در پای آنان از پا افتاده است و در پشت سر آنان شیریَ غول دیگر را مورد حمله قرار داده است. موزه باستان‌شناسی دهلی.



۱۰۸- **هراکلس** در حال بیرون آوردن سگ **سربر** از جهان زیرین. این تصویر هراکلسِ جوان از آثار سده ششم و نقاش آن **پاسیاس** است. تصویر کلاه‌دار و ریش‌دار تصویر **هرمس** و تن‌پوش هراکلس پوست شیر است. موزه هنرهای زیبا، بوستون ماساچوست از یافته‌های پیرس.

نبرد خدایان و غولان

پس از بازگشت هراکلس از تروا، هراکلس یاور خدایان در نبرد آنان با غول‌هائی آشنا شد که تنها توسط قهرمانی میرا شکست می‌یافتند. بسیاری از این ژتان‌ها یا غول‌ها از زمین و خونِ **اورانوس** زاده شده و با اسطوره جانشینی پیوند داشتند و همانند **اُتوس** Otus و **افیالتس** به عصر گذشته راه می‌یافتند و هراکلس کمابیش بازماندهٔ این قهرمانان بود. در این آثار موتیف‌کهنی که تداوم یافت گیاهی بود که غولان را نامیرا می‌ساخت (و

همانا گیاه زندگی شرق بود): در روایتی زئوس خورشید و ماه را از رفتار و رخشیدن باز می‌دارد تا خود بدین گیاه دست یابد و زمین را از تولید آن بازدارد.

در بسیاری از اسطوره‌های جانشینی تجلی انسان به هیأت خدا ترفندی در راستای اهلیت یافتن برای جانشینی است. در بسیاری از اسطوره‌ها قهرمان در این راستا در نقش خدا پدیدار و برای چنین کاری تنبیه می‌شود. اسطوره‌های بسیاری از خدایان و رفتار آنان نیز در راستای اسطوره‌های جانشینی است. بسیاری از عناصر آیینی با اسطوره پیوند و در برخی از نمودها اسطوره و آیین به هم می‌آمیزند و در همهٔ این نمودها گرایش به بازگشت یک کهن الگو و نمودی باستانی است. چنین است که در برخی از مناطق یونان بسیاری از مراسم آیینی با اسطوره پیوند می‌یابند و ارتباط این اسطوره‌ها با اسطوره‌های جانشینی حرکتی در این راستا است.

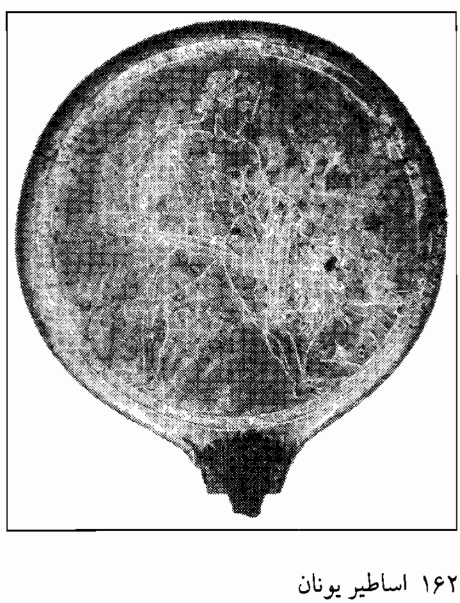
دو تن از غول‌ها اسطوره‌ئی اساطیر یونان رفتاری دارند که در اسطوره‌هایی از این دست به شکلی دیگر تکرار می‌شوند: **آلسونئوس** Alcyoneus (آلیسونه) گلهٔ گاوهای خورشید را می‌دزدد و تلاش **پورفریون** Porphyrion در آن است که به **هرا** دست یابد و هر دو غول در دشت‌های **فلیگرین** Phlegrean با یاری هراکلس در تسالی و بر دامنه المپ شکست می‌یابند. در این میان موقعیت هراکلس مبهم و در **پیلوس** Pylos و جائی که همه تبار **نله** Neleus جز نستور را نابود می‌سازد با خدایان نیز می‌جنگد و در این اسطوره‌ها پای **هادس** پستان راست **هرا** و ران **آرس** Ares را با تیر مجروح می‌سازد. شاید پیلوس در این روایات یکی از مدخل‌های جهانِ زیرین و رفتار هراکلس در این راستا همانندِ غولان دیگر است. مخالفان هراکلس امّا در بسیاری از ماجراهای او غول‌اند و یکی از مشهورترین آنها **آنته** Antee غولی است که با لمس مادر خود زمین نیروی از دست رفته را باز می‌یابد و هراکلس در سفرِ رفتن به دنبال سیب‌ها هسپرید این غول را بر سر دست می‌گیرد و در همان حال خفه می‌کند. در نبردی دو تن از این غول خدایان دوقلوی پسران پوزئیدون تبدیل به غولی دوتن به نام **مولیون** Molione می‌شوند. هراکلس در مصر نیز با شهریار این سرزمین به نبرد برمی‌خیزد و او شهریاری بود که انسان‌ها را قربانی و بر آن بود که هراکلس را نیز قربانی سازد.



۱۰۹- چهارگوش افریز معبدی از اواخر سده ششم در **سلینوس** بـا نـقش بـرجسـته هـراکـلس و دو **سـرکوپ** Cercope. در روایتی بوزینه‌های آزارگر موسوم به سرکوپ کمان **هراکلس** را به هنگامی که بر تخته سنگی خفته است می‌دزدند و هراکلس آنان را دنبال و دستگیر و بر دو سوی چوبی بر شانه می‌آویزد. سرکوپ‌ها با دیدن خالِ سیاهِ روی کتف هراکلس سخن مادر را به یاد می‌آورند که آنان را از کسی که خال سیاهی بر کتف دارد بر حذر داشته بود و با لودگی و دلقک‌بازی خود را از چنگ هراکلس می‌رهانند. پالرمو موزهٔ ناسیونال.



۱۱۰- هراکلس در نبرد با **قنطوری** به نام **نسوس** Nessus در حال ربودن یک زن [(**دژانیر**)] هراکلس نسوس را می‌کشد و با خون او تیرهای خود را زهرآگین می‌کند و سرانجام خود با خونِ همین **قنطور** کشته می‌شود. نقاشی بر سفال از **ارینگوس** حدود ۴۱۰ پیش از میلاد. موزه هنرهای زیبای بوستون از یافته‌های پیرس Pierce.

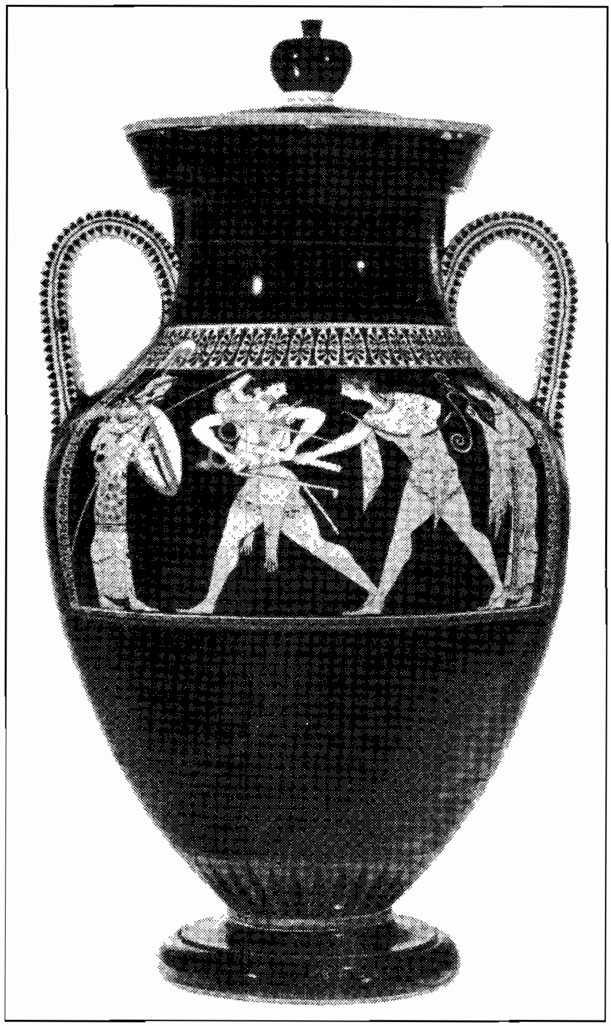


۱۱۱- داستان **هراکلس** و پیر برگرفته شده از افسانه‌های مردمی که تنها در نقاشی‌ها از آن نشانی دیده می‌شود. در چندین سفال منقوش هراکلس در حال حمله به کوتوله‌ئی پیر نشان داده شده است. این طرح منقور بر پشت آینهٔ مفرغی شاید برگرفته از نمایشنامه‌ئی کمدی و یادی است از آن داستان. موزه هنرهای زیبا، بوستون، ماساچوست.

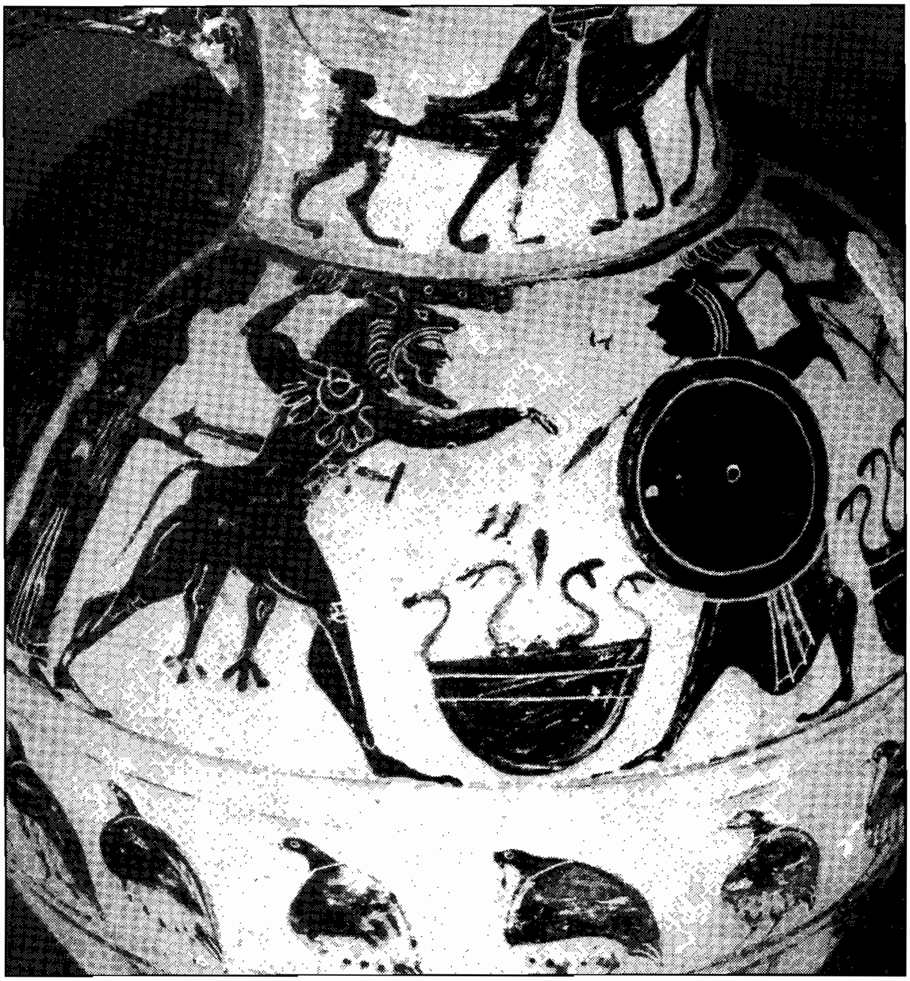
فرجامِ هراکلس در دستان یک زن و مردی مرده شکل می‌گیرد. هراکلس برای ازدواج با **دژانیر** Dejanir با رودِ **آکلوس** که به هیأت ماری گاو سر درآمده کشتی می‌گیرد [و شاخ گاو را ازبن می‌کَنَد]. در روایتی دیگر هراکلس به سبب قتلی تصادفی در مراسم عروسی تبعید و کسی که کشته می‌شود ساقیِ مجلس و در روایتی دیگر پدرِ عروس است. هراکلس در راه تبعید با **قنطوری** به نام نسوس که عروس را می‌رباید درگیر و او را با تیری زهرآلود می‌کشد و نسوس قبل از مرگ به دژانیر طلسمی می‌دهد که به گفتهٔ او جاذب مهرِ هراکلس به عروس است. هنگامی که هراکلس شهر **اوریتوس** را تصرف **و لوله** Lole را به غرامت می‌گیرد دژانیر برای دستیابی به محبت از دست شدهٔ هراکلس جامهٔ او را به خون نسوس آغشته می‌کند و هنگامی که هراکلس جامه را می‌پوشد آتش می‌گیرد و این روایت یادآور جامه‌ئی است که مده Medea به **ژازون** داد. در روایتی دیگر هراکلس بعد ازگرفتار شدن به رنج پوشیدن آن جامه به قلهٔ کوه **اوتا** Oeta می‌رود و تلی از هیزم فراهم می‌آورد و با خفتن بر تل هیزم از [فیلوکتت Philoctet] خادم خویش می‌خواهد باگرفتن تیر وکمان هراکلس و رهاکردن تیری به سوی تل هیزم آتشی برافروزد و او را به آتش بکشد.

در این داستان موتیفی از داستان‌های مردمی را می‌بینیم که بخشی از آن آشکار و بخش دیگر آن نهفته است. در ابهامی ادبی سرنوشت هراکلس آن است که به دست انسانی نامیرا بمیرد و این دست شاید دست جانشینی است که برای دست یافتن به گیاه یا آب حیات به سرزمین مرده‌گان می‌رود؛ [و از سوی دیگر در ادبیات شرق بر آتش مردن نوعی جاودانه‌گی است چونان سمندر که در آتش می‌میرد و از آتش برمی‌آید و زندگی از سر می‌گیرد].

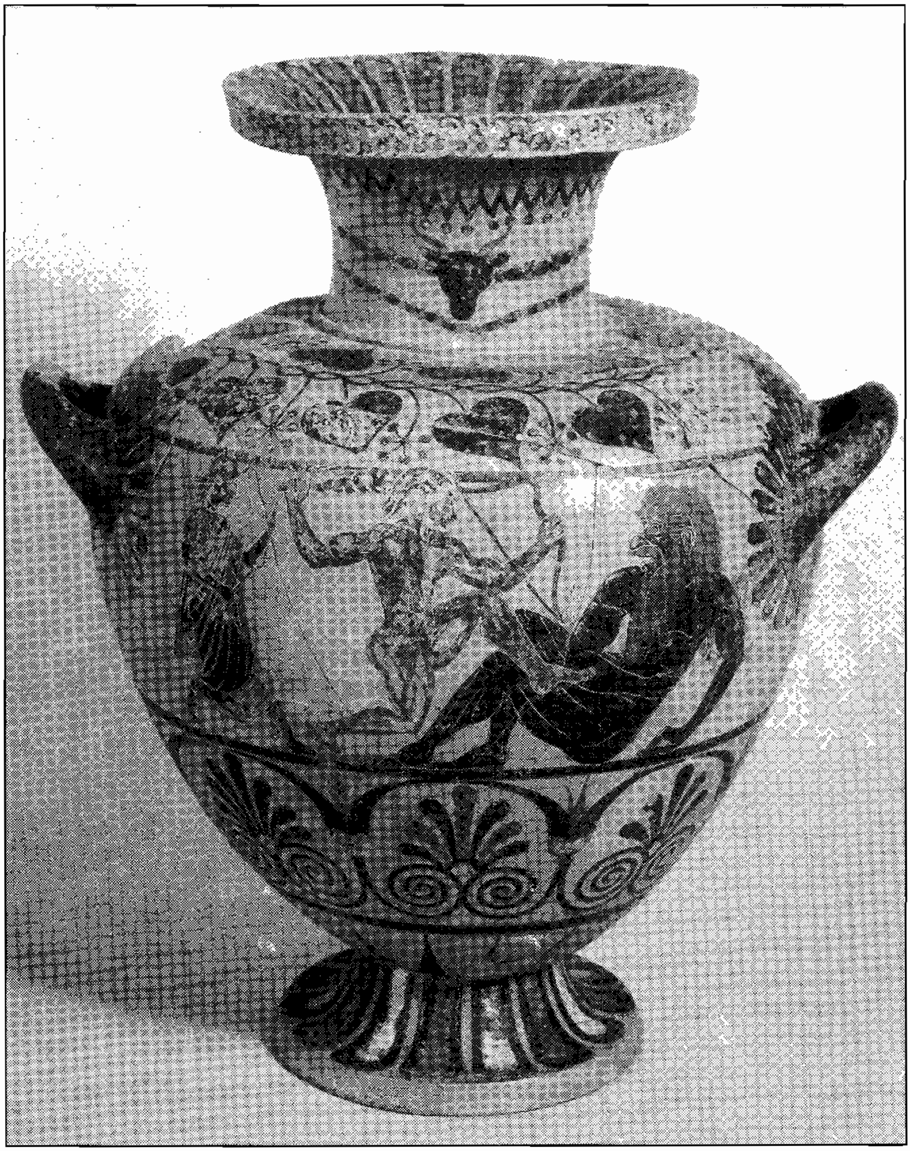
مرگ همهٔ قهرمانان شاید به معنی جاودانه‌گی آنان است. در روایتی هراکلس به **المپ** صعود می‌کند و در ماجرای خفتن بر آتش به هیأت عقابی از آتش پر می‌کشد که عقاب نماد زئوس و زئوس پدر هراکلس است. هراکلس در این روایت با مادر خواندهٔ خویش هرا که شیر او را خورده است آشتی و با **هبه** Hebe ساقی خدایان ازدواج می‌کند و در شمار نامیرایان قرار می‌گیرد. چنین است که هراکلس در زمین به خدائی نمی‌رسد چراکه در خداشناسی یونان تبار خدایان و آدمیان متفاوت است و برای دست‌یابی به نامیرائی انسان به تلاشی عظیم نیاز دارد.



۱۱۲- **هراکلس** و سه پایهٔ معبدِ **دلفی.** از نقاشی‌های کهن اثر **اندوکید** و گویای درگیری هراکلس و آپولون بر سر سه پایه است. هراکلس پس از کشتن **اوریتوس** که از دادن دختر خود بدو اجتناب می‌کند برای تطهیر به **معبد** دلفی می‌رود. در معبد **پیتیا** از تطهیر او خودداری می‌کند و هراکلس هم بدین دلیل با تأیید **آتنا** سه پایهٔ **معبد** را می‌دزدد. موزه آثار عتیق استاتچه برلین.



۱۱۳-گاهی سفال‌های منقوش تنها سند بازماندهٔ از یک اسطوره و دارای جزئیاتی است که شناخت آن اسطوره را مشکل می‌سازد. در این سفالینهٔ منقوش گرز و پوشاک هراکلس او را متمایز امّا شمشیر و کمان نیز وجود دارد. شناخت بانویی که پشت سر هراکلس ایستاده و درکنار او نیزهٔ سه شاخه پوزئیدون دیده می‌شود چندان آسان نیست. این زن پوشاکی از پوست بُز و کلاه‌خودی شاخدار دارد و چنین پوشاکی خاص **هرا** است که هراکلس در پیلوس سینهٔ او را مجروح ساخت (و به روایت از ایلیاد در آن ماجرا آرس و هادس نیز با تیر هراکلس مجروح شدند). تفسیر دیگر آن‌که پوست بز حفاظ آتنا است امّا پاتیل پر از مار اندکی غیرعادی و تصور حمله به هراکلس را به میان می‌آورد. نقش اژدمارِ **هیدرا Hydra** در چشمه **آمیمونه** Amymone (دختر دانایهٔ و معشوق پوزئیدون) این گمان را پدید می‌آورد که بانوی ایستاده در پشت سر هراکلس آمیمونه است. این سفالینه منقوش نیاز به تفسیر نهائی دارد. بریتیش میوزم لندن.

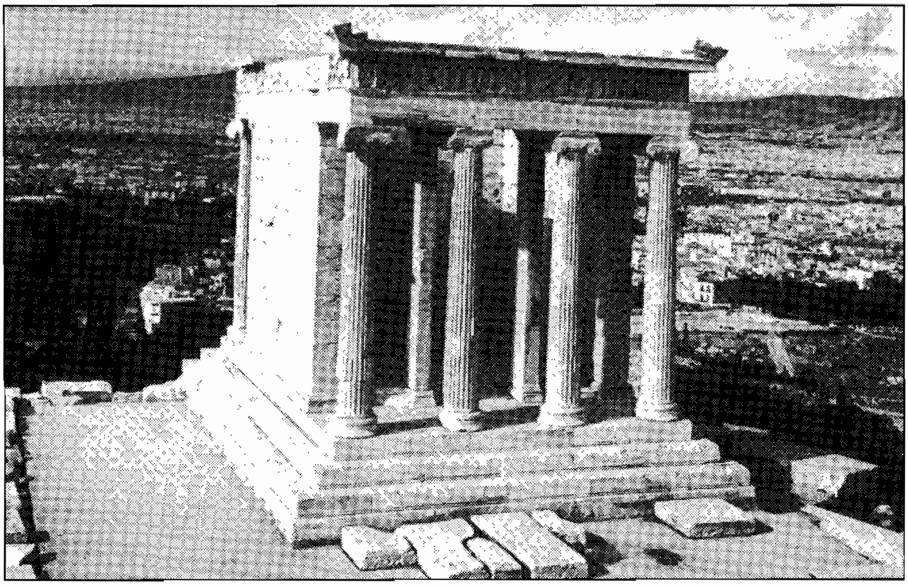


۱۱۴- هراکلس عریان و ریشدار با هیأت اندکی وحشی و با گرز و کمان. این نقاشی با نقش سیاه بر زمینه سرخ از گونهٔ سفال منقوش سیاه نقش است. هراکلس در این نقاشی در حال حمله به غولی است که بر زمین نشسته و این غول شاید آلیسونه و غولی است که هراکلس او را در نبرد با غولان نابود کرد؛ و او غولی بود که با تماس با زمین نیروی از دست شده را باز می‌یافت و هراکلس او را از زمین کند و بر سر دست خفه کرد. موزهٔ واتیکان.

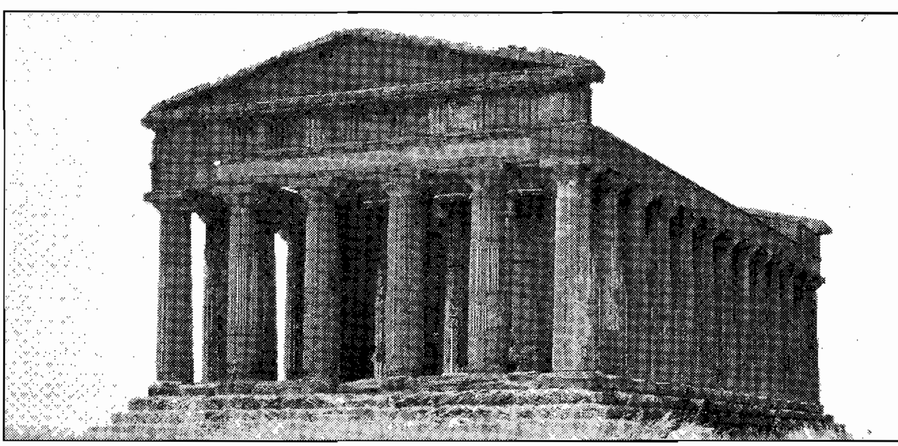
آتن

ازنظر جغرافیایی آتیک Attica در جنوب غربی شبه جزیرهٔ بوملادِ یونانِ همیشه یکی از فقیرترین و کم‌اهمیت‌ترین مناطق یونان بوده است. اتیک حتی در مسیر اصلی ارتباطاتِ میان **بئوشیه** Beotia و **پلوپونز** Peloponnese که از **کورینت** Corinth می‌گذرد قرار نداشت. اتیک مستعمره میسین و انزوای آن موجب متأثر نشدن از اساطیر سرزمین‌های دیگر بود. خاستگاه قدرت آتن در نیروی دریائی حامی صادراتِ روغن زیتون، شراب، سفال و نقره‌ئی بود که در برابر غلاتِ وارداتیِ مورد نیاز برای تغذیه مردم آن پرداخت می‌شد. دین و وحدت سیاسی اتیک در برابر اشراف سالاری **پیسیستارتوس** Pisstaratus ستمگر (۵۲۷-۶۵۰ ق.م)، که خود را مورد حمایت **آتنا** و بنیادگذار جشن‌های سالانه **پان‌آتنی** Panathenaic می‌دانست، از جانب مردم این دیار حمایت می‌شد. بخش بزرگی از اساطیر آتن و از آن شمار اسطوره‌های مربوط به **تزه** Theseus بازگو کننده ویژه‌گی‌های این دوره است. با این همه بندر **پرئوس** Piraeus و آتن در جائی قرار دارد که تجارت با انبار غلهٔ آتن یعنی سرزمین‌های پیرامون و جزایر دریای سیاه و سرزمین‌های جنوبی و شرقی این منطقه را آسان می‌کرد. بدین‌سان پیوندهای اساطیر آتن با کرِت Crete به دورانی کهن‌تر باز می‌گردد.

هنریخ شلمان [باستان‌شناس و هُمرشناس] روایت‌های همر را تا **تروا** و میسین پی‌گیری و **سِرآرتوراوانس** از طریق اسطورهٔ **تزه** و **مینوتور** Minotur یا گاومرد به تمدن بزرگ **کرت** Minoan در **نوسوس** Cnossus راه می‌یابد.



۱۱۵- معبد **آتنانیکه** Athenanike (پیروزی آتنا) که در جای باستیوی کهن میسین و در مدخل **اکروپولیس** بنا شد تا از پهلوی راست بر مهاجمان مسلط باشد. آتنانیکه معبدی بود که در بزرگداشت پیروزی بر ایرانیان بنا شد و اتمام آن در سال ۴۲۱ پیش از میلاد میسر شد.



۱۱۶- **آژریژنتو** Agrigento یا **اکراژاس** در اوائل سده ششم برای تحکیم کنترل یونان بر سواحل سیسیل بنا شد و بعد از شکست **کارتاژی‌ها** در ۴۸۰ پیش از میلاد اکروپولیس تبدیل به نماد قدرت شد؛ تصویرنمای شمال‌شرقی.



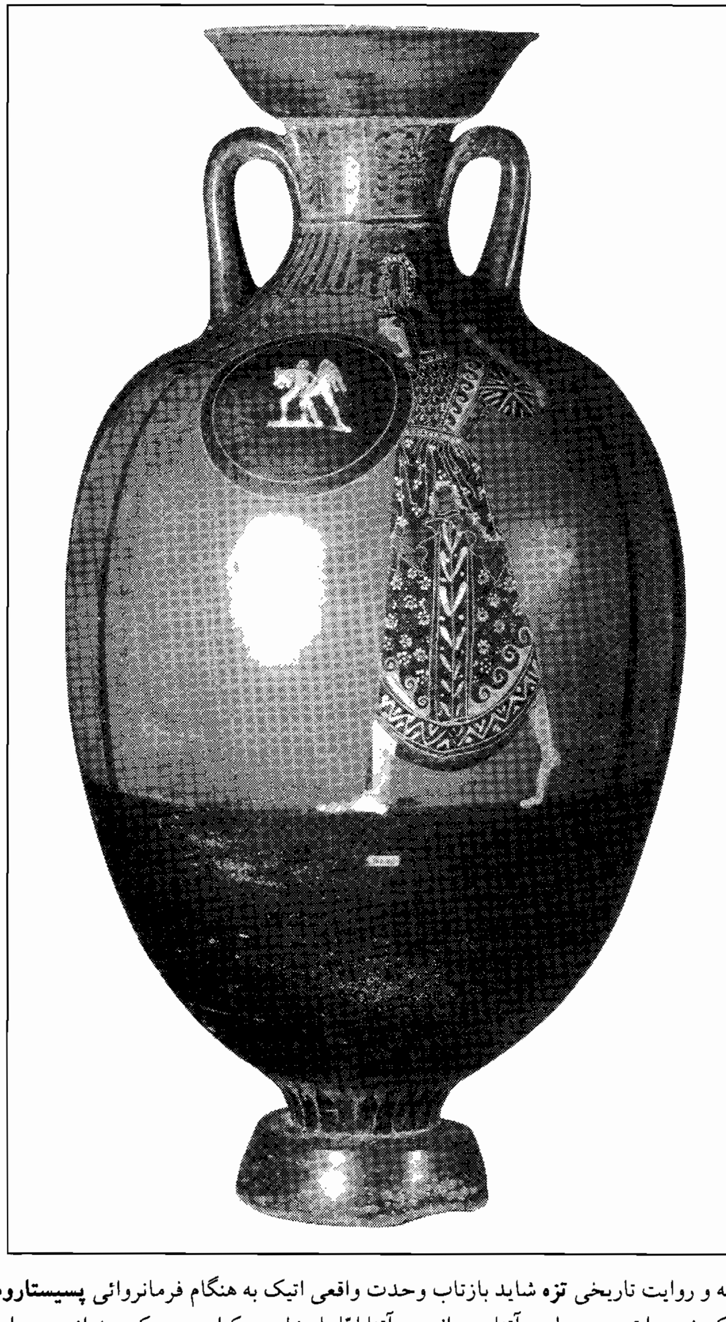
۱۱۷- **پارتنون** Parthenon در دورهٔ **پریکلس** در ۴۴۰ پیش از میلاد در جای معبدی کهن که توسط **پارتیان** ویران شد بنا گردید. آتن‌پولی را که به عنوان غرامت دفاع و جنگ با ایرانیان از جزایر دیگر یونان گرفته بود خرج این معبد کرد و بدین سان پارتنون یادمان راندن ایرانیان از **اژه** شد. در این تصویر سردر پارتنون مشخص و سنتوری بنا در بردارنده نبرد **آتنا** و **پوزئیدون** برای تصاحب سرزمین آتیک و در درون معبد تنها نقش **سکروپس** و یکی از دختران او باقی مانده است. چهارگوش‌های افریز به جای مانده دربردارنده تصاویر نبرد آتنی‌ها و آمازون‌ها و راه مدخل در جنوب شرقی و جائی است که در آن جا تندیس ساخته شده از طلا و عاج آتنا یافته شد.

در روایت‌های اسطوره‌ئی نخستین ساکن **اتیک**، **مار - مردی** زمین‌زاد به نام سکروپس Cecrops است که از خاک اتیک هستی می‌یابد. **سکروپس** دور از اختلافِ پوزئیدون و آتنا برای تملک اتیک شهادت می‌دهد که نخستین درخت زیتون را **آتنا** در اتیک غرس کرد [و هم بدین دلیل **پوزئیدون** توفانی برمی‌انگیزد و اتیک را غرق می‌کند.] در اسطوره‌ئی دختران سکروپس Cerops پرستاری مار - مرد دیگری را به نام **اریکتونیوس** که پسر آتنا است به عهده دارند. در این اسطوره **آتنا** برای سفارش اسلحه به کارگاه **هفائیستوس** Hephaeestus می‌رود و هفائیستوس شیدای آتنا و او را دنبال می‌کند. آتنا می‌گریزد و آن چه را از هفائیستوس برپای او می‌ریزد با نفرت با پارچه‌ئی پشمی می‌زداید و به زمین پرتاب می‌کند و از این **نطفه اریکتونیوس** [به معنی پشم و زمین] هستی می‌یابد. آتنا کودک را در سبدی می‌نهد و پرستاری کودک را به سه دختر سرکوپس واگذار می‌کند و از آنان می‌خواهد در سبد را باز نکنند. دو تن از دختران با

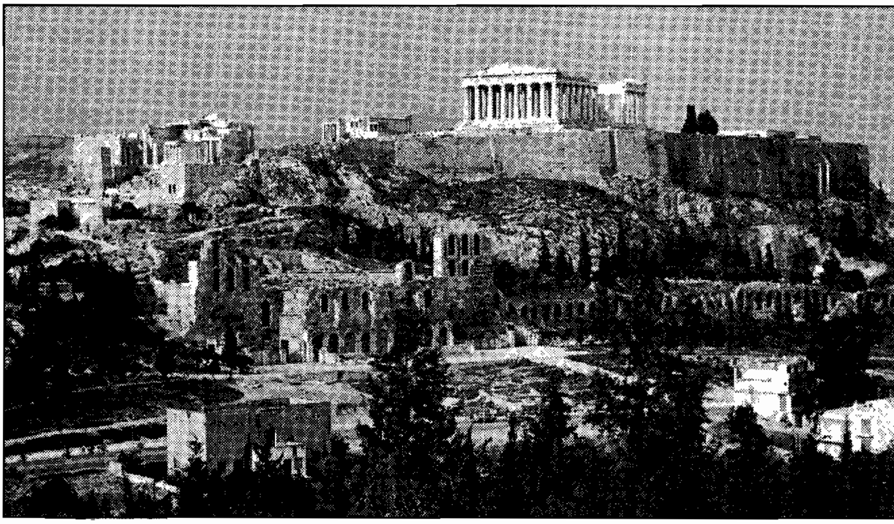
گشودن در سبد و دیدن مار مردی در سبد دیوانه و خود را از تخته سنگ‌های اکروپولیس به زیر می‌افکنند. این ایده که آتنا خدابانوی باکره فرزندی بزاید با خداشناسی پیشرفتهٔ یونان همخوان نیست و با کاهنه‌های پوزئیدون پیوند می‌یابد.



۱۱۸- تندیس **آتنا** در نقشِ پاسدار شهر **پروماخوس**. آتنا پیوندی استوار با آتن داشت و هم بدین دلیل است که آتن نام خود را از این خدابانو می‌گیرد. پریکلس در بازسازی اکروپولیس تندیسی از مفرغ در کنار پارتنون برپا کرد تندیسی که نمونه‌های کوچک آن بعدها توسط یونانیان و رومیان تقلید شد. در این تندیس آتنا در دست چپ سپری را حمل می‌کرد (که گم شده) و هیأتی چون پیاده سنگین اسلحه یونانی داشت. لندن بریتیش میوزم.



۱۱۹- افسانه و روایت تاریخی **تزه** شاید بازتاب وحدت واقعی اتیک به هنگام فرمانروائی **پسیستاروس** جابر و کسی است که خود را تحت حمایت آتنا می‌دانست. آتنا امّا پاسدار دموکراسی بود که بعد از پسیستاروس پدید آمد. این سفال منقوش بازماندهٔ جوایز جشن **پان‌آتن** و جشنی است که توسط پسیستاروس بنیاد نهاده شد و نمودار به کارگیری هنر در پیشبرد مقاصد سیاسی است. لندن بریتیش میوزم.



۱۲۰- اکروپولیس در آتن. یونان دربردارنده مجموعه‌ئی از دشت‌های کوچک و جزایری است که در دریا قرار دارند و بسیاری از آنها راکوه محاصره کرده است. شهرهای یونان برای محافظت در برابر راهزنان دریائی غالباً با دیوارهائی از سنگ آهک محصور می‌شد و بعدها چنین استحکاماتی بود که اکروپولیس را پدید آورد. به هنگام فرمانروائی پریکلس اکروپولیس تبدیل به مکانی مقدس شد. در این تصویر **پروپیل** Propylea در جانب چپ و **پارتنون** در حدِ فاصل پروپیل و **ارکتوئوم** Erechtheum قرار دارد.



۱۲۱- در سده دوم میلادی پوزانیاس از این بنا با نام **ارکتونوم** یاد می‌کند و ارکتوم از آخرین بناهای اکروپولیس و حدود ۴۲۰ پیش از میلاد بنا شد. ارکتئوس و **ارکته** پس از کشتن پسر پوزئیدون با آذرخش کشته می‌شوند. در جانب راست زن ستون‌های بنا و نزدیک درخت زیتون آرامگاه مارمرد سکروپس دیده می‌شود. در جانب شرقی ارکتئوم دیواری قرار داشت که معبد آتنا را از این بنا جدا می‌کرد. این معبد مدخل‌های بسیار داشت که یکی از این مدخل در کنار زیتون دیده می‌شود.



۱۲۲- معبد پوزئیدون در حاشیه جنوب شرقی اتیک از دریا قابل دیدن و توسط معمار معبد هفائیستوس بنا شد. هر یک از این معابد بخشی از معابدی بود که به زمان پریکلس بنا شد. در این تصویر پنج ستون از نُه ستون بازسازی شده در قسمت جنوبی معبد دیده می‌شود.

تزه و پروکنه

فهرست شهریاران آتن دربردارندهٔ نام‌هائی است که در شمار مستبدان قرار دارند. یکی از این شهریاران **پاندیون** Pandion نام دارد و افسانه هدهد، بلبل و پرستو و

چه‌گونه‌گی پیدائی آن‌ها و آوازشان در بردارنده اجزائی است که با اسطوره‌های جانشینی پیوند می‌یابند. پاندیون را دو دختر بود که **پروکنه** Rocene و **فیلومل** Philomela نام داشتند. [به هنگام نبرد پاندیون و پادشاه تِب لابداکوس، پاندیون از **تره** Teree شهریار تراس یاری می‌جُست و بدین ترتیب بر حریف پیروز می‌شد و پروکنه را به پاداش این یاری به **تره** داد.] پروکنه پس از ازدواج با تره از همسر خویش صاحب پسری شد که **ایتیس** Itys نام گرفت. تره که شیدای خواهر زن خود فیلومل بود بدو تجاوز کرد و برای آن که پروکنه از این ماجرا آگاه نشود زبان فیلومل را برید. فیلومل امّا داستان این خیانت را روی پارچه‌ئی دست‌دوزی کرد و پروکنه برای انتقام گرفتن از تره، ایتیس را کشت و گوشت فرزند را به خورد تره داد و با خواهر خود فیلومل گریخت. تره پس از آگاهی از این ماجرا تبر در دست به تعقیب آنان پرداخت و هنگامی که در **دالیس** Daulis واقع در نوسید به آنان رسید دو خواهر از خدایان یاری خواستند و پروکنه به هیأت بلبل، فیلومل به شکل پرستو و تره به هیأت هدهد درآمدند. بدین روایت چنین است که پروکنه مدام تره و اتیس را به نام می‌خواند و فیلومل که عاشق اتیس بود نام او را نجوا می‌کند. در شعر **اووید** تره هدهد می‌شود و مدام با تکرار پوپو Poupouکجائید؟ کجائید؟ پروکنه و فیلومل را صدا می‌زند.

شهریار دیگر **اریکته** Erchtheus است. دختران اریکته را سرنوشتی است که گوئی تقدیر دخترانِ سکروپس است. بدین روایت **اوری‌تی** Orithyia را باد شمال ربود و در جبران این خطا آتنی‌ها را کمک کرد تا با غرق کردن کشتی دشمنان آنان در جنگ پیروز شوند. اوری‌تی از باد شمال صاحب پسرانی شد که **زتس** Zetes و کالیاس Calias نام دارند و این دو ژازون را در آوردن پشم زرین و سفر با کشتی **آرگون** همراهی می‌کنند. به روایتی **اورتی** همانند **پرسفونه** و به هنگامی که در ساحل رود مشغول چیدن گُل بود از جانب باد شمال ربوده شد. در روایتی دیگر اریکته دختر خود اورتی را برای پیروزی بر دشمنان قربانی می‌کند و دو دختر دیگر اریکته از اندوه مرگ خواهر خود را از اکروپولیس به زیر می‌افکنند یا که قربانی می‌کنند تا پدر در نبرد با **الوزیس** Eleusis پیروز شود.

تزه

تزه Theseus فرزند **اژه** Aegeus **قهرمان** بزرگ آتنی و اژه در روایاتی چند نوهٔ **پاتریون** Patheryon **شهریار** و جانشین **سکروپس** بود. تزه به معنی یابنده و او را بنیادگذار شهر آتن و نام و معنی نام او به گونه‌ئی است که فرمانروایان آن منطقه را به پذیرش وی به عنوان فرنروایی بزرگ تشویق می‌کند، بدان‌سان که اسپارتی‌ها هراکلس را قهرمانی دوریسی می‌خوانند و در این راه تزه هم تای یونانی هراکلس است. هراکلس در جهت تحکیم اشراف سالاریِ **دوریس** و یادمان فتوحات بزرگ خویش مسابقات ورزشی المپیک را بنیاد نهاد و بدین‌سان در این راه برای آتنی‌ها تزه هم‌تای هراکلس می‌شود.

پیوند ماجرای تزه با **کرت** Crete گویای آن است که تزه نه یک قهرمان خیالی که با اسطوره‌های کهن پیوند دارد. این پیوند بیش از تولد تزه و به زمانی که اژه را برای جانشینی خویش فرزندی نیست آغاز می‌شود. پیشگوی معبد **دلف** به اژه گفته بود: «پیش ازآن که به دیار خود برسی دهانهٔ مشکِ شراب رامگشای». اژه در راه بازگشت به سرزمین خویش در **ترزن** Troezen میهمان شهریار آن جا پیته Pitheus شد و پیته که پیام پیشگوی دلف را درک کرده بود اژه را مست و با دختر خود **اترا** Aethra را هم‌بستر کرد. **لایوس** پدر **اودیپ** نیز مادر اودیپ را به هنگام مستی باردار کرده بود. اژه بدین‌سان همانند لایوس صاحب جانشینی شد و مشک شراب شاید با آیین میگساری پیوند دارد و نماد آمیزش جنسی است.

در روایتی دیگر تزه پسرِ پوزئیدون و ماجرا چنین است که پوزئیدون پس از هم‌بستری اژه با اترا هم‌بستر و در این راه تزه هستی می‌یابد. پدر تزه هنگام رفتن از ترزن شمشیر خود را زیر سنگی پنهان می‌کند تا **تزه** شمشیر را به هنگام رفتن نزد پدر به او نشان دهد و این کاری است که **پوزئیدون** بعد از هم‌بستری با **مدوزگورگون** و بسته شدن نطفهٔ **کریزائور** انجام داد که شمشیر در این داستان نشان شناخت و هم‌زاد نیست و این که زنی میرا می‌تواند برای خدا پسری بزاید سندی است که جانشینی در نظام پدرسالار در خط مادری نیز ادامه می‌یابد.

کرت

پس از بازگشت **اژه** به آتن نخستین پیوند او با **کرت** در شخصیت **آندروژه** Androgeus و پسر **مینوس** Minos پدیدار می‌گردد؛ و مینوس شاید نه فقط یک نام که خدا - شهریارِ کرت است. در روایت‌های مختلف سخن از انسانی است که پسر **زئوس** و **اروپ** بود و تا نسل پیش از نبرد **تروا** زنده بود. این فرزند برادر یا دوقلویی بود که **رادمانت** Rhadamant نام داشت و این نام بی‌تردید نامی است پیش یونانی. رادمانت در پایان شهریاری خود به **هادِس** می‌رود و در آن جا با **الکمن** Alcemena ازدواج می‌کند. در این ماجرا رادمانت داورِ هادس و در آغاز به قضاوت مرده‌گانی مشغول می‌شود که نامدارند و چنین کاری شاید زمینه‌ئی است از فرهنگ کرت که یونانیان را تحت تأثیر قرار می‌دهد [و در روایتی دیگر مینوس شهریار کرت نیز در ین داوری برادر را همراهی می‌کند.]

در روایتی مینوس از پوزئیدون تمنا می‌کند نر گاوی را از دریا برای قربانی کردن در معبد خویش برای او بفرستد و پس از برآورده شدن این تمنا از قربانی کردن نر گاو خودداری و گاو را به گلهٔ خود می‌فرستد و هم بدین دلیل [یا به سبب نفرین همسرش **پازیفه**] دچار مصائب بسیار و از آن شمار این مشکل می‌شود که هنگامِ هم‌بستری از او مار و عقرب خارج می‌شود و هم‌بستر او را می‌کُشد. **پروکریس** Procris همسرِ **سفالوس** [با پذیرش چند هدیه از مینوس] او را درمان می‌کند و درمان چنین است که مینوس با زنی مصنوعی هم‌بستر و مارها و عقرب‌ها به درون آن زن راه می‌یابند و پس از این مینوس از همسر خود صاحب فرزندان بسیار می‌شود. اساطیر و افسانه‌های کرت سرشار از معجزات مکانیکی و ابداعاتی از این دست و نمودی دیگر از این گونه در افسانه **تالسو** Talos مرد مفرغی یا برنجینی که کِرت را پاسداری می‌کرد پدیدار می‌شود؛ و در روایت سفر سرنشینان آرگون به کرت تالوس توسط **مده** Medea و با گشودن رگ پای او! نابود می‌شود.

هدایائی که مینوس به پروکریس می‌دهد یکی سگِ غول‌پیکری است که سفالوس با این سگ روباه غول‌پیکر تب را در بازگشت به تب نابود می‌کند و هدیهٔ دیگر نیزه‌ئی است که هرگز آن را خطائی نیست و با همین نیزه پروکریس خود کشته می‌شود. روایت چنین است که سپیدهٔ صبح که شیدای سفالوس بود او را ربود و هنگامی که سفالوس از دوری پروکریس بیمار شد سپیده صبح او را برای آزمودن وفاداری پروکریس با هیأتی دیگر نزد وی فرستاد و هنگامی که پروکریس خود را بدو تسلیم کرد به هیأت اصلی خود

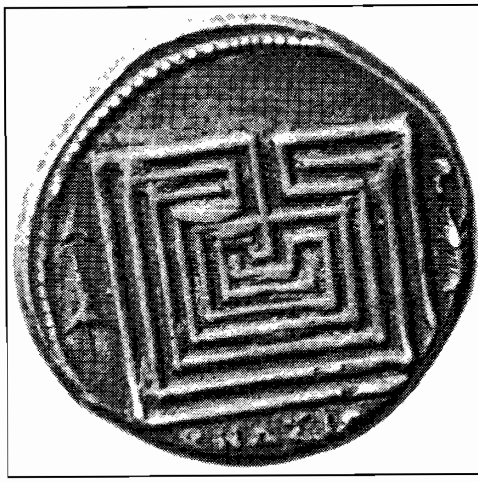
نمایان شد. پروکریس شرمزده به کرت رفت و در بازگشت با حیله‌ئی مشابه ازهمسر خود انتقام گرفت. با آن‌که در این روایت سفالوس و پروکریس آشتی می‌کنند پروکریس امّا هر روز همسر را به هنگام رفتن به شکار تعقیب می‌کند و در یکی از این روزها سپیده صبح با برانگیختن سفالوس به پرتاب نیزه به سوی پروکریس که سپیدهٔ صبح او را به هیأت گوزنی درمی‌آورد کشته می‌شود.



۱۲۳- نقاشی دیواری **ناکسوس** Naxos دربردارنده تصویر **تزه** به هنگام ترک آریان **Ariaden** نقاشی به شیوه یونانی و در این تابلو آریان در حال بیدار شدن از خواب و دریافتن رفتن تزه است. بریتیش میوزم لندن.

مینوس پس از معالجه از جانب پروکریس، از همسرِ خود پازیفه Paziphe خواهر آئتس Aeetes و دختر **هلیوس** (خورشید) و شهریار **کُلشید** صاحب پسران و دختران بسیار شد؛ پازیفه امّا عاشق نرگاوی شد که پوزئیدون برای قربانی شدن از دریا فرستاده بود و **دادالوس** Dadadlus که در آن زمان آتن را ترک کرده بود برای پازیفه نرگاوی مصنوعی ساخت که پازیفه از عشقبازی با آن لذت می‌برد و هم از این نرگاو بود که **مینوتور** Minotaur یا گاو مرد اسطوره‌ئی زاده شد. مینوتور در اساطیر کرت نمادی از ترکیب خدا، شهریار و حیوانی مقدس است که مینوس از داشتن او رنج می‌برد و او را یاری کشتن فرزند نیست. مینوس از دادالوس می‌خواهد که برای نگهداری مینوتور برای او کاخی

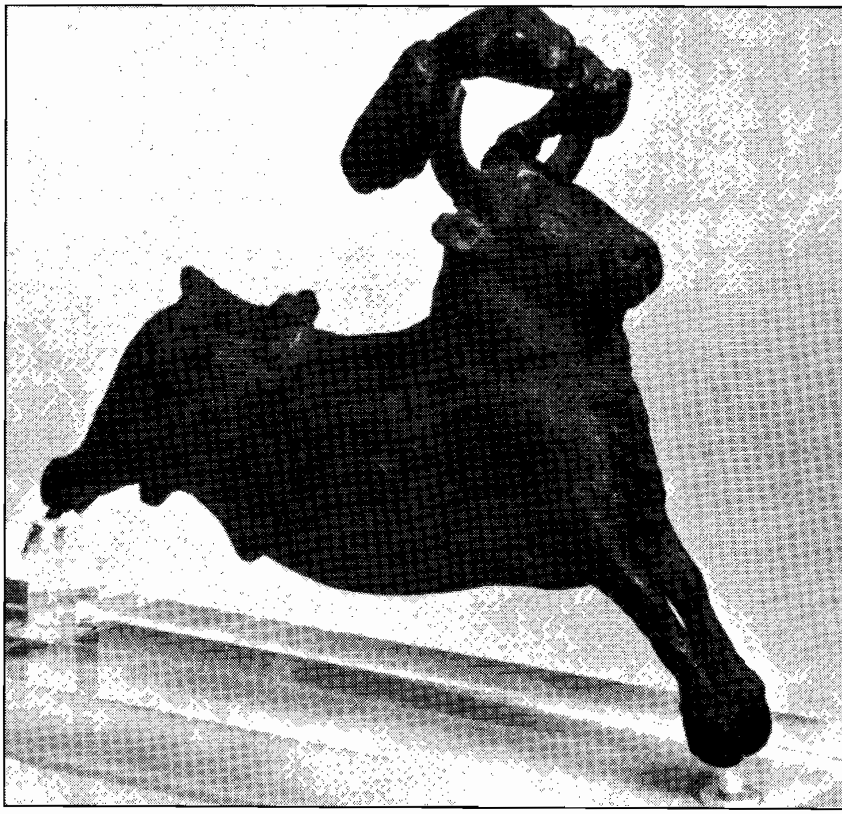
زیرزمینی بسازد و دادالوس در زیر کاخ مینوس لابیرنتی می‌سازد کـه جـز او کسـی راه خروج از آن را نمی‌داند و یادآورِ کاخِ **کونسوس** Conssus است. [بدین سان مینوتور بدین کاخ تبعید می‌شود و هر سال یا هر هفت سال مینوس هفت پسر و هفت دختری را که از مردم آتن خراج می‌گیرد بدین کاخ زیرزمینی می‌فرستد].



۱۲۴- نقش پشت سکه **کونسوس** بازمانده از حدود ۳۵۰-۳۲۵ پیش از میلاد. کونسوس محلِ کاخ مینوس و لابیرنت زیر این کاخ گذرگاهی پیچ در پیچ و شبیه گذرگاه‌های مخفی سایر کاخ‌های اروپا قرار داشت. این گونه از گذرگاه‌ها ویژهٔ معماری عصر کلان سنگی و شاید دیاگرام رقصی آیینی است. در هر دو سوی این سکه یک پیکان و نقش آذرخش نقش بسته و این هر دو شاید نماد زئوس است. بریتیش میوزم، لندن.

قدرت دریایی کرت در داستان پسرمینوس یعنی **کاتره** ,Catreus پدیدار می‌شود. پسر کاتره، **آلتامنس** Althiemenes بـرای گـریز از سـرنوشت و پـدرکشی بـه **رودس** Rhodes می‌رود امّا سرنوشت را گریزی نیست و کـاتره بـه تـصادف بـه دست آلتـامنس کشـته می‌شود. ماجرا چنین است که کاتره زمانی که در روزهای پیری بـرای یـافتن جـانشین خویش و آلتامنس به رودس می‌رود چوپانان رودس او را اسیر و به دست چوپان‌ها و پسر خویش که پدر را نشناخته است کشته می‌شود. [آلتامتس پس از آگاهی از خطای خود از خدایان می‌خواهد او را غرق زمین سازند و دعـای و تـمنای او بـرآورده مـی‌شود]. در روایتی آلتامتس به هنگام آگاه شدن از روابط خواهر خویش و **هرمس** خواهر را تـنبیه می‌کند و برای به دام انداختن خواهر گریزان پوست‌های تازه دباغی شده و لیز گاو را بر سر راه خواهر پهن می‌کند و این روایت شاید بازگوکننده روایتی آیینی در **رودس** باستان است. در روایتی یکی از پسران مینوس به نام **گلوکوس** Glaucus در خردسالی به هنگام تعقیب یک موش در کوزهٔ عسل می‌افتد و خفه می‌شود [و در روایتی اسکلپیوس او را به جهان زندگان باز می‌گرداند] و چنین روایتی شاید بازگوی تدفین مرده در کوزه عسل در کرت است. در روایتی دیگر که دربردارنـده عـنصر جـانشینی است پـیشگوئی بـه نـام

پولی‌دوس Polydus گلوکوس را زنده می‌کند و این کار را از ماری یاد می‌گیرد که مردهٔ جفت خویش را با گیاهی زنده می‌کند و چنین می‌نماید که در این افسانه عنصری آیینی نهفته است.



۱۲۵-گاو جهندهٔ یادآور داستان تزه و مینوتور در اساطیر یونان. این نمونه اختصاصی است و در هیچ یک از آثار بازمانده کرت، میسین و یونان گاوی بدین هیأت و در حال جهیدن دیدن نشده است. شاید گاو جهنده اسطوره‌ئی دیگر و نماد درگیری انسان و گاو و با وجود نبود اشارات نوشتاری تفسیری از این دست خالی از خطا نیست. بریتیش میوزم، لندن.



۱۲۶- **تزه** به هنگام کُشتن **مینوتور**، آرایهٔ جام کم عمقِ شراب از آثار یونانِ ۵۵۰ پیش از میلاد. نقاش این اثر **گلوسیت** و این کار از آثار بزرگ هنری است. در سوی دیگر این جام تصویر شکار گراز کالیدون نقاشی شده. در این تصویر تن‌پوش تزه پوست حیوان و همانند تن‌پوش هراکلس و **آریان** در جانب راست تزه شاهد این نبرد و **آتنا** در جانب چپ تزه دیده می‌شود. مونیخ موزه آثار عتیق استالیچه.

پسرِ سوم مینوس، **اندروژه** Androgeus با شاخ گاو [ماراتُن]کشته می‌شود. اندروژه پس از پیروزی در جشن **پان آتن** [به سبب حسادت **اژه** و از جانب او مأمورکشتن نرگاو ماراتن Marathon می‌شود و این همان نرگاوی است که هراکلس او را اسیر کرده بود و **اوریسته** با دیدار او وحشت زده درکوزه نهان شده بود. اندروژه در ستیز با این گاو کشته و خبر مرگ او در مراسم آیینی جزیره **پاروس** Paros به پدر می‌رسد و از آن پس کاربرد تاج گل و نواختن نای از این مراسم قربانی حذف می‌شود، چراکه مینوس با شنیدن این خبر تاج گل خود را به سوئی می‌افکند و به فرمان او نوازنده فلوت نواختن را متوقف می‌کند.

پس ازاین ماجرا مینوس [با تهیه ناوگانی به **آتن** حمله کرد. سیلا پادشاه **مگار** Megara به سبب موی ارغوانی رنگی که در سر داشت در این نبرد شکست‌ناپذیر بود. **سیلا** Syla دختر شهریار**مگار** در این ماجرا شیدای مینوس شد و با کندن تار موی ارغوانی از سر پدرخویش بدو خیانت کرد و مگار شکست یافت. مینوس که از خیانت سیلابیمناک بود به جای ازدواج با او سیلا را به قسمت جلوی کشتی خود بست و او را غرق کرد. خدایان امّا بر سیلا رحمت آوردند و سیلا را به هیأت پرنده‌ئی دریایی مرغ جیفه یا کاکل Ciris درآوردند. آتن پس از این ماجرا سه دختر **سکروپس** را قربانی و با این تمهید آتن از خطر ناوگان مینوس رهائی یافت امّا ناچار شد که خراجگزار مینوس شود و بدین دلیل هر سال هفت دختر و پسر را به مینوس خراج می‌داد و مینوس آنان را به لابرینت **مینوتور** می‌فرستاد تا قربانی و خوراک مینوتور شوند. تزه برای رهائی آتن از این خراج به کرت

می‌رود و با راهنمائی **آریان** **مینوتور** را می‌کشد و پس از چندی آریان را نیز رها می‌کند.

کارهای بزرگ تزه

تزه پس از بزرگ شدن شمشیری راکه پدرش در زیر خرسنگی نهان کرده بود یافت و از طریق جادهٔ ساحلی **ایستموس** Isthmus عازم آتن شد. در راه آتن با شش غول راهزن مواجه و نیمه‌ئی از خوان‌های هراکلس یعنی شش خوان را در پی گذاشت. پس از این تزه شش خوان دیگر را نیز سپری می‌سازد و این خوان‌ها عبارتند از کشتنِ نرگاو **ماراتـن**، کشتنِ مردگاو (مینوتور)، جنگ با آمازون‌ها، جنگ با قنطوران، ربودن **هلن** و نـزول بـه **هادس** و در سه خوان آخر تزه همراهِ **پیریتوس** Pirithous شهریار **لاپیت** است.

در افسانه راهزنان برخی از آنان غول‌هایی خبیث و موتیف‌هائی از افسانه‌های مردمی را در خود دارند. **پریفتس** Periphetes غولی است که گرزی آهنین دارد و تزه پس از کشتن او همانند هراکلس گرز را تصاحب می‌کند. دومین غول راهزن **سی‌نیس** Sinis که قربانیان خود را با خم کردن دو درخت و بستن دست و پای قربانی بدان درختان به دو نیم می‌کرد در نبرد با تزه کشته می‌شود و به روایت از آتنی‌ها تزه به افتخار ایـن پیروزی بـازی‌ها **ایستمی** Isthmian را بنیاد نهاد. راهزن غول **سیرون** Sciron غولی بود که قربانیان خود را ناچار می‌کرد پای او را بشویند و پس از این ماجرا آنان از فراز صخره‌ها به دریا می‌افکند و طعمهٔ لاک‌پشت دریایی می‌کرد. در نبرد تزه و سیرون تزه سیرون را نابود و لاک‌پشت نیز به سنگی تبدیل شد.

پولیمون پروکرست Polypemonpeocrete غول راهزنی بود که سنجهٔ او تخت وی بود و با خوابانیدن قربانی بر تخت خویش اگر بلندتر از تخت بود پای قربانی را می‌برید و او را اندازه تخت می‌کرد و اگر کوتاه‌تر بود چندان او را می‌کشید تا اعضاء او از هم بگسلد. تزه که هم‌اندازه تخت بود با برگردانیدنِ تخت بر روی غول او را نابود کرد. غول راهزن دیگر **سرسیوس** Cercyon کشتی گیرماهری بود که قربانیان خود را با کـوبیدن بـر زمـین نـابود می‌کرد و تزه او را بر سر دست بلند و بر زمین کوبید و نابود کرد (همانند **آنته** که در نبرد با هراکلس از زمینِ مادر خود قدرت می‌گرفت و هراکلس او را با بلند کردن بر سر دست خفه کرد.) گراز **کرومیون** موسوم به **فئا** ماده‌گرازی بود که در برخی از نقاشی‌ها همانند گراز **اریمانت** نقاشی شده است.



۱۲۷- **لاپیت** و قنطور. از کتیبه یا چهارگوش‌های افریز جانب جنوبی **پارتنون** و گویای پیشرفت هنر معماری کلاسیک. لاپیت در این کتیبه جوان و قنطور به هیأت پیرمردی ترسیم شده است. بریتیش میوزم، لندن.



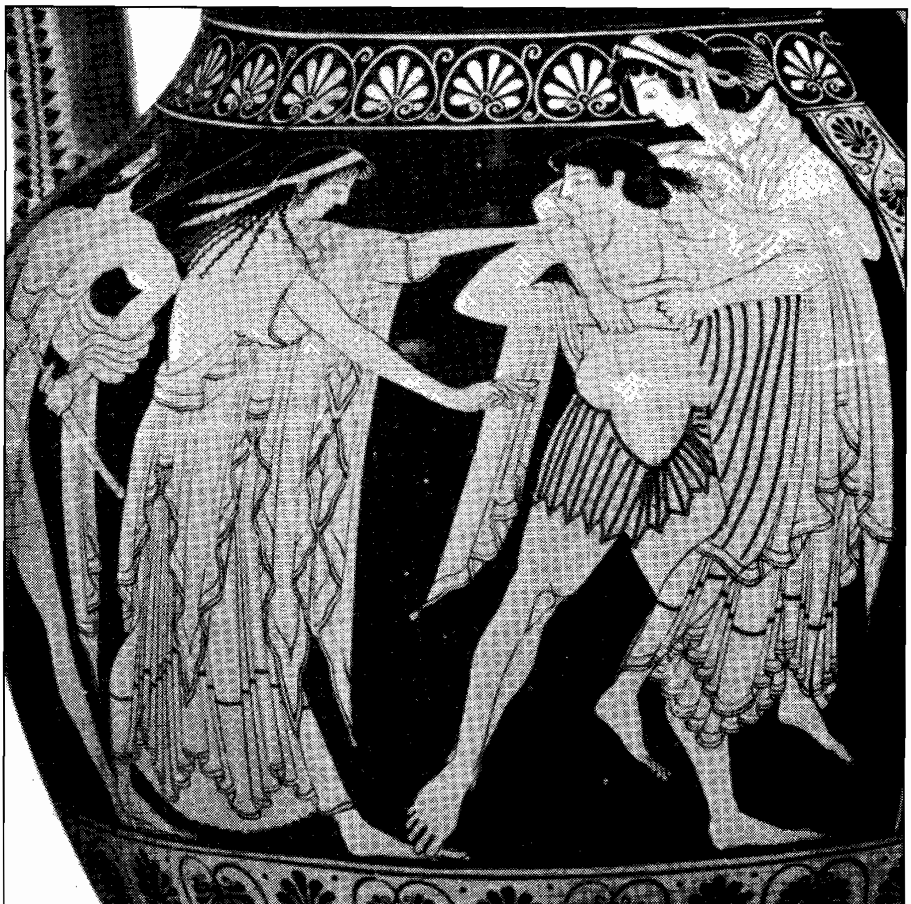
۱۲۸- تزه و گاومرد یا **مینوتور**. این گلدان منقوش از حدود ۵۵۰ پیش از میلاد و دربردارنده تصویر تزه در حال کشتن مینوتور با شمشیر است. در این تصویر تزه همراهانی دارد و لباس خود را برخرسنگی نهاده است. موزهٔ اشمولین اکسفورد.

یکی دیگر از کارهای بزرگ تزه کُشتن نرگاو **ماراتون** است که از دست هراکلس گریخته یا او را رها کرده بود، برترین کار تزه امّا کشتن گاو مرد موسوم به **مینوتور** است. در این کار **آریان** که شیدای تزه بود او را یاری کرد و بدو یاد داد که با نخی پیچ و خم‌های لابیرنت را نشان‌دار و پس از کشتن مینوتور از همان مسیر بازگردد. تزه پس از ازدواج با آریان او را در جزیره **ناکسوس** رها می‌کند و آریان بدین روایت در مراسمی آیینی همسر دیونیزوس می‌شود.

در ماجرائی تزه چون پسر **پوزئیدون** با **مینوس** که پسر **زئوس** است در سفر به **کرت** به رقابت می‌پردازد. تزه خود را پسر پوزئیدون و هم‌پای مینوس می‌خواند و زئوس با پدیدار کردن اذرخش در اسمان بدون ابر پسرِ خویش را تأیید می‌کند و مینوس با افکندن حلقهٔ طلای خود به دریا از تزه می‌خواهد که با بیرون آوردن حلقه از دریا ادعای خویش را اثبات کند و تزه با رفتن به اعماق دریا حلقهٔ طلای مینوس را همراه با تاجی از طلا بازمی‌گرداند امّا پایان این کار شگفت‌انگیز که پس از کشتن مینوتور انجام می‌گیرد غم‌انگیز است. **اژه** بادبان‌های سفید و سیاه در اختیار پسر خود تزه نهاده و از او خواسته بود پس از بازگشت از سفرهای پرماجرای خویش در صورت پیروزی بادبان سفید را در صورت پیروزی برکشتی خود برافرازد و چنان چه شکست یابد از بادبان‌های سیاه استفاده نماید. تزه دربازگشت از سفرهای پرماجرا فراموش می‌کند بادبانِ‌های سپید را برافرازد و پدر او اژه با دیدار بادبان‌های سیاه به تصور آن که تزه در کارهای خویش شکست یافته است خود را از فراز صخره‌ها یا بلندای **اکروپولیس** به دریا می‌افکند و از آن پس آن دریا **اژه** نام می‌یابد و مرگ اژه در این راه همانند سرنوشت شاهدخت‌های آتنی است.

پس از کشته شدن مینوتور، مینوس **دادالوس** و پسرش **ایکاروس** Icarus را که راز لابیرنت را با **آریان** در میان نهاده بودند زندانی می‌سازد و این دو مخترع بال‌هائی برای خود می‌سازند و از زندان می‌گریزند و یکی دیگر از افسانه‌های مکانیکی **کرت** را پدید می‌آورند. ایکاروس در پرواز خود با بال‌هائی که آن را با موم به تن خود چسبانیده بیش از حد به خورشید نزدیک و با ذوب شدن موم به دریا می‌افتد. **دادالوس** امّا سالم در **سیسیل** فرود می‌آید و **کوکالوس** Cocalos شهریار سیسیل او را در پناه خود می‌گیرد. مینوس در تعقیب دادالوس به سیسیل می‌رود و کوکالوس میهمان خود را پنهان می‌کند. **مینوس** تدبیری می‌اندیشد و به هر جا که می‌رسد یک صدف حلزون و مقداری نخ به

مردم می‌دهد و بدانان می‌گوید هرکس نخ را از راه پیچ در پیچ صدف خالی حلزون بگذراند جایزه‌ئی بزرگ می‌گیرد. هیچ کس در این کار موفق نمی‌شود دادالوس امّا راه این کار را به **کوکالوس** یاد می‌دهدو کوکالوس با بستن نخ به پای مورچه و گذراندن مورچه از درون صدف در این کار موفق می‌شود و با نشان دادن صدف به مینوس، مینوس او را ناچار می‌سازد که دادالوس را بدو تسلیم کند. کوکالوس به ناچار می‌پذیرد امّا شاهدخت‌های کوکالوس با افکندن مینوس در آب جوش حمامِ کاخ مینوس را نابود می‌سازند و این کار همانند کاری است که دختران **پلیاس** در موردِ پدر خود انجام دادند.



۱۲۹- **تزه** به هنگام ربودن **هلن**. ندیمهٔ هلن بی‌هوده تلاش می‌کند تا هلن را نجات دهد و **پرتیوس** دست به شمشیر برده است. موزه مونیخ.

تزه و هیپولیتوس

بازمانده زندگانیِ **تزه** فرود یا ضِدِ تصعید است. تزه همراه هراکلس به نبرد **آمازون‌ها** می‌رود، مهاجمان آمازونی را که به آتن تاخته بودند شکست می‌دهد و ملکهٔ آمازون را به همسری می‌گیرد و از او صاحب پسری می‌شود که **هیپولیت یا هیپالیتوس** Hippolytus نام دارد و نام خود را از مادر خویش **هیپولیته** گرفته است؛ و بدین سان چنین می‌نماید که افسانهٔ آمازون آتنی و بخشی از داستان هراکلس نیست. تزه در جنگ **لاپیت** با **قنطورها** که همانند نبرد خدایان و غول‌ها است و افسانهٔ آن به سده پنجم پیش از میلاد باز می‌گردد، تا نماد پیروزی آتنی‌ها بر مهاجمان بیگانه باشد، به **پریتوس** Prithous می‌پیوندد.

تزه در دومین کار بزرگ خویش همراه پریتوس به ازدواجی مقدس روی می‌آورند و بر آن می‌شوند که با دختران زئوس ازدواج کنند. تزه، هلن Helen را برمی‌گزیند و این به هنگامی است که هلن ده یا دوازده ساله است. پس همراه پریتوس به ژرفای زمین و به هادس می‌روند تا **پرسفونه** Persephone را در نقش عروس و همسر پریتوس بـه جـهان زندگان بازگردانند. پرسفونه، خدابانوی مرگ و از سوی دیگر گیاه- خدا بانوست و هر بهار به زمین باز می‌گردد. در دیدار این خدابانو پرسفونه، تـزه و پـریتوس را بـر سـریر خرسنگی جادویی می‌نشاند و با نشستن بر این تخت تزه و پریتوس به سریر می‌چسبند و آنان را یارای گریز نیست و این تخت همانند سریری است که **هفائیستوس** هرا را بر آن نشانید. به هنگامی که تزه و پریتوس در هادس هستند **کاستور** Castor و **پولوکس** Pollux برادران هلن خواهر را به **اسپارت** باز می‌گردانند. تزه به یاریِ هراکلس که بـرای بـردن سگ سربر به هادس رفته است رهایی می‌یابد و نیروی زیاد تزه در رها کردن خود از سریری که بدان چسبیده سبب می‌شود که قسمتی از باسن او به سریر بچسبد و چنین است که باسن اعقاب او و آتنی‌ها لاغر است.

تزه پس از رهائی از هادس در بازگشت به آتن این سرزمین را آشفته می‌یابد. **منسته** Menestheus از دودمان **ارکته** که **کاستور** و **پولوکس** او را از تبعید بازگردانده‌اند در ایـن زمان بر آتن حکومت می‌کند. تزه آزرده به **اوبه** می‌رود و **لیکومد** شهریار او را از فـراز خرسنگ‌ها و چنان که شایسته شهریاری است به دریا می‌افکند و با کشته شدن تزه به روایتی فرزندان او پس از بازگشت از تروا بر تخت می‌نشینند.

در روایتی همسر تزه **فـدر** Phaedra خـواهـر **آریـان** شـیدای **هـیپولیت** و نـدیمهٔ او می‌کوشد تا هیپولیت را برای او به چنگ آورد. هیپولیت امّا همانند **بلروفون** و **پلئوس** در

این ماجرا نقش **یوسف** در برابر **زلیخا** را بازی می‌کند و ندیمهٔ فدر او را با سوگندی متعهد می‌سازد که تزه را از این راز آگاه نسازد. تزه پسرِ خویش را متهم و نفرین می‌کند و به نفرین پدر پوزئیدون نرگاوی غول‌آسا را به کشتن هیپولیت می‌فرستد و هیپولیت که به معنی اسب یاغی است در نقشی درخور وی بارمیدنِ اسب‌های گردونهٔ خویش کشته می‌شود. در روایت دیگر هیپولیت نیایش کننده **آرتمیس** و **افرودیت** را تحقیر می‌کند و افرودیت به انتقام محبت هیپولیت را در دل فدر جای می‌دهد و تزه در سودای خیانت فرزند او را نفرین می‌کند و در این ماجرا هیپولیت بدان سان که گفته شد کشته و فدر که از پاکدامنی او آگاه است خود را حلق‌آویز می‌کند.



۱۳۰- نقش برجستهٔ نقرهٔ یافته شده از **پروژیا** Perugia که بخشی از آرایه‌های سیمین و مفرغی ارابه است. این نقش برجسته یونانی و شاید ساخته شده در سده ششم و در **کلزومن** Clazomena و گویای رابطهٔ یونان و **اترویا** Etruria است. گفته‌اند این نقش‌ها تصویر آمازون‌ها است امّا ارابهٔ جنگی و شکل موی آنان یونانی و تصویر جنجگوئی است که بر دشمن تاخته و او را زیر پای اسب از پا درآورده است. بریتیش میوزم، لندن.

[به روایت از **گریمال** در جنگ **ماراتن** علیه ایرانیان سربازان آتن قهرمانی گردافکن را می‌بینند که پیشاپیش آنان می‌جنگد و بعدها متوجه می‌شوند که او همان تزه است. پس از جنگ **مدی** پیشگوی دلف به آتنی‌ها فرمان داد خاسکتر تزه را در مزاری شایسته جای دهند. در این ماجرا **سیمون** پس از تصرف جزیره **سیروس** Scyros و سرزمینی که تزه بدان پناهنده و کشته شده بود عقابی را می‌بیند که در جائی زمین را با چنگال می‌خراشد و با شکافتن آن جا تابوتی را می‌بیند که قهرمانی رشیدبا نیزه‌ئی و یک شمشیر در آن خفته است. سیمون تابوت و نیزه و شمشیر را به آتن می‌برد و آتنی‌ها با استقبال از قهرمان خویش مزاری شایسته برای تزه برپا می‌کنند و آرامگاه تزه از آن پس پناهگاه برده‌گان فراری و بینوایانی می‌شود که از ظلم ثروتمندان به ستوه آمده بودند و این بدان دلیل است که تزه در زندگانی خویش پاسدار و قهرمان دموکراسی بود.]



۱۳۱- تولد **اریکتونیوس**. در این تصویر **گایا** Caia (زمین) کودک را به **آتنا** می‌دهد و **نیکه** (پیروزی) کودک را در قنداق می‌پیچید و در این ماجرا زئوس نیز با نماد خویش آذرخش حضور دارد. دختری که در این تصویر دیده می‌شود شاید دختر **سکروپس** و این تابلوی گویای آن است که اریکتونیوس فرزند خدابانوی مادر و در آتن خدابانوی مادر همانا آتنا است. بریتیش میوزم، لندن.

نبردِ تروا

آخرین کارهای تهورآمیز و بومی قهرمانان یونان تاراج **تروا** است. با آن که **قهرمانان** یونانی در این کار پیروز می‌شوند مشکلات کار امّا بسیار و نبرد تروا در فضایی شکست آلود انجام می‌گیرد. اندکی از قهرمانانی که به سرزمین خود باز می‌گردند قلمرو خویش را امن می‌یابند و اندکی از دودمان‌های فرمانروائی چند نسل دیگر دوام می‌آورند و علت این ماجرا دلیلی تاریخی است. بسیاری از این فرمانروایان از دودمان‌های نوخاسته‌ئی بودند که قدمت آنان از دودمان‌های **کادموس، آئلوس و دانائوس** کم‌تر بود. چنین می‌نماید که یونانیان کو چندگانی بودند که مهاجرت می‌کردند و با ظهور **میسین و تب** بود که شهروندی در یونان رواج یافت. مستعمرات میسین در سواحل شرقی مدیترانه گسترده و در سواحل آسیای کوچک تا **قبرس** و **سوریه** ادامه داشت و میسینی‌ها شاید کرت را در دوره‌ئی طولانی از طریق **کنوسوس** Cnossus درکنترل خود داشتند. بخشی از این ماجرا شاید آن سوی اسطورهٔ **تزه** و **مینوتور** نهفته است، بدان گونه که تاراج **تروا** Troy شاید بازتاب دوره‌ئی از کشورگشائی و توسعه و اسطوره و حماسهٔ تاریخی نیست.

رهبر بزرگ این لشکرگشی **آگاممنون** Agamemnon شهریار میسین و آگاممنون در شجره‌نامه‌ئی گوئی شبان شهریاری است که قدرت خود را از **هرمس** خدای گله‌ها می‌گیرد. در **ایلیاد، هفائیستوس** پس از ساختن عصای اقتدار و فرمانروائی عصا را به **زئوس** می‌دهد و زئوس این عصا را به **هرمس** تفویض می‌کند. این عصا بعدها تازیانهٔ اسبان پلوپس Pelops و از او به **آتره**، شبان مردمان، پس از مرگ آتره به برادرش **تی‌ست**، صاحب بره‌ها، و سرانجام به آگاممنون می‌رسد؛ و با این همه این شجره‌نامه که درصدر آن پلوپس پدر **تانتال** Antalus قرار دارد هم خوانی ندارد.

تانتالوس

تانتال از خدازاده‌گان وشهریارانی است که بر سفرهٔ **زئوس** می‌نشست و سرانجام

همانند **ایکسیون** شهریار تسالی و **بلروفون** از تبار پوزئیدون به سبب گستاخی‌های خویش تنبیه می‌شود. او را پسر **زئوس** و در چند روایت با **تِب** و جائی که دختر او **نیوبه** بدان جا **تعلق** داشت مربوط می‌سازند. درباره گناه وی روایت‌ها متفاوت و در روایتی با نشستن بر سفره خدایان سخنان خدایان را نزد انسان‌ها فاش و قسمتی از طعام خدایان را می‌دزدد و به فخر فروشی به انسان‌ها می‌دهد و این همه گوئی افزوده‌هائی است آیینی که شهریار را خداتبار، نامیرا و جانشین خدا بر زمین [و ظل‌الله] می‌سازد.

در روایتی تانتال چونان یک تیتان در **لیدی** کوه **سیپل** Sipyl را بر دوش دارد و در روایتی به سبب پیمان‌شکنی همانند سیزیف و در زیر کوه سیپل مدفون می‌شود. داستان این ماجرا به دزدیدن سگی زرین باز می‌گردد که **پاندوراس** Panduras آن را از نیایشگاه **زئوس در کرت** می‌رباید و به تانتال می‌دهد و زمانی که زئوس از تانتال می‌خواهد سگ را بازگرداند تانتالوس سوگند می‌خورد که او را از این ماجرا خبری نیست. در این میان پاندوراس که **دمتر** بدو یارای بلعیدن هر چیزی را داده است گوئی تنبیه و دختران یتیمِ او مورد حمایت خدابانوان قرار می‌گیرند. یکی از این دختران همانند **نیوبه** Niobe در تب ازدواج می‌کند و تبدیل به **پروکنهٔ** مردمانِ تب می‌شود. دختران دیگر پاندوراس را **هارپی** Hapi**ها** می‌ربایند و آنان را به خدمت **فوری** Furiها یا شیاطین دوزخ می‌گمارند و بسیاری از بخش‌های داستان این دختران فراموش و به همین علت دلیل این ماجرا روشن نیست.

خطای نهایی تانتال دعوت خدایان به ضیافتی است که همانند ضیافت **لیکائون** Lucaon برای آزمودن خدایان است. در این ضیافت تانتال پسر خود **پلوپس** را قربانی و گوشت پخته او را به خدایان می‌دهد و همه خدایان جز دمتر که غمزدهٔ دختر خویش است از خوردن این طعام وحشت‌انگیز دوری می‌جویند. خدایان تانتال را محکوم می‌کنند که به سبب این خطا مدام تشنه بماند و هم بدین دلیل است که تانتال در دوزخ ساکن استخر ابی است که هر دم که می‌خواهد جرعه‌ئی از آب آن را بنوشد خشک می‌شود و به هنگامی که گرسنه می‌شود و دست خود را به سوی میوه‌هائی که از فراز سر او آویزان است دراز می‌کند شاخه‌ها از چنگ او می‌گریزند.

پلوپس، اتره و تی‌یست

پلوپس بعد از آن که پدر او را در دیگی می‌جوشاند تا خوراک خدایان سازد زندگی

دیگرباره می‌یابد. در ماجرای قربانی شدن پلوپس **دمتر** بدان سان که گفته شد شانهٔ پلوپس را می‌خورد و خدایان پس از کنار هم چیدن قسمت‌های مختلف تن پلوپس به جای شانهٔ خورده شدهٔ او شانه‌ئی از عاج قرار می‌دهند و او را زنده می‌کنند و **پوزئیدون** ارابه‌ئی بالدار به پلوپس می‌دهد تا بتواند **اونومائوس** Oenomaus [پادشاه پیر] و پسر **آرس** را در مسابقهٔ ارابه‌رانی که برای تصاحب دختر اونومائوس یعنی **هیپودامی** انجام می‌گیرد شکست دهد. در روایتی دیگر هیپودامی **میرتیلوس** Myrtilus ارابه‌ران پدر خویش را تطمیع می‌کند تا چوب وسط چرخِ ارابه اونومائوس بگذارد و با این کار در پیچ راه چرخ ارابه رها و اونومائوس [که پیش از این سر دوازده خواستار هیپودامی را بریده بود]کشته می‌شود و ماجرا به گونه‌ئی است که با اسطوره جانشینی پیوند دارد و جانشین وی در مسابقه برنده می‌شود.

حضور **میرتیلوس** در این روایت اندکی مبهم و شاید مربوط به ماجرای دیگر و داستانی است که زئوس عصای سلطنتی و اقتدار را به شهریاران تفویض می‌کند. و در این روایت **تی‌یست** Thysets شاید یکی از فرزندان دوقلوی پلوپس و در روایتی دیگر پلوپس را فرزند سومی است که **آتره** Atreus نام دارد. **کریزیپوس** Chrysippus فرزند دیگر پلوس از یک **نمف** زاده می‌شود و **هیپودامی** از بیم علاقه شدید پلوپس به کریزیپوس و مادر او و امکان از دست رفتن فرصت جانشینی پسران خویش به یاری تی‌ست و آتره کریز یپوس را از میان برمی‌دارند و هم بدین دلیل تی‌ست و آتره از دیار خود تبعید و پس از مرگ پلوس برای فرمانروائی بر سرزمین پدری باز می‌گردند.

تی‌یست و آتره پس از بازگشت از تبعید طی قراردادی باید هر یک به نوبت فرمانروائی کنند و در خفا بر آنانْد که رقیب را از میان بردارند. در این ماجرا نماد شهریاری همانند ماجرای **اورکومنوس** Orchomenus بره‌ئی زرین پشم است که از جانب زئوس در گلهٔ آتره پدیدار شده است. همسر آتره که شیدای **تی‌یست** است بره را می‌دزدد و به تی‌ست می‌دهد و آتره در بازگشت از سفر فرزندان تی‌یست را می‌کشد وبا خوراندن آنها به پدر و نشان دادن دست و سر فرزندان بدو سبب می‌شود که خورشید هراسان از غرب به شرق باز می‌گردد و شاید کشتار فرزندان تی‌ست نوعی قربانی است که در جهت تطهیر از جانب پدر انجام می‌گیرد.

پس از این ماجرا تی‌یست توسط نوهٔ دختری خود **اژیست** Aegisthus راکه با شیزبُزی که **هرمس** برای وی فرستاده بود تغذیه شده است، از اتره انتقام می‌گیرد. در روایتی

دیگر تی‌یست به هنگام تبعید در راه قربانگاهی با **پلوپیا** Plopya به عنف می‌آمیزد و پلوپیا شمشیراو را می‌رباید و پس از زادن فرزند این شمشیر را به پسر خود اژیست پسرِ تی‌یست می‌دهد. در این روایت آتره با پلوپیا ازدواج می‌کند و اژیست را که مادر نگهداری او را به چوپانان وانهاده بود به فرزندی می‌پذیرد و او را به تبعیدگاه تی‌یست می‌فرستد تا نادانسته پدر خویش را از میان بردارد. تی‌یست به هنگام دیدن شمشیر خود نزد اژیست راز پیشین را بر پسر آشکار و هم بدین دلیل پلوپیا پس از آگاهی از این ماجرا با شمشیر فرزند خود را می‌کشد و اژیست به انتقام آتره را با همان شمشیر خون چکان نابود می‌سازد.



۱۳۲- نقش سکه‌ئی از **گورتینا** در ۳۰۰ پیش از میلاد. شهرهای کِرِت سکه‌های خود را با نقش‌های اسطوره‌ئی و نمادین سرزمین خویش می‌آراستند. درخت بید گویای آن است که **اروپ** همانند **هلن** در **رودس** خدابانوی درخت و در همین هیات است که مورد توجه زئوس قرار می‌گیرد بدان سان که لدا نیز به هیأت پرنده‌ئی پدیدار می‌شود.

پس از مرگ **آتره** سرپرستی دو پسرِ دوقلوی وی یعنی **آگاممنون** و **منلاس** را **تیندار** به عهده می‌گیرد و به **اتولی** می‌گریزند. تیندار Tyndare که از جانب برادران خود از **اسپارت** رانده شده و پس از ازدواج با **لدا** Leda با حمایت هراکلس، که برادران تیندار از مخالفان او هستند، به فرمانروائی اسپارت باز می‌گردد وآگاممنون و منلاس را نیز به اسپارت می‌برد. این سوی این روایت و افسانه‌های مربوط به تاراج و جنگ‌های ناگهانی شاید رخدادی تاریخی نهفته است.

لدا

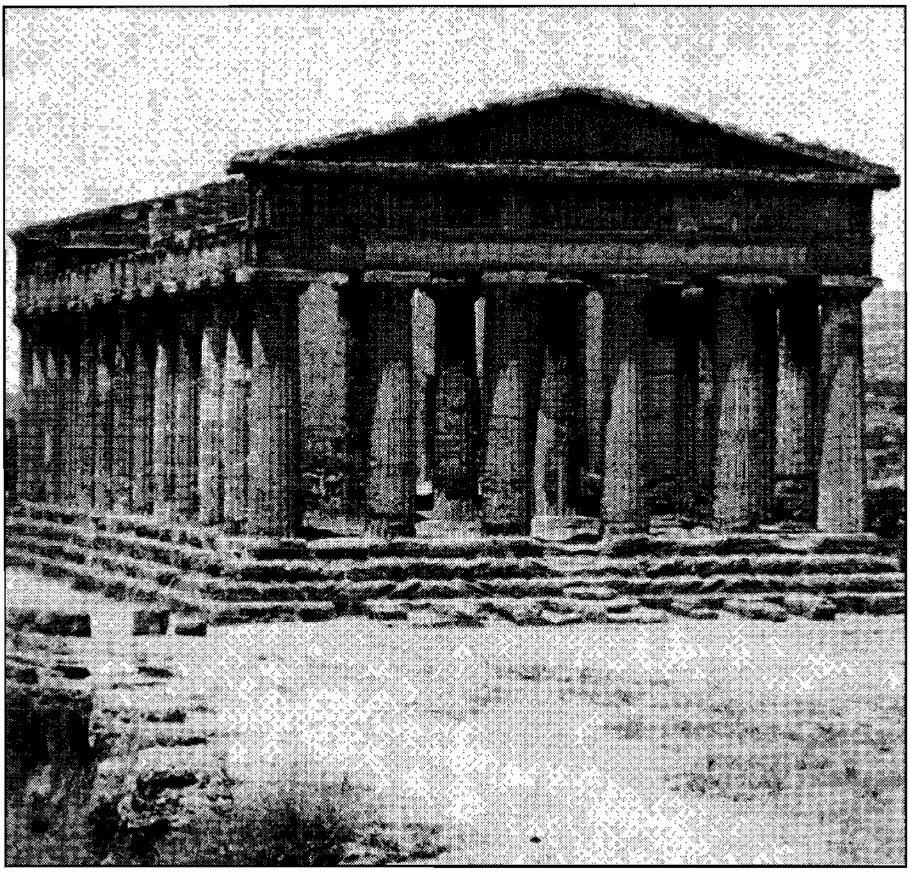
لدا و فرزندان او با **تروا** و نیز اسطورهای **کلدونیه** Caldonyia پیوند می‌یابند. پدر لدا برادر و شاید دوقلویِ **اونوس** Evenus پسرِ **آرس** است. پسران لدا **کاستور** Castor و

پولوکس Pollux با **ایداس** Idasکه **دختر** اونوس [مارپسا] را ربوده است و دو قلوی او **لنسه** Lynceus می‌جنگند. **زئوس** که شیدای **لدا** است برای معاشقه با لدا به هیأت قوئی درمی‌اید و از این معاشقه دو جفت دو قلو نر و ماده‌زاده می‌شوند و در هر دو قلو یکی میرا و دیگری نامیرا است: **هلن** Helen و **کلی‌تمنستر** Clytemnestra یکی از این دوقلوها و تنها زنان دوقلوی اساطیر یونان و شگفت‌انگیزتر آن که لدا دو تخم می‌گذارد و این فرزندان از درون این تخم‌ها هستی می‌یابند.

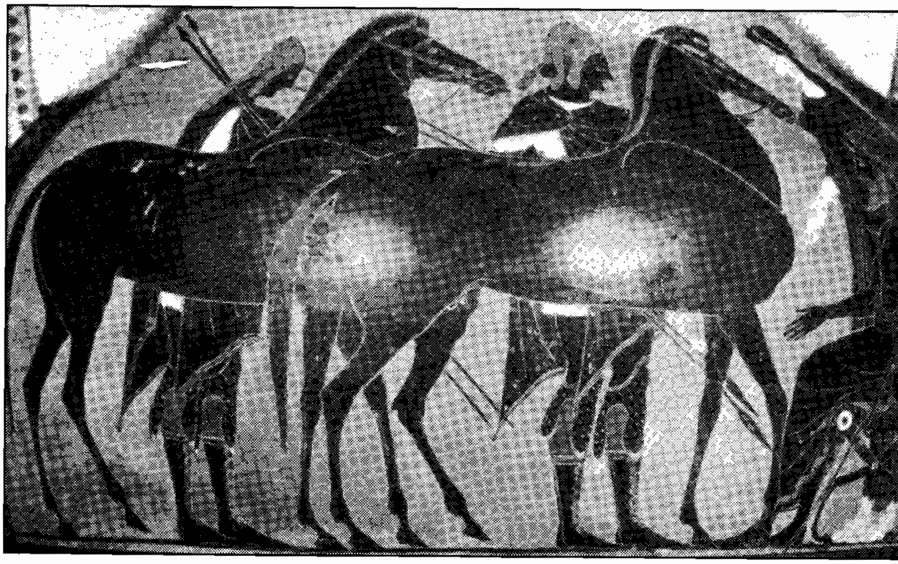
در روایتی نبرد **کاستور** و **پولوکس با ایداس و لنسه** به هنگامی اتفاق می‌افتد که دختران **لوسیپوس** Leucippus، به معنی اسب سفید، را که نامزد زوجی دیگرانند می‌ربایند. در روایتی دیگر نبرد آنان بر سر تقسیم غنائم و یک گلهٔ ربوده شده اتفاق می‌افتد و این روایت دربردارندهٔ موتیف‌هائی از افسانه‌های مردمی و از آن جمله این داستان فرعی است که در آن ایداس توانائی آن را دارد که هر چیزی را به سرعت بخورد. در این روایت ایداس یکی از گاوها یا به روایتی همهٔ گله را به چهار قسمت تقسیم و پیشنهاد می‌کند که نیمه‌ئی از این غنیمت به کسی داده می‌شود که بتواند سهم خود را زودتر بخورد. ایداس در این مسابقه سهم خود و سهم دیگران را به سرعت می‌خورد و بدین ترتیب همهٔ گله بدو تعلق می‌گیرد. در این روایت ایداس پیش از آن که پولوکس و کاستور حتی شروع به خوردن کرده باشند این کار را انجام می‌دهد. پس از این ماجرا **دیوسکور** Dioscureها (پولوکس و کاستور) در مسیر راه درکمین‌گاهی به انتظار ایداس و لنسه می‌نشیند و لنسه که هنر او در تیزبینی است کاستور را که در شکاف چناری نهان شده می‌بیند و ایداس با نیزه کاستور را می‌کشد. پولوکس که از این ماجرا خشمگین است به تعقیب ایداس و لنسه می‌پردازد و لسنه را می‌کشد و ایداس با تخته سنگی که از آرامگاه پدر خود می‌کند پولوکس را نقش بر زمین و مدهوش می‌سازد. **زئوس** امّا به یاری پسر خود می‌شتابد و ایداس را با صاعقه می‌کشد و ایداس در **هادس** سرنوشتی همانند قهرمانان دیگر می‌یابد. زئوس پسر خود پولوکس را با خود به آسمان می‌برد و پولوکس که برادر خود را بسیار دوست می‌دارد پیش از رفتن به آسمان به هادس می‌رود و برادر را نیز با خود به آسمان می‌برد و دوگانه‌گی این روایات گویای دو نوع کیش **دیوسکورها** است.

همه قهرمانان یونان شیدای **هلن** و جدال آنان برای دستیابی به هلن، اگر جدالی در کار باشد، سرانجام با تمهید پدر هلن متوقف می‌شود. در این مورد در روایتی که برگرفته شده از افسانه‌های مردمی است همهٔ خواستاران هلن متحد و برای لشکرکشی به **تروا** متحد می‌شوند. **تیندار** پدر هلن نمی‌تواند هیچ یک از خواستارانِ هلن را بر دیگری

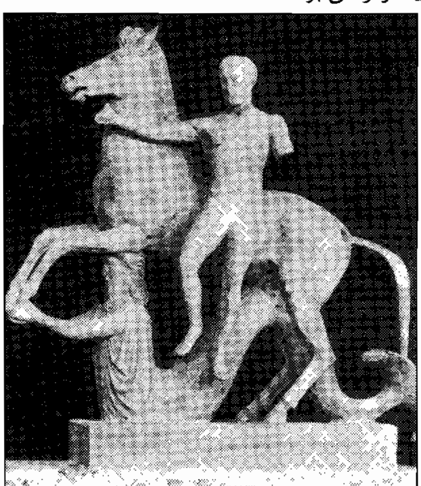
ترجیح دهد و به راهنمائی **اودیسه** سرانجام از خواستاران می‌خواهد که سوگند بخورند گزینش او را بپذیرند [و هر کس سودای درگیری با همسر هلن را در سر بپرورد دیگران او را تنبیه کنند]. مردِ برگزیده تیندار در این ماجا **منلاس** برادر **آگاممنون** است و پیش از این **کلی‌تمنستر** دوقلوی هلن نیز با آگاممنون ازدواج کرده است، و بدین سان منلاس و آگاممنون پسران آتره فرمانروایی بر قلمرو شهریاری خود را مدیون همسران خویش‌اند.

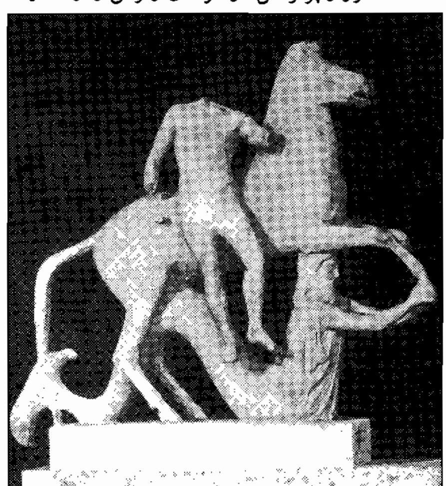


۱۳۳- بقایای معبد **اگرژنیتو** Agrigento یا **اکراگاس** Acragas کهن که هم‌زمان **پانتئون** به کلیسا تبدیل شد. این معبد که به پطر قدیس اختصاص داده شد شاید آرامگاه دیوسکور، یعنی کاستور و پولوکس و معبدی بود که در جهت بزرگداشت اکراگاس و به هنگام فرمانروائی یکی از جباران بنا شده و از اکراگاس در اوائل سده پنجم شهری مقتدر پدید آورده بود. بنای این معبد رو به جانب غرب و معابد دیگر آکراگاس در امتداد دیوار جنوبی شهر قرار دارد.



۱۳۴- کاستور و پولوکس از نقاشی‌های پسیاکس Psiax با رنگ قرمز و سیاه از حدود ۳۵۰ پیش از میلاد. در این سفال منقوش تصویرها را نامی هست امّا هیأت دو اسب سوار جوان با کلاه‌خودهای چرمی نشانه‌هائی از کاستور و پولوکس را در خود دارند و همانند نقشی است که که در اثر **اکسیکاس** Exikias نام آنان ذکر شده است. اگر این دو تصویر را کاستور و پولوکس بدانیم فرد دیگر این تصویر **تیندار** و زنی که در تصویر دیده می‌شود مادر آنها **لدا** است. کاستور و پولوکس دوقلوهای زئوس و از حامیان اریستوکراسی بودند. **Muse Civico Romano, Biescia**





۱۳۵ و ۱۳۶- دو تندیس مرمر از **دیوسکورها** از آرایه‌های سنتوری یا سه گوش فراز درگاه در معماری کلاسیک معبد یونانی لوکری Locri از مستعمرات یونان در ایتالیا و آخرین بندری که پیش از این سیراکوز نام داشت. این گروه از تندیس‌ها از سدهٔ پنجم پیش از میلاد و روزگار شکوه لوکری و بـه شیوه تندیس‌های **پـانتئون** است. دیوسکورها در ایتالیا حامی ملاحان و سوارکاران بودند. موزه باستان‌شناسی ملی. ناپل.

با آن که نبرد **تروا** Jotan با ربوده شدن هلن [توسط **پاریس** و بردن او به **تروا**] آغاز می‌شود خاستگاه آن را باید در دیرگاهی پیش و در دودمان **آشیل** Achilles بزرگ‌ترین قهرمان تروا جستجو کرد. در **ایلیاد** آشیل، **اثاکید** Aeacide نام دارد و نه پسر اتاکوس [پدر **پله**] که نوهٔ اوست و اثاکوس در نماد عادل‌ترین داوران هادس و در کار قضاوت همراه **مینوس** و **رادمانت** به داوری مردگان مشغول است و شهرت او در دادگری شاید در **باران‌ساز** بودن وی نهفته است. در روایتی هنگامی که یونان دچار خشکسالی می‌شود علت این خشکسالی در کار مردمی است که شهریار **آرکاردی** را کشته و خاندان او را آواره کرده‌اند. در این روایت **اثاکوس** بر فراز کوه‌های **اژینا** Aegina می‌رود و پدر خود زئوس را برای نزول باران نیایش می‌کند و چنین شهرتی در داستان فرزندان او ردپای خود را حفظ می‌کند.

مادر **اثاکوس** (اثاک) موسوم به **اژینا** (اژین) یک **نمف** و رعایای اثاکوس **میرمیدون**Myrmidonها [از اقوام تسالی که آشیل بر آنان حکومت می‌کرد در روایتی مورچگانی بودند که زئوس آنان را به هیأت انسان درآورد و در روایتی که با اسطورهٔ **دوکالیون** Deucalion و **پیرا** Pyrrha پیوند می‌یابد و اثاکوس ساکن جزیره‌ئی دور افتاده است. **اثاک** سه پسر داشت به نام‌های **پله** Peleus و **فوکوس** Phocus و سومین پسر وی **تلامون** Telamon از قهرمانان **سالامیس** Salamis است که برادر خود فوکوس را با پرتاب دیسک می‌کشد و از جانب پدر به سالامین تبعید می‌شود و او نخستین کسی است که وارد تروا می‌شود] و از مادر پله و فوکوس به عنوان یک نمف یا یک خوک آبی یاد می‌شود و موتیف‌های آیینی این روایت بسیار است.

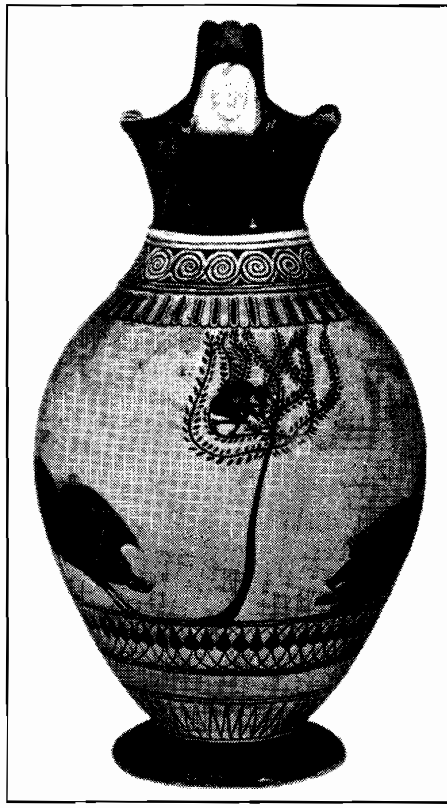
پله نیز به سبب همدستی با تلامون در مرگ **فوکوس** به دربار شهریار **اوری‌تون** Eurytion پسر **اکتور** در **فتی** Phthia تبعید می‌شود و پس از تطهیر از جانب اوری‌تون با دختر وی به نام **انتیگون** ازدواج می‌کند. به هنگام شکار گراز **کالیدون** **پله** به تصادف اوری‌تون را با نیزه می‌کُشد و پس از این ماجرا **پله** به **یولکوس** و دربار **اکاست** تبعید می‌شود. در یولکوس همسر اکاست **آستی‌دامی** شیدایِ پله می‌شود و پله، همانند **یوسف** در رابطه با زلیخا، آستی دامی را از خود می‌راند. آستی دامی به دسیسه علیه پله می‌پردازد و با دادن این خبر به **انتیگون** که «پله سودای ازدواج با دختر **آگاست** را دارد» سبب می‌شود که انتیگون خود را حلق‌آویز کند. آستی دامی خاموش نمی‌نشیند و به

دروغ به آکاست می‌گوید که «پله در سودای تجاوز به آستی دامی است». میزبان که به سبب تطهیر پله از مرگ **اوری‌تون** نمی‌تواند پله را بکشد به هنگام شکار پله را شبانگاه در کوه **پلیون** Pelion تنها می‌گذارد و شمشیر او را پنهان می‌سازد. قنطورها با یافتن پله بدو یورش می‌آورند و پله به بالای درختی می‌گریزد و **کیرون** قنطور فرزانه شمشیر پله را بدو باز می‌گرداند.



۱۳۷- تندیس مرمری آتنا در سنتوری معبد **افه** Aphaea در **اژین** نشان دهندهٔ آتنای آماده به نبرد، شاید نبرد یونانیان و مردم تروا. در سنتوری دیگر کمانداری دیده می‌شود که نماد پیروزی بر ایرانیان است. **بریتومارتیس** Britomartis در کرت جایگزین آرتمیس یونانی است و این تندیس آتنا بازمانده از حدود ۴۸۰ پیش از میلاد و آرایه‌های مفرغی و قلعی آن از میان رفته است. موزه آثار عتیق مونیخ.

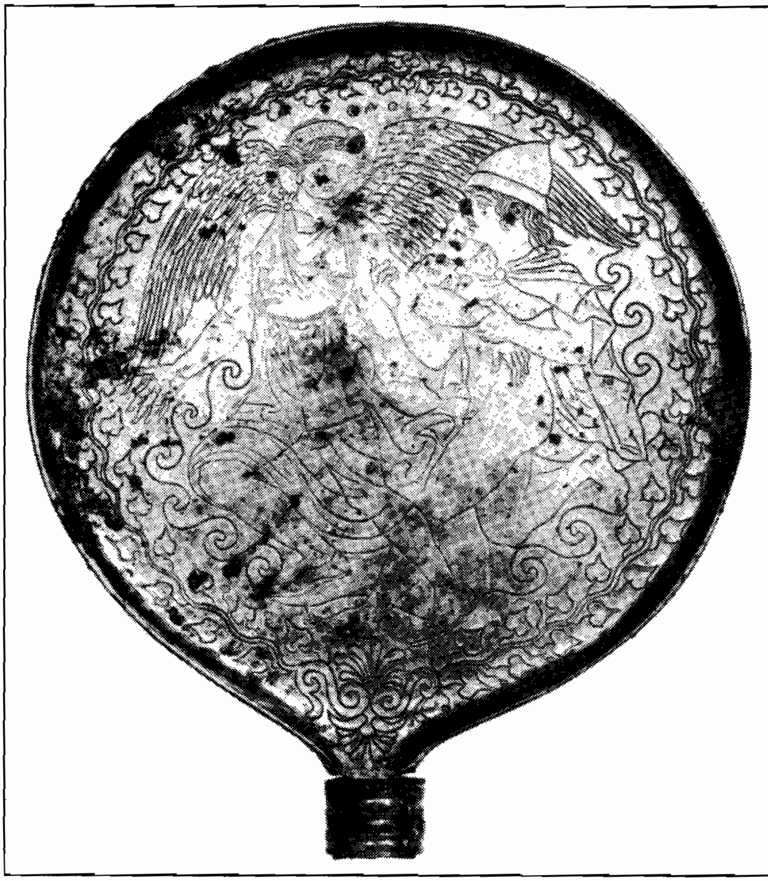
۱۳۸- **پله** در حال فرار از یک گراز و یک شیر به بالای درخت پناه برده است. این سفال از سفال‌های سیاه نقش بر زمینه قرمز و تصویر آن یادآور انتقامجوئی **آکاست** و نهان کردن سلاح **پله** به هنگام شکار است. موزه هنرهای متروپولیتن نیویورک.



پایان این افسانه شاید به گونه‌ئی ستیزه‌جویانه و برای پی‌گیری در روایت‌های بعدی تغییر یافته است. در روایتی دیگر **اکاست** شکارهای صید شده توسط **پله** را می‌رباید و **پله** که زبان شکارهای صید شده را نزد خود نگاه داشته است برتری و توانمندی خود را اثبات و این بخش از افسانه از افسانه‌های مردمی است. **پله** در **یولکوس** در مسابقه‌ئی که در بزرگداشت **پله** برپا شده با **اتالانت** Atalanta کشتی می‌گیرد و در این مسابقه شکست می‌یابد.

در روایتی خدایان **پله** را **با** نامزد کردن **تتیس** Thetis برای همسری او پاداش می‌دهند در این روایت **زئوس** و **پوزئیدون** دوستدار تتیس امّا به سبب وحشت از سخنان پیشگوئی که گفته است فرزند زئوس و تتیس جای زئوس را می‌گیرد از این عشق چشم‌پوشی و او را به پله وا می‌گذارند و بدین سان اسطورهٔ پله با اسطورهٔ جانشینی پیوند می‌یابد. در روایتی دیگر تتیس یک **نمف** دریائی و مدام از پله می‌گریزد و سرانجام پله او

را صید و بر او دست می‌یابد.



۱۳۹- پله در حال کُشتی گرفتن با **تتیس** Thetis از نقش‌های مشهور سفال‌های یونانی که بعدها مورد تقلید سفالگران اتروسکائی قرار گرفت و در این جا بر پشت یک آینه تصویر شده است. درگذر زمان به تصویر کشیدن این داستان عاشقانه در آثار اتروسکایی کاربرد بیش‌تری یافت و تاریخ این تصویر به سده پنجم و شاید سده چهارم پیش از میلاد بازمی‌گردد و از جمله آثار صادراتی است. تصویر تتیس در این نقش به هیأت اهریمنی مادینه و بالدار و به شیوهٔ اتروسکائی ترسیم شده و پله نیز در این تصویر نه یک مرد که پسری جوان است. بریتیش میوزم لندن.

در مراسم ازدواج پله و تتیس خدایان شرکت می‌جویند و **استرایف** Strife بدان دلیل که بدین جشن دعوت نشده، در روایتی که متأثر از یکی از موتیف‌های افسانه‌های مردمی است، سیبی زرین را که بر روی آن عبارت «برای زیباترین» نوشته شده است به میان جمع می‌افکند و منازعهٔ برای تملک این سیب یکی دیگر از علت‌های نبرد **تروا**

است. تتیس پیش از زادن **آشیل** شش فرزند خود و پله را به سبب افکندن در آتش یا انداختن آنها در دیگ آب جوشان در سودای جاودان کردن آنان نابود می‌کند. پس از زاده شدن آشیل هنگامی که تتیس برای جاودان کردن فرزند در حال انداختن او به آتش است پله فرزند را می‌رباید و تتیس [که پیش از این آشیل را در رود **استیکس** Styx یا رود جاودانگی فرو برده و همه تن آشیل جز پاشنهٔ پای او را روئین و نامیرا کرده است] از کار همسر خود آزرده و به دریا باز می‌گردد. در این روایت پله پاشنهٔ پای آشیل را با استخوان پایِ غولی تندرو مرمت می‌کند وفرو کردن آشیل در رود استیکس گوئی روایتی است که بعدها به روایت اصلی افزوده شده است؛ وکار پله در مرمت پای پسر بدان دلیل است که پاشنهٔ پای آستیل در آتش سوخته است.

داستان‌های تروا

تروای کهن، و شهر جدید حصار لیک Hissarlik [واقع در شمال غربی **ترکیه** و چهار مایلی جنوب غربی **داردانل**] در آغاز عصر مفرغِ شهری بزرگ و برج و باروئی استوار داشت تروا از نظر فرهنگی پیوندی استوار با فرهنگ یونان داشت و از زمان نخستین سخنوران یونان در ۱۹۰۰ پیش از میلاد و احتمالاً به هنگام ورود یونانیان به آسیای کوچک یونانیان از این طریق با آسیا ارتباط یافتند. تاریخ اسطوره‌ئی تروا با تاریخ یونان گره خورده، و قدمت شهریاران آن در حد قدمت شهریاران **تِب** است. در روایتی نخستین شهریارِ **داردانل**، **داردانوس** Dardanus [پسر **زئوس** و دختر **اطلس** یعنی **الکتر** Electral] برادر **قهرمانِ** فرهنگی **یازیون** Iasion دلدادهٔ **دمتر** است و بدین روایت یازیون [به سبب سودای تجاوز به **دمتر** توسط آذرخش زئوس کشته و برادر او داردانوس نیز سوار بر کلکی در دریا سرگردان می‌شود. داردانوس برای نجات خویش کشتی نمی‌یابد و سرانجام هنگامی که **دانائوس** Danaus برای فرار با دختراناش از **مصر** کشتی را اختراع می‌کند داردانوس را نیز نجات می‌دهد] [دانائوس را قهرمانی فرهنگی و بانی حصار و باروی **آرگوس** می‌دانند و هم اوست که آرگوس را از خشکسالی نجات می‌دهد]. بسیاری از شجره‌نامه‌های آغازین گرچه در ایلیاد نیز از آنها یاد شده شجره‌نامه‌هائی ساختگی است. **داردانوس** و نوهٔ پسری او **تروس** Tros از مردمان **داردانی** و **تروا** نام می‌گیرند و در ایلیاد نیز از آنان یاد شده است. پسر فرزند ارشد داردانوس یعنی **ایلوس** Ilus شهریار **ایلیوم** Ilium و سرزمینی است که همانند **تِب** با ماده گاوی پیوند دارد و نام

پسر این شهریار **اریکتونیوس** Erichtonius بیشتر شایستهٔ شهریاری زمین‌زاد است. می‌گویند اریکتونیوس بدان سان که درخور پسر زمین است بسیار ثروتمند و مزید بر گله‌های گاو اسب‌های بسیار داشت و در چراگاه کنار رود **اسکاماندر** Scamander سیصد مادیان او چرا می‌کردند. بهترین کره اسب‌های اریکتونیوس نریان‌هائی بود که توسط باد شمال تربیت شده و چندان چالاک بودند که خوشه‌های غلات به هنگام دویدن آنها خم نمی‌شدند. در روایتی **پوزئیدون** این اسب‌هارا تربیت کرده بود و چنین روایتی بازتاب واقعیتی تاریخی است که دشتِ تروا یکی از مکان‌هائی بود که گله‌های بزرگ اسب در آن پرورش داده می‌شد. در افسانه‌ئی **زئوس** برای راضی کردن **تروس** در دادن پسرِ خویش **گانیمد** Ganymede بدو بهترین مادیان‌های خود را به تروس می‌دهد و از آن پس گانیمد در آسمان ساقی زئوس می‌شود و چنین روایتی شاید با قربانی کردن گانیمد از جانب تروس پیوند دارد.

لائومدون Laomedon پسر **ایلوس** در روایتی با پوزئیدون، آپولون و سرانجام هراکلس درگیر می‌شود و روایت بدین ترتیب است که **آپولون** گله‌بان گاوهای لائومدون با همکاری **پوزئیدون** حصاری غیرقابل نفوذ برای تروا می‌سازند و لائومدون به جای دادن مزد آنان تهدید می‌کند که گوش آنان را ببرد و آنان را به بردگی بفروشد. پوزئیدون خشمگین می‌شود و با اعزام غولی از دریا بسیاری از مردمان تروا را نابود می‌سازد. هاتفی ندا می‌دهد که با قربانی دادن **هزیونه** Hesione به غول، مردم از این مشکل رهائی می‌یابند. مردم هزیونه را برای قربانی دادن به غول به خرسنگی می‌بندند و هم زمان با این ماجرا هراکلس که بعد از گرفتن کمربند **هیپولته** ملکهٔ آمازون‌ها به تروا رسیده است به لائومدون پیشنهاد می‌کند با گرفتن اسب‌های او غول را نابود و هزیونه را نجات دهد. لائومدون شرط را می‌پذیرد و با نجات دختر از دادن اسبان خود به هراکلس خودداری می‌کند و چند سال بعد هراکلس به تروا لشکر می‌کشد و تروا را تسخیر می‌کند. نخستین کسی که وارد تروا می‌شود **تلامون** است و هراکلس به پاداش این شجاعت هزیونه را به ازدواج او درمی‌آورد. چنین می‌نماید که تمامِ این ماجرا بدان دلیل پرداخت شده است که در نبرد تروا **پرسه** و **اندرومد**، هراکلس را به تاراج تروا ترغیب می‌کنند و بدین ترتیب هراکلس نیز در شمار مهاجمان به تروا قرار می‌گیرد.

شرکت جستن **هراکلس** در تاراج تروا گویای تداوم دشمنی یونان و تروا است. در روایت ورود تلامون به تروا ماجرا چنین است که تلامون بخشی از حصار شهر را که

آسیب‌پذیر و توسط **اثاک** ساخته شده می‌شناسد و هم ازاین مکان به شهر راه می‌یابد. در این روایت تلامون مورد بازخواست هراکلس قرار می‌گیرد و برای گریز از تنبیه نیایشگاهی به یادمان پیروزی‌های هراکلس می‌سازد وازکیفر او نجات می‌یابد وهم بدین دلیل است که هراکلس هزیونه را به ازدواج تلامون درمی‌آورد. در راه یونان وقتی به هزیونه اجازه می‌دهند یکی از اسیران تروا را آزاد سازد هزیونه برادر خود را آزاد می‌سازد و در داستان‌های بعدی پسر دورگهٔ هزیونه یعنی **توسر** Teucer با آن که کنار یونانی‌ها می‌جنگد بیش از یونانی بودن تروایی است چرا که کمان او شرقی است، در قبرس می‌میرد و **توسر** نام شهریاری تروائی و شاید خدائی شرقی است.



۱۴۰- صحنه‌ئی از معاشقه و بدآموزی جنسی یا هم‌جنس‌بازی. از نقاشی‌های درون جامی سفال و مورد استفاده مردان در ضیافت‌های مردانه. این تصویر دربردارندهٔ روایت معاشقه **زئوس** و **گانیمد** و اسطوره‌ئی است که نخستین بار **پیندار** از آن سخن می‌گوید. تاریخ این سفال منقوش به حدود ۴۵۰-۴۶۰ پیش از میلاد باز می‌گردد. موزه ملی باستان‌شناس فرارا.

تیتونوس Tithonus برادرِ بزرگ **پریام** Priam در روایتی مورد محبت **ائوس** Eos، صبح کاذب، قرار می‌گیرد و ائوس او را می‌رباید و تیتونوس در این ماجرا به فرجامی همانند

اُریون Orion و **سفالوس** (سفال) Cephalus می‌یابد و در روایتی تیتونوس پسر **سفال** است. در روایت عشق ائوس به تیتونوس ائوس از خدایان می‌خواهد تیتونوس را جاودان سازند و خدایان با اعلام رضایت نامه‌ئی بدو می‌دهند بی‌آن که چیزی از جاودانگی در آن نوشته باشند؛ بدان سان که آپولون با **سی‌بیل** Sibyl چنین کرده بود. در گذر زمان تیتونوس پژمرده، پیر و کوچک می‌شود و ائوس او را در خوابگاه خود در قفسی قرار می‌دهد و سرانجام او را به هیأت زنجره‌ئی درمی‌آورد.



۱۴۱- تندیسک سفالیِ **زئوس و گانیمد** یافته شده از حفاری‌های بعد از جنگ دوم جهانی. رنگ این تندیس به رنگ سفال طبیعی و ریش سیاه زئوس حاشیه‌ئی سرخ دارد. گانیمد در این تندیس خروسی را باخود دارد که زئوس بدو هدیه داده است. اندازهٔ این تندیسک در حدود ۴۰ سانتی‌متر و از تندیسک‌های سنتوری یک معبد یا نیایشگاه دستساز سفالگران کورینتی و تاریخ آن به حدود ۴۷۰ پیش از میلاد بازمی‌گردد.

در روایتی مشابه **آنکیز** Anchise از تبار **اساراکوس** برادر **ایلوس** Ilus و گانیمد از خدابانو افرودیت صاحب پسری می‌شود. این پسر **آئیناس** Aeneas نام دارد و تنها پسر یک خدابانو از انسانی میرا در اساطیر یونان است. آئیناس در شجره‌نامه شهریاران تروا از نقشی مهم برخوردار و تبار او از داستان‌های زندگی او کیشی را پدید می‌آورند که گویای شجره‌نامه آسمانی دودمان فرمانروائی تروا است. آنکیز به زودی درمی‌یابد که همسر خدابانوان را زندگی مطلوبی نیست و افرودیت بدو می‌گوید اگر از مادرِ پسرِ خود سخنی بگوید با آذرخشِ زئوس نابود می‌شود.

دودمان سلطنتی تروا بدین‌سان در مقایسه با دودمان‌های سلطنتی یونان رابطهٔ نزدیک‌تری با خدایان دارند و این ارتباط به هنگام شهریاری **پریام** Priam ادامه می‌یابد. دختر پریام عروس آپولون خدای پیشگویان است و بدان دلیل که محبت خود را از آپولون دریغ می‌دارد آپولون به دهان او تُف می‌اندازد تا کسی پیشگوئی‌های او را باور نکند و با آن که این زن سرنوشتِ تلخِ تروا را پیشگوئی می‌کند کسی حرف او را باور نمی‌کند.

داوری پاریس

ماجراهای زندگانی **پاریس** Paris پسر **پریام** با اسطوره‌های جانشینی پیوند دارد. **هکوب** Hecuba مادر پاریس [و دختر **دیماس** Dymas شهریار فریژی] به هنگام بارداری به خواب دید که از وی مشعلی زاده شد و همه شهر را به آتش کشید و هم بدین دلیل بعد از زاده شدن پاریس پدرش پریام فرمان داد فرزند را نابود کنند و چوپانی که مأمور این کار بود نوزاد را در کنام خرسی نهاد. خرس نوزاد را شیر داد و چوپان پس از زنده یافتن کودک او را به فرزندی پذیرفت و بدین سان پاریس از مرگ رهائی یافت. در اساطیر یونان نمادِ آرتمیس خرس است و هم بدین دلیل پاریس را همانند **ایناس** فرزند خدابانو ارتمیس می‌دانند. گفته شد که در ضیافت ازدواج **پله** و **تتیس**، **استرایف** که به میهمانی خوانده نشده بود سیبی زرین را که روی آن نوشته شده بود «برای زیباترین» به میان جمع افکند و با این کار سه خدابانوی بزرگ [**آتنا**، **هرا** و **آفرودیت**] را برای دستیابی بدین سیب به رقابت کشانید وبه ناچار برای تعیین زیباترین خدابانو برای داوری نزد پاریس رفتند و از این میان پاریس **افرودیت** را برگزید و هم بدین دلیل **آتنا** و **هرا** دشمنی تروا در دل گرفتند. فراسوی این داستان برگرفته شده از ایلیاد ماجرای گزیدن همسری خدابانو و

محبوب زنان شدن پاریس از این طریق است. همسرِ پاریس، **هلن** در این ماجرا **درخت - خدابانویی** اسپارتی است و چنین است که پاریس به اسپارت می‌رود و با ربودن هلن جانشینی خود را تثبیت می‌نماید.

منلائوس همراه **آگاممنون** اکثر قهرمانان را زیر پرچم تب و یونان گرد می‌آورند. در روایتی پیشگوئی از طولانی بودن نبرد تروا و تحقق پیروزی بیست سال بعد از ربوده شدن هلن سخن می‌گوید و این تأخیر به دو دلیل است: نخست برای هرچه بیشتر گردآوردن قهرمانان و تشویق آنان به شرکت در این لشکرکشی و دیگر آن که کشتی‌های یونانی راه را گم می‌کنند و با رسیدن به ساحل **میزی** Mysia در جنوب تروا به اشتباه به ویران کردن این بندر می‌پردازند. در این روایت‌ها **اودیسه** به سبب طولانی بودن جنگ از این لشکرکشی خشنود نیست. پیش از این اودیسه، **تیندار** را اندرز داده بود که در انتخاب همسری برای **هلن** خواستاران را سوگند دهد گزیدهٔ او را بپذیرند و کسی را که با این گزینش مخالفت کند تنبیه نمایند. تیندار در این ماجرا دختر برادر خود **ایکاروس** را در سپاسگزاری از اودیسه به **پنلوب** Penelope می‌دهد و از او می‌خواهد که در اسپارت بماند. **آگاممنون** برای تشویق **اولیس** به شرکت در جنگ تروا به سواحل غربی یونان و به **اتیاک** Ithaca می‌رود.

اودیسه که جویای شرکت در نبرد تروا نیست و از سویی سوگند خورده است که با این جنگ مخالفت نکند خود را دیوانه جلوه می‌دهد و هنگامی که **آگاممنون** بدو می‌رسد زمانی است که اودیسه با خیشی که خر و نرگاوی آن را می‌کشند ساحل دریا را شخم می‌زند و به جای دانه نمک کشت می‌کند. آگاممنون با تدبیری دروغین بودن دیوانگی او را آشکار می‌کند و تدبیر چنین است که پسر او **تلماک** Telemaque را در مسیر خیش قرار می‌دهد و اودیسه به ناچار از کار دست می‌کشد و به شرکت در نبرد راضی می‌شود؛ چنین روایتی می‌تواند با قربانی کردن پسر نیز پیوند داشته باشد. پیشگوئی مرگ **آشیل** را در تروا پیشگوئی کرده و هم بدین دلیل مادر آشیل فرزند را با پوشیدن لباس دختران مخفی کرده است. آگاممنون پس از یافتن آشیل با گفتن این که پیروزی در تروا با شرکت **آشیل** در جنگ میسر است او را نیز به شرکت در این نبرد می‌کشاند.

در حملهٔ ناوگان یونان به میزی **تلفوس** Telephus شهریار میزی حمله سپاهیان یونان را دفع می‌کند امّا در این ماجرا پای او در شاخهٔ تاکی که دیونیزوس بر سر راه او قرار داده می‌پیچد و اشیل ران **تلف** را با نیزه مجروح می‌کند. تِلِف پسر **هراکلس** در زبان یونانی به

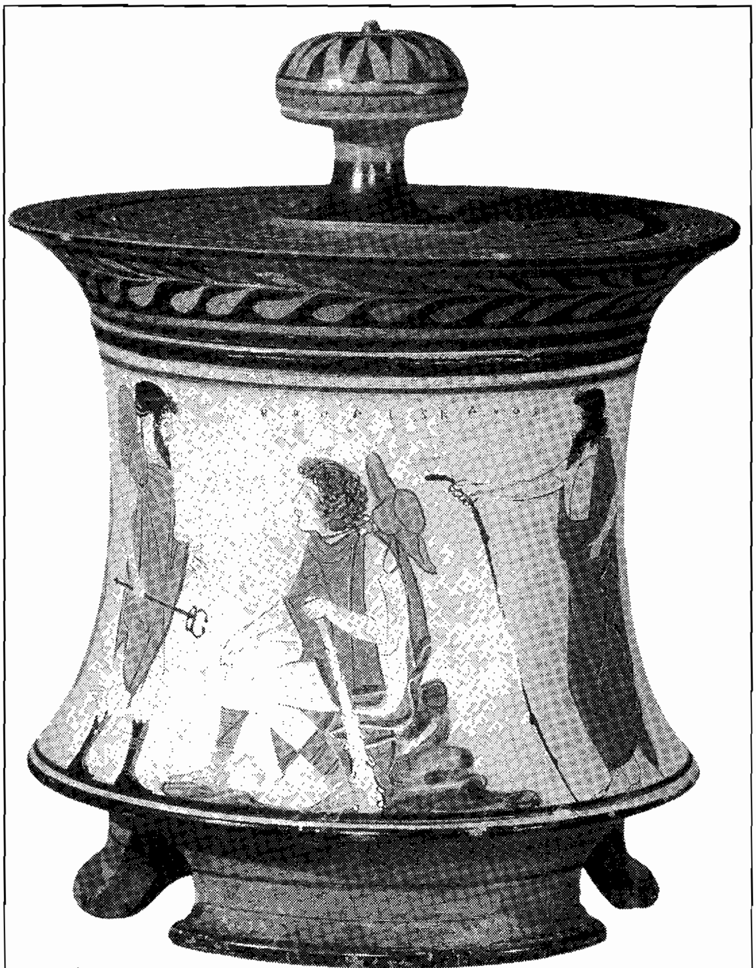
معنی آهوبچه و تلفوس رانده شده‌ئی است که با شیر غزال بزرگ شده و داستان او از این طریق با روایت‌های جانشینی پیوند می‌یابد. **تِلِف** پیش از این در اسیر بودن سرنوشت مادر خود را کشته و به‌گونه‌ئی روایت او با کیش باروری نیز پیوند دارد- زخم نیزهٔ آشیل در رانِ **تِلِف** به‌گفته پیشگو فقط به دست آشیل درمان می‌شود و به‌گونه‌ئی با جادو پیوند دارد، بدان سان که پسر تلفوس از طریق جادو و به هنگام اخته کردن قوچ‌ها توسط **فیلاکوس** Phylacus عقیم شده است. **تِلِف** به هیأت گدایی خود را به اردوی یونانیان می‌رساند و با درمان شدن زخم پا هدایتِ ناوگان یونانیان به تروا را به عهده می‌گیرد. ناوگان یونان را یارای ترک **آئولیس** Aulis نیست و این بدان دلیل است که باد از وزیدن باز ایستاده است. در این هنگام ماری از دریا بیرون می‌آید و از درختی بالا می‌رود و هشت جوجه گنجشک و مادر آنان را می‌بلعد و تبدیل به ماری سنگی می‌شود. پیشگو این ماجرا را چنین تفسیر می‌کند که محاصرهٔ تروا نُه سال به طول می‌انجامد و آگاممنون می‌خواهد برای جاری شدن باد و فراهم شدن امکان حرکت ناوگان یونانیان دختر خود **ایفی‌ژنی** Iphigena را به درگاه **ارتمیس** قربانی کند و این به هنگامی است که **آشیل** نامزدِ ایفی ژنی و قرار است با او ازدواج کنند.



۱۴۲- **گانیمد** و عقاب نقشِ یک مُهر. این مهرها در روزگار باستان کاربرد فراوان داشت و نقش این مهرها همانند دیگر اشکال هنری برگرفته از اساطیر یونان بود. گانیمد در این نقش مشغول آب دادن به عقاب و این نقش با ساقی بودن وی پیوند دارد. عقاب در این نقش نماد زئوس و گانیمد در این تصویر نه در آسمان که لباس شبانان دارد و بر تخته سنگی نشسته است. مجموعهٔ ابونید.

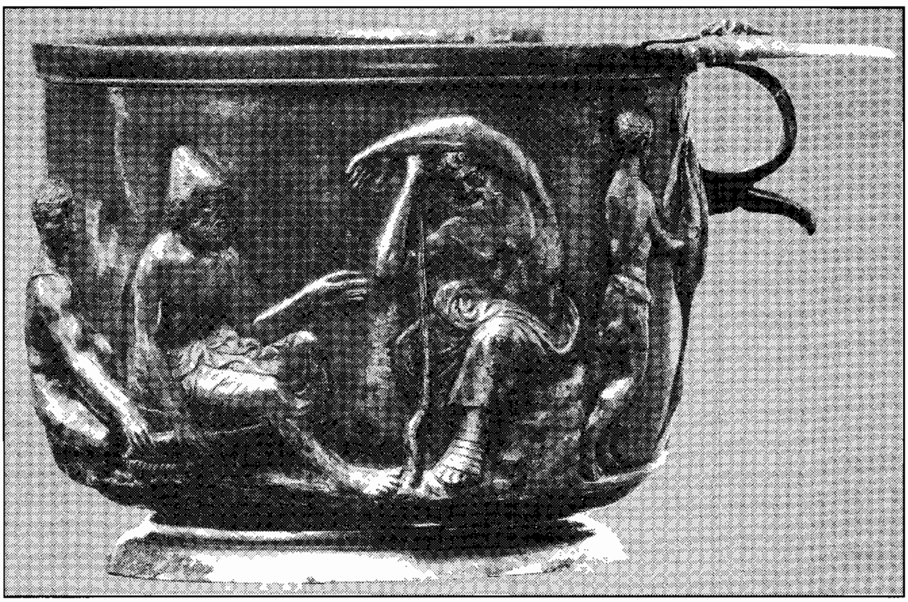
روایت قربانی کردن **ایفی‌ژنی** با مراسم آیینی کهن پیوند دارد: از یک سو با مراسم آیینی رایج در **براورن** Brauron واقع در **اتیک** و از سوی دیگر با قربانی دادن برای چشمه‌ئی مقدس. در اساطیر یونان برای پیروزی سپاهیان گاهی دختران را قربانی می‌کنند یا دختران خود این کار را انجام می‌دهند. به هنگام قربانی شدن ایفی‌ژنی،

ارتمیس در آخرین لحظه گوزنی را جایگزین ایفی‌ژنی می‌سازد و ایفی‌ژنی را با خود می‌برد تا کاهن زنِ معبد او در **توری** Tauri در **کریمه** شود [و در این معبد کار ایفی‌ژنی قربانی کردن مسافران به درگاه ارتمیس است و این کار تا زمانی ادامه دارد که ایفی‌ژنی برادر خود را در میان قربانیان می‌بیند و از معبد می‌گریزد..]



۱۴۳- داوریِ **پاریس** کار **پنته‌سیل** بازمانده از ۴۷۰ پیش از میلاد. نقاشی‌های این نقاش از طرحی نو برخوردار بود. داوری پاریس از نوشته‌های مکررِ «پسر زیبا» به پیرامون کوزه آشکار می‌شود. در این تابلو پاریس بر روی خرسنگی نشسته و کلاهی سفری بر پشت و چماقی در دست دارد. در پشت سر پاریس مردی سالمند با عصائی در دست دیده می‌شود و این مرد **زئوس** یا که **پریام** است. **هرمس** در این تصویر ریش‌دار و لباس سفر بر تن دارد و از پاریس می‌خواهد درباره زیبائی خدابانوانی که در سوی دیگر این سفال نقاشی شده‌اند داوری کند. موزه هنر متروپولیتن نیویورک از یافته‌های راجرز ۱۹۰۷.

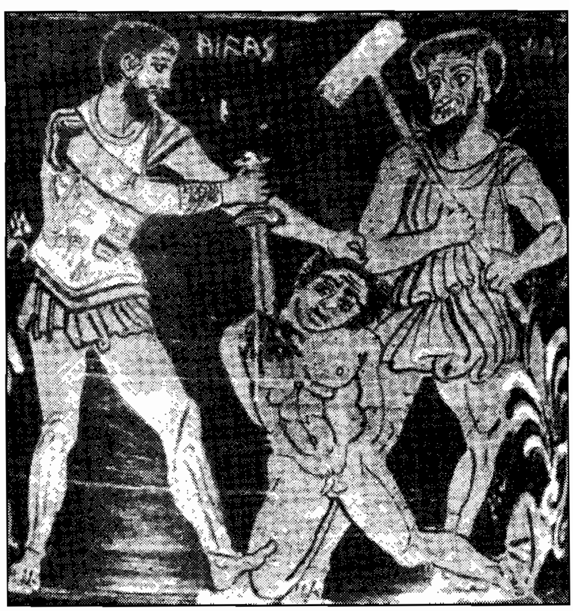
یونانیان نخست به یکی از جزایر تروا یعنی **تندوس** Tendos وارد شدند و شهریار تندوس به دست آشیل کشته شد. شهریار تندوس پسر آپولون و کُشنده او دچار مرگی زودرس می‌شد. در تندوس ماری فیلوکتت Philoctele را گزید و او را بدان دلیل که یونانیان نمی‌توانستند بوی زخم او را تحمل نمایند در **لمنوس** بر جای نهادند. فیلوکتت کمان و ترکشِ تیر **هراکلس** را با خود داشت و برای تسخیر تروا حضور او ضروری بود. وقتی یونانیان سرانجام به تروا رسیدند مردم تروا از بازگردانیدن **هلن** سرباز زدند و نبرد تروا با نبرد تن به تن منلائوس و پاریس آغاز و یونانیان به محاصره طولانی تروا پرداختند.



۱۴۴- نمایِ بیرونی فنجان نقرهٔ یافته شده در **هوپی** Hopy در این نقش **اودیسه** کلاه بر سر دارد و بر آن است که فیلوکتت را، که به هیأت یک گدا و با پای مجروح ترسیم شده، به تروا ببرد. در این ماجرا **اودیسه** هویت خود را نهان و از **نئوپتولموس** پسر آشیل می‌خواهد که فیلوکتت را به بازکشت به تروا تشویق کند و هنگامی که موفق نمی‌شود. **هراکلس** با یادآوری این نکته که سقوط تروا خواست خدایان و بدون حضور فیلوکتت این کار میسر نیست فیلوکتت را به تروا می‌برد. موزهٔ ملی کپنهاک.



۱۴۵- قربانی کردن **ایفی‌ژنی.** این ماجرا داستان مایه بسیاری از نمایشنامه‌های سده پنجم و این سفال منقوش گویای مداخلهٔ خدایان در این کار است. در قسمت فراز این صحنه خواهر ایفی‌ژنی، ارتمیس دیده می‌شود که کمانی در دست دارد. ایفی‌ژنی به غزالی نگاه می‌کند که در پشتِ سر او است. در جانب چپ کسی است که تاج گل قربانی را در دست دارد و آن که کارد را در دست دارد احتمالاً نه آگاممنون که **کالخاس** است. بریتیش میوزم لندن.



۱۴۶- **آشیل** در حال کشتن یکی از مردمان تروا. در اواخر سده چهارم پیش از میلاد در نقاشی‌های **اتروسکایی** شخصیت جدیدی را می‌بینیم که اهریمنی بومی است و این ویژگی نه نشانهٔ تحولی جدید در کیش اتروسکایی که ناشی از تقلید نقاشی‌های یونانی است. در این تصویر **کارون** زورقبانِ ارواح در رود **استیکس** ایستاده و چکشی در دست دارد و نام او به غلط **ایفاس** یا آژاکس Ajax آمده است. بیبلوتک ناسیونال پارس.



۱۴۷- **اشیل و پریام.** از اشیاء عتیق مدفون شده. این جام نقره بازمانده از دورهٔ رومیان و امضای سازنده اثر کریزوفوس Cheirisophus (به معنی فرزانه دست) است. این جام نیز در هوبی یافته شد. نقش این جام صحنهٔ طنزآلود پایان ایلیاد و در این نقش **پریام** برای پس گرفتن جسد **هکتور** دستی را می‌بوسد که دستِ قاتل پسر او است. موزهٔ ملی کپنهاگ.

تاراج تروا

ایلیاد داستانی است بی‌پیچ و خم که با برداشتی فردی نبرد تروا را گزارش می‌کند. **آشیل** به سبب آن که **برزئیس** Briseis را **آگاممنون** ناچار است بـه پـدر او کـاهن مـعبد **آپولون** در تروا بازگرداند **و کریزئیس** Chryseis را به جای او به غنیمت جنگی بپذیرد با آگاممنون به ستیز برمی‌خیزد. آشیل در چادر خود غزلت می‌گزیند امّا به دوست خود **پاتروکل** Pathroclus اجازه می‌دهد زمانی که ناوگان یونان در خطر افـتاده است بـدانـان کمک کند. باکشته شدن پاتروکل، آشیل به نبرد باز می‌گردد و به انتقام **هکتور** Hector پسرِ پریام را می‌کَشد و با سوراخ کردن قوزک پای هکتور جسد او را به ارابه می‌بندد و در تروا می‌گرداند و سرانجام به یاد پدر خود که دیگر او را نخواهد دید جسد را بـه پـریام بـاز می‌گرداند. در ایلیاد بسیاری از داستان‌های فرعی این نبرد به اسطوره و آیین باز می‌گردد

و گردانیدن جسد هکتور در شهر نیز شاید از این شمار و با آن‌که نام آشیل به معنی بادپا است تفسیرهائی از این دست دقیق نیست.



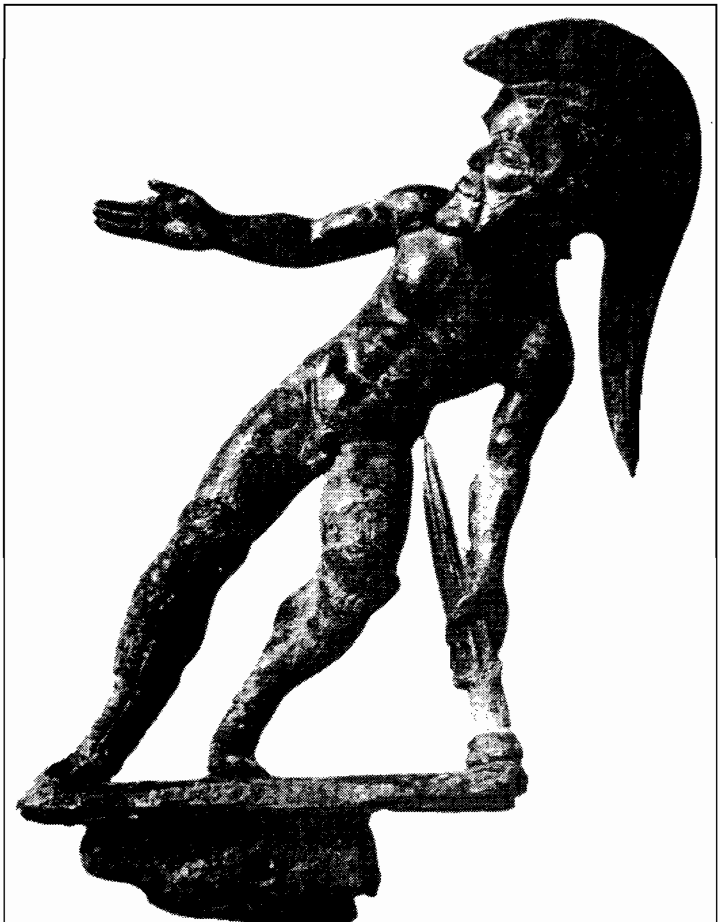
۱۴۸- آشیل و پانتزیله Penthesilea سفالینه یا گل صورتگری بهترین وسیلهٔ پرداخت جزئیات تندیس در یونان باستان بود و به دلیل ارزان بودن آن و نیز سهولت شکل‌دهی و دوامِ آن کاربرد بسیار داشت. این نقش برجسته **اتیک** که تاریخ آن به حدود ۶۰۰ پیش از میلاد باز می‌گردد آرایه گوَر یک جنگجو و در بردارنده نقش آشیل، گُندآور آرمانی، و به گونه‌ئی نقش شده که سر **گورگون** بر روی سپر او نمایان باشد. حریفی که در پای اشیل افتاده **اثینی** Aene و بدین‌سان حریف او باید یک امازون باشد که پانتزیله ملکه آمازون‌ها بعد از کشته شدن هکتور به یاری مردم تروا آمده بود. موزه متروپولیتن هنر نیویورک یافتهٔ ساموئل D.Lee ۱۹۴۲.

اساطیر نبرد تروا بیرون از کتاب ایلیاد و اغلب با شرایطی پیوند دارد که پیش درآمدهای جنگ تروا را فراهم می‌سازد. نخستین کسی که در تهاجم به تروا بدین

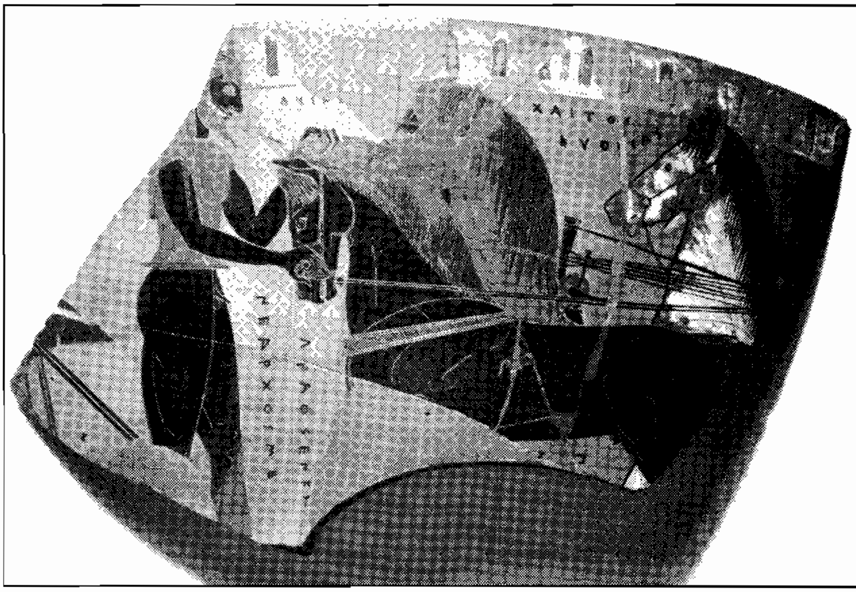
سرزمین پا می‌گذارد **پروتزیلاس** Protesilaus و کسی است که سرنوشت او کشته شدن در تروا است. گور پروتزیلاس در **تراس** روبه‌روی تروا به کیش راه می‌یابد و روایت چنین است که بر گور او دوناروَن روییده بود که با دیدار تروا برگ‌های آن فرو می‌ریخت. در انتقام کشته شدن پروتزیلاس به دست هکتور، آشیل پسر کوچک پریام **تروِیلوس** Troilus را می‌کشد و این کار بدان سبب است که بر طبق یک پیشگوئی اگر تروِیلوس بیست ساله می‌شد سقوط تروا ناممکن می‌شود و هم بدین دلیل است که تروِیلوس در شب تولد خود کشته می‌شود. **اودیسه** و **دیومد** Diomede [به تشویق **هرا** و **آتنا**] اسب **رزوس** Rhesus را در شبی که رزوس به یاری مردم تروا آمده است می‌ربایند و این بدان دلیل است اگر اسب‌های رزوس از رود **اسکاماندر** Scamander آب می‌نوشیدند سقوط تروا ناممکن می‌شد. رزوس در این ماجرا پسر **آرس** و دیرگاهی در یک غارِ پیشگوئی نمادِ کیشی خاص بود.

بدان سان که **پاتروکل** به سبب کشتن **سارپدون** Sarpedon پسرِ **زئوس** مرگی زودرس می‌یابد مرگ **هکتور** نیز انتقامی است که از جانب **آشیل** گرفته می‌شود. پیش از این نیز آشیل دوتن از متحدان خارجی **تروا** را کشته است: نخستینِ این دوتن **مِمنون** Memnon پسر **ائوس** (صبح کاذب) و دیگری **تیتونوس** Tithonus است که در **هلسپونت** او را مدفون می‌سازند ودر روایتی هر سال بر گور او پرندگانی گرد می‌آمدند تا گور او را جارو و آب‌پاشی کنند. [این پرندگان در اساطیر بومی **ممنونید** نام دارند و یارانِ مِمنون‌اند که پس از مرگ او بدین هیأت درآمدند و بدین روایت این پرندگان هر سال به هنگام گردآمدن بر گورِ ممنون دو گروه می‌شوند و چندان بر گور مِمنون می‌جنگند که نیمی از آنان نابود می‌شود]. در این روایت‌ها قهرمان - کیش‌های بومی غالباً در تروا می‌میرند و پرندگان موسوم به ممنونید شاید همانا زنانی است که با رقص پرندگان در این مراسم سوگواری می‌کردند. قربانیِ دیگر این نبرد **پانتزیله** Penthesilea ملکه **آمازون** و حضور او در تروا بعد از مرگ **هکتور** در جهت یاری به مردم تروا و تطهیر یافتن از قتل خواهر خویش **هیپولیته** مادر **هیپولیت** و از سوی دیگر متحد تازه‌ئی است که اتحاد او از طریق ازدواج با یکی از پسران **پریام** فراهم شده است. **ترسیت** Thersite که آشیل را در مرگ **هکتور** متهم به خشونت می‌کند خود با نیزه چشمان **پانتزیله** را از حدقه درمی‌آورد و آشیل بدین دلیل یا به دلیل دزدیدنِ بخشی از گنجینه خویش او را با کوبیدن مشتی بر سرش نابود می‌سازد. ترسیت در **ایلیاد** مردی کوژپشت و زشت رو و ترسو امّا از خویشان **دیومد** و

مرگ او موجب بروز اختلاف در اردوی یونانیان می‌شود. **پاریس** پاشنهٔ آسیب‌پذیر **آشیل** را در جنگ بر دَروازه تروا با تیر می‌زند و در این ماجرا آپولو است که تیرِ پاریس را هدایت می‌کند چرا که در فرهنگ شرم پیروزی نیز چون شکست نزد خدایان ناخوش آیند و در جهت دوری از مسؤولیت فردی و بدین دلیل است که قتل‌های آیینی تصادفی است. در روایتی سخن از عشق آشیل به **پولیکسین** Polyxena دختر **پریام** و خیانت پولیکسین به پدر و تسلیم شدن به دشمن است و چنین فضائی در ایلیاد گویای بروز اختلاف و آرزوی یونانیان در رهائی از نبردی است که موفقیتی ناچیز را در پی دارد.

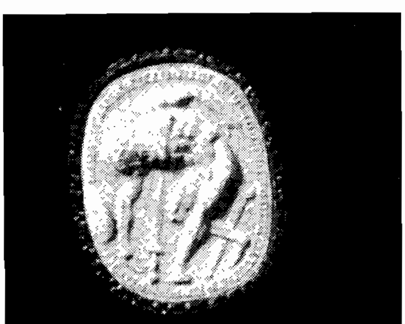


۱۴۹- خودکشی **آژاکس**. تندیس مفرغی ساخت مردمان **اتروریا** و احتمالاً دستهٔ وسیله‌ئی که گم شده. حالت آژاکس در این تندیس چنان است که به دیگری که در سوی دیگر قرار دارد (در دستهٔ دیگر) توسل جسته و این فرد شاید همانا **آتنا** است که کوشید آژاکس را از دیوانگی برهاند. موزه باستان‌شناسی فلورانس.

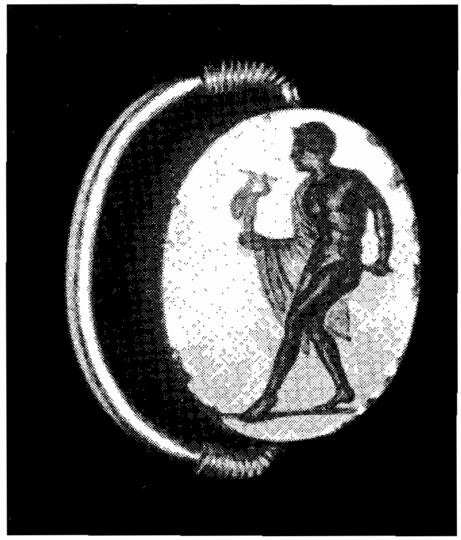


۱۵۰- پاره‌ئی از سفالی منقوش ازکارهای **نرخوس Nearchos** و بازمانده ۵۶۰ تا ۵۵۰ پیش از میلاد. این تابلو روایتگر بخشی از **ایلیاد** و داستانی است که اسب‌های آشیل او را برای تنها نهادن **پاتروکل** سرزنش می‌کنند. موزه ملی آتن.

پس از آشیل سلاح اورا نه آژاکس Ajax که به **اودیسه** می‌دهند و این بدان دلیل است که اسیران تروائی در پاسخ بدین که از چه کسی بیشتر هراس داشتند از اودیسه نام می‌برند. اژاکس که به سبب شجاعت بسیار خود را شایستهٔ این میراث می‌داند دیوانه می‌شود و هراکلس تن او را در پوست شیر می‌پیچد تا او را درمان کند امّا آژاکس که به دلیل بی‌حرمتی به **آتنا** مورد خشم او قرارگرفته بود با صاعقه زئوس کشته می‌شود. پس از مرگ تن آژاکس را به جای سوزاندن مدفون کردند و در این راه آژاکس خاستگاه کیشی در تروا شد. و به روایتی سلاح آشیل بعدها به آرامگاه آژاکس انتقال داده شد و به روایتی آژاکس پس از آن ماجرا خود را کشت.



۱۵۱- خودکشی **آژاکس**. گوهر **اتروسکایی** منقور به نقش احتمالاً برگرفته شده از سفال‌های منقوش یونانی که به **اتروریا** صادر می‌شد. خودکشی آژاکس به سبب واگذار نکردن سلاح آشیل بدو و چنین نقاشی‌هائی در اثار اتروریایی فراوان است. موزه هنرهای ظریف بوستون، ماساچوست. از یافته‌های بارتلت.



۱۵۲- دیومد و پالادیوم (تندسی پالاس یا آتنا). این گونه از کنده کاری خاص مُهرهائی است که در دنیای باستان کاربرد بسیار داشت و چنین مهرهائی غالباً از سنگ‌های شهابی ساخته می‌شد. موزه هنرهای ظریف بوستون، ماساچوست. از یافته‌های بارتلت.



۱۵۳- لائوکون Laocoon و غول مارهای دریایی از مشهورترین تندیس‌های باستانی. این تندیس در دوره رنسانس در رُم یافته شد و ویژگی‌های آن گویای آن است که سه تن از پیکرتراشان رودس آن را پدیدآورده و تاریخ آن به سده اول پیش از میلاد باز می‌گردد. بازرگانان رودس و دریانوردان در سفرهای خود به رُم گاهی با خود آثاری را حمل می‌کردند که آنها را بازمانده نبرد تروا می‌دانستند و تندیس لائوکون از این شمار و سبب نسبت دادن این تندیس به تروا آن بود که لائوکون مردم تروا را از خطر اسب چوبی آگاه کرد و هم بدین دلیل بدین سرنوشت دچار و با پسران خود توسط غول مارهای دریایی نابود شد. موزهٔ واتیکان.

یونانیان برای دست یافتن به پیروزی در تروا یاران بسیاری را با خود به تروا آوردند. **فیلوکتت** کماندار هراکلس از این شمار بود. **هلنوس ترواییِ** Troadhellenus پهلوان دیگری بود که بعد از مرگ **پاریس** مدعی ازدواج با **هلن** بود. [پریام از زناشوئی **هلن** با هلنوس جلوگیری و دیفوب Deiphobe برادر جوان‌تروی را بر او ترجیح داد و هلنوس از خشم به **آیدا** Ida رفت و بر آن شد که در جنگ شرکت نکند]. کالخاس Calchas پیشگوی یونانیان اعلام کرده بود فقط هلنوس اسرار تصرف شهر تروا را می‌داند و بدین دلیل **اودیسه** با تهدید هلنوس را به همکاری با یونانیان وادار کرد و هلنوس در این راه شرایطی را برای سقوط شهر تروا مطرح کرد: استخوان‌های **پلوپس** Pelops به آسیای کوچک و زادگاه وی بازگردد، پسر آشیل در جنگ شرکت جوید و **پالادیوم** تندیس جادوئی آتنا از تروا دزدیده شود. پس از مرگ آشیل پیروزی در جنگ مشکل و هلنوس یونانیان را آگاه کرد که بدون حضور **نئوپتولم** Neoptoleme، پسر آشیل، در جنگ پیروزی در تروا ناممکن است و چنین بود که با تلاش زیاد یونانیان نئوپتولم را به تروا کشانیدند و سپاه یونان با دیدار او که همهٔ ویژگی‌های آشیل را در خود داشت جان تازه‌ئی گرفت و پس از جنگ نئوپتولم از اندک قهرمانانی بود که سالم به **اپیر** بازگشت و در همان جا ساکن شد [که هلنوس بدو گفته بود در سرزمینی که پی خانه آنان از آهن، دیوار آنان از چوب و سقف‌شان از سفال باشد اقامت گزیند و بومیان اپیر در چادرهائی زندگی می‌کردند که میخ چوبی آن دارای نوک آهنی، دیوار چادر از چوب و سقف آن از سفال بود]. پیدائی نئوپتولم در نبرد تروا از موتیف‌هائی است که یادآور پیروزی فرزندان و پسران جنگجویانی بود که بعد از شکست پدران خویش ده سال بعد در تِب به پیروزی دست یافتند.

پالادیوم Palladium در روایتی تندیسِ دستساز آتنا و تجسم دوست از دست رفته او **پالاس** Pallas است که به تصادف به دست **آتنا** کشته شد. [این تندیس جادویی نخست در آسمان قرار داشت و مانع تجاوز **زئوس به الکتر** Electra بود و هم بدین دلیل] زئوس پالادیوم را از آسمان به زیر افکند و پالادیوم در **تروا** به زمین افتاد و ایلوس با ساختن معبدی پالادیوم را در آن جای داد. هلنوس گفته بود که شهر صاحب این تندیس سقوط نمی‌کند و هم بدین دلیل یونانیان پالادیوم را از تروا دزدیدند. در روایتی **انه** Aneas پالادیوم را به **رُم** می‌برد و با این کار بر آن است که دشمنان خدایان را نابود سازد. [در روایتی دیگر به پالاسی اشاره شده که دختر یکی از دریا خدایان موسوم به **ترتیون**

Thriton بود. این دختر در کودکی با **آتنا** آشنا و با وی پرورش یافت و هنگامی که به سهو به دست آتنا کشته شد پالادیوم را یادمان او ساخت. در روایتی دیگر این تندیس نه ایستاده که تندیسی نشسته است]. **اودیسه** و **دیومد** پس از ربودنِ یا کشتنِ اسب‌های **رزوس** به ربودن پادلایوم می‌پردازند. در این کار اودیسه خود را به هیأت گدائی درمی‌آورد و به روایتی هلن او را در این کار کمک می‌کند.



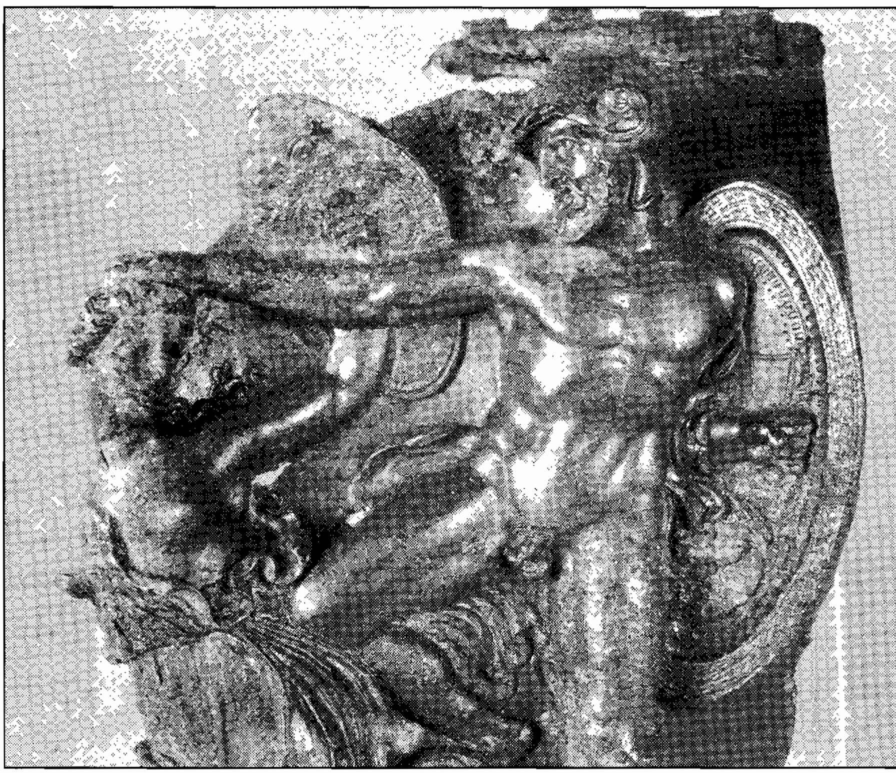
۱۵۴- تاراج **تروا**. از سفال‌های منقوش جنگ تروا متأثر از **پولوگونتوس** در **دلفی** و آثار دیگر هنر یونان. این سفال منقوش از جنوب ایتالیا و بازمانده از سده چهارم پیش از میلاد است. تصویر میانی تندیس چوبی **آتنا** با پوشاک **اژه‌ئی** است. دو زن ترواپی به تندیس پناه برده و تصویر جانب راست **کاساندر و آژاکس** و درجانب راست آنان پولکسین دلدار آشیل به هنگام اسیر شدن به دست اودیسه است. پیرزنی که در جانب راست در حال فرار است شاید **هکوب** و کسانی که در بالا در حال فرار دیده می‌شوند **انکیز** و **اسکانیوس**‌اند. بریتیش میوزم لندن.

اسب چوبی میان تهی **تروا** را به روایتی **هلنوس** ابداع کرد و گروهی از سپاهیان یونان

با رفتن به درون اسب به شهر تروا راه می‌یافتند. چنین وسیله‌ئی یادآور نوعی منحنیق است که دیوارها را در جائی که ساختهٔ خدایان نیست درهم می‌کوبد و روایت اسب تروا شاید روایتی است که خائنان به تروا با این روایت از مسؤولیت خیانت رهائی می‌یابند. **آنتنور** Anthenor و **ائیناس** Aeaneas مورد عفو یونانیان قرار می‌گیرند چرا که بعدها دستمایه شجره‌نامه‌های مورد نیاز آتی هستند. در ماجرای ابداع اسب چوبی پس از آماده شدن اسب که به عنوان فدیه‌ئی برای **آتنا** ساخته شده یونانیان چنین وانمود می‌کنند که به **تندوس** Tenedis عقب‌نشینی می‌کنند؛ و از سویی یادآوری است که پوزئیدون بخشی از حصار تروا را ساخت و دیونیزوس خدائی است که در بسیاری از روایت‌ها به هیأت اسب نمایان می‌شود که دیونیزوس از شهریار تروا خشمگین و به سبب نگرفتن مزد کار خویش جویای گرفتن انتقام بود. مردم تروا با عقب‌نشینیِ صوری یونانیان اسب را به درون شهر می‌برند و با نپذیرفتن پیشگوئی **کاساندر** و هشدار مبهم آپولون که با دو غول ماردریائی **لائوکون** و پسران او را نابود می‌کند شرایط سقوط تروا را فراهم می‌آورند.

بر پهلوی اسب چوبین تروا نوشته‌اند: «یونانیان به شکرانهٔ بازگشت به میهن این اسب را به درگاه آتنا هدیه می‌دهند.» تعداد یونانیانی که درون اسب جا می‌گیرند متفاوت و به روایتی بیست و سه نفر و در روایت دیگر سه هزار نفر و همه جز **نئوپتولم** سخت هراسان‌اند. رفتن به درون اسب چوبی به روایتی از جانب هلن و به گزارشی از جانبِ **افرودیت** پیشنهاد می‌شود و با این همه هلن در این کار تردید دارد. پس از وارد کردن اسب به درون شهر از جانب مردم تروا سرانجام شبانگاه همه می‌خوابند و هلن به فرمان افرودیت پیرامون اسب می‌چرخد و صدای همسر قهرمانی را که داخل اسب نهاده شده‌اند تقلید و از آنان می‌خواهد بیرون بیایند. **اودیسه** در درون اسب همه را به سکوت وا می‌دارد و **انتکلوس** را که با شنیدنِ صدای همسر خویش بی‌قرار شده است و بر آن است که فریادبزند و از اسب بیرون رود، خفه می‌کند. سرانجام شوهر دوم **هلن** بعد از مرگ پاریس، یعنی **دیفوب** که همراه هلن است [و در این ماجرا هلن به خواست افرودیت با او مهربان شده] خسته و همراه هلن به خوابگاه می‌روند. هلن تمام شب را منتظر خروج یونانیان بیدار می‌ماند و نخستین کسی که بدون استفاده از پله و نردبام از اسب بیرون می‌جهد می‌میرد و بقیه با دیدن روشنائیِ آتشی که در **تندوس** بر گور **آشیل** افروخته‌اند از اسب بیرون می‌آیند و دروازه‌های شهر را در خاموشی شب می‌گشایند و

یونانیانی که در پناه شب و پیش از برخاستن ماه به تروا نزدیک شده‌اند به درون شهر می‌ریزند و شهر خفته را تاراج می‌کنند. **نئوپتولم**، پریام را که به معبد زئوس پناه برده گردن می‌زند. آژاکس در برابر تندیس آتنا به **کاساندر** تجاوز می‌کند و **آستیاناکس** Astyanax نوزاد بازمانده از هکتور را از فراز باروی شهر به عنوان قربانی به زیر می‌افکند و **پولیکسین** دختر پریام را بر گور آشیل قربانی می‌کنند.



۱۵۵- **آمازونو ماخیس** Amazonomachies نبرد بین یونانیان و زنان جنگجوی **آمازون** به هنگامی که جنگجویان آمازون در تروا به یاری **پریام** آمدند یا به **هنگامی** که در سده چهارم پیش از میلاد به آتن حمله کردند. چنین داستان مایه‌ئی جایگزین نبرد **لاپیت** و قنطوران، که در آن زنان نقش منفعلی داشتند، شد و این کار در جهت پیروزی **هلنیسم** یا یونان‌گرائی بر بیگانه گرائی بود. در چهارگوش افریزی که در بریتیش میوزم نگهداری می‌شود و در سنتوری‌های معماری کلاسیک **المپیاد** تغییرات پدید آمده در هنر نسبت به سده پنجم پیش از میلاد آشکار و این تغییرات بیش از تغییر نمودهای اسطوره‌ئی تغییر در شیوهٔ هنری است. این سینه آویز گویای وحشت یک **جنگجو** از زنی از قبیله امازون و زنی است همانند **پانتزیله** که به دست آشیل کشته شد. بریتیش میوزم، لندن.

فرجام قهرمانان

به دلیل سقوط اخلاقی و آیینی اندکی از قهرمانان نبرد تروا و از آن شمار **دیومد** و **سنتور** به زادگاه خویش بازگشتند. **منلاس** در آغاز بر آن بود که **هلن** را به کیفر بی‌وفائی نابود سازد امّا زیبایی هلن و پیوند او با زئوس این کار را ناممکن و با هلن از تروا باز می‌گردد. در بازگشتِ منلاس ناخدای کشتی او **سونیوم** Sunium مُرد و در دماغه جنوب غربی **پلوپونز** جریان باد کشتی‌های اسپارت را به جانب **کرت** و **مصر** کشانید و در این مسیر منلاس هشت سال به گردآوری ثروت در مدیترانهٔ شرقی روی آورد و سرانجام در جزیره **فاروس** Pharos که ساحلی دور افتاده و غیرمسکون بود آرام یافت و در آن جا اودیسه را دید که از طریق مصر برای بازگرداندن منلاس به اسپارت بدان جا راه یافته بود. به هنگام رسیدن منلاس به مصر هلن ناپدید شد چرا که هلن ربوده شده از جانب **پاریس** از پاره ابری که **پروته** شهریار مصر به هیأت هلن درآورده بود شکل گرفته بود. شهریار مصر هلن حقیقی را به منلاس بازگردانید و منلاس دریافت که جنگ تروا به خواست خدایان و نه برای دست‌یابی به هلن که برای بازگردانیدن پاره ابری شکل گرفته بود. کشتی‌های اسپارت سرانجام بازگشتند و منلاس و هلن دیگربار آرامش خویش را بازیافتند.

برخی از یونانیان هرگز به یونان بازنگشتند. **کالخاس** پیشگوی یونانیان در نبرد تروا به **کولوفون** Colophon در آسیای کوچک رفت تا در تعارضی جادوئی با **موپسوس** Mopsus پسرِ **آپولون** و **مانتو** Manto دختر **تیرزیاس** روبه‌رو شود و به سبب خطای در پیشگوئی یا از غصه بمیرد یا خودکشی کند. روایت چنین بود که زمانی که **کالخاس** با پیشگوئی تواناتر از خویش روبه‌رو می‌شد زمان مرگ او فرا می‌رسید. **مانتو** پیشگوی دلفی و پسرش **موپسوس** بعد از تسخیر تِب از جانب فرزندان هفت فرمانده به **کولوفون** کوچ کردند (و این داستانی است که به چرخهٔ اساطیر تِب باز می‌گردد) کالخاس در کولوفون موپسوس را در زیر درخت انجیری دید واز او پرسد: «این درخت چند انجیر دارد؟» و موپسوس پاسخ داد هزار و یک انجیر و با شمردن انجیرها پاسخ موپسوس درست بود.

پس ماده خوکی باردار پدیدار شد و موپسوس از کالخاس پرسید: «این ماده خوک چند بچه دارد و چه وقت می‌زاید؟» و کالخاس پاسخ داد: «هشت بچه»، موپسوس گفت: «نُه بچه و فردا نیمروز می‌زاید». چنان شد و کالخاس از غصه مرد یا خودکشی کرد« که این داستان **ایونی** است و در جهت بزرگ کردن و تبلیغ برای پیشگوی کولوفون پرداخت شده است.

کشتی **آژاکس لوکری** به روایتی در توفان درهم شکست. فرهیخته‌گان یونان باستان کوشیده‌اند تاریخ دقیق سقوط تروا را با عنایت به اسطوره‌ها مشخص سازند. با توجه به این روایت‌ها شاید این رویداد در پایان تابستان و به هنگامی که **الکتر** Electer یکی از **پلیاد** Pleidها، که شهریاران تروا خود را از نسل او می‌دانستند، بعد از سقوط تروا و در آغاز فصل خزان از خواهران خود جدا و به هیأت ستارهٔ دنباله‌داری درآمد اتفاق افتاده است. در یونان باستان فصل تابستان پایان فصل کشتی‌رانی بود چرا که با فرا رسیدن خزان تندبادهای خزانی کشتی‌رانی را خطرناک می‌ساخت و بدین‌سان مصائبی که بر قهرمانان یونان در بازگشت از تروا رفت کاملاً طبیعی بود. [پلیادها به روایتی هفت دختر **اطلس** و به هنگامی که **زئوس** بار آسمان را بر دوش اطلس نهاد از اندوه به هیأت ستاره‌گان پروین درآمدند و به روایت دیگر پلیادها در گریز از چنگال صیاد هوسباز **اوریون** به هیأت هفت کبوتر درآمدند و زئوس صورت فلکی پروین را از آنان شکل داد]. آژاکسِ بدکیش پس از شکسته شدن کشتی وی در توفان به ساحل راه یافت و با گفتن این که از مشیت خدایان گریخته است **پوزئیدون** صخره‌ئی را که در ساحل در زیر پای آژاکس قرار داشت فرو ریخت و آژاکس در دریا غرق شد. مردم لوکری Locri زادگاه آژاکس هرسال در مراسمی آیینی یک کشتی که بادبان‌های آن سیاه بود آتش می‌زدند و بدین سان در مرگ آژاکس سوگواری می‌کردند.

شماری از یونانیانی که از تروا بازگشتند با نیرنگ و دسیسهٔ زنان خود که جانشینانی را به جای آنان برگزیده بودند مواجه شدند. **ایدومنه** Idomene شهریار **کرت** به روایتی دچار چنین سرنوشتی شد و به روایت دیگر او را از **کرت** تبعید کردند. به روایت دوم ایدومنه در بازگشت به کرت دچار توفانی سهمگین شد و نذر کرد اوّلین انسانی را که در بازگشت به کرت ببیند در راه خدایان قربانی کند. نخستین فردی که پس از رسیدن ایدومنه به ساحل آمد پسر یا دختر او بود که بی‌درنگ قربانی شد و بر اثر این ماجرا کرت دچار طاعونی شد که مردم برای گریز از آن به ناچار شهریار خود را تبعید کردند. چنین

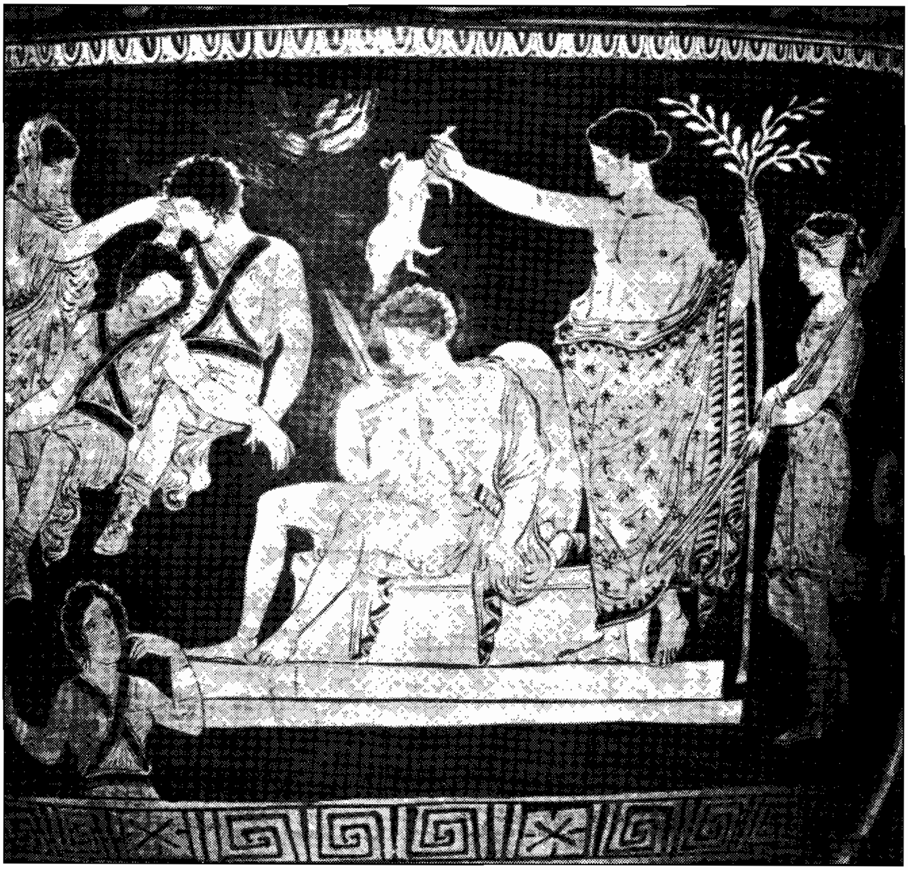
می‌نماید که روایت دوم موتیفی است برگرفته از افسانه‌های مردمی و نذری است در جهت بازگشت به خانه.

مرگ آگاممنون

نمودی کلاسیک از مردانِ گرفتار کینِ زن **آگاممنون** بود. **اژیست** Aegisthus با کشتن برادر خود **اتره** جانشین اتره و با فریفتن **کلی تمنستر** خواهر هلن و همسر آگاممنون کاری را انجام داد که **تی‌یست** نسبت به برادر خود اتره انجام داده بود. به روایتی کلی تمنستر به سبب قربانی شدن دخترش ایفی‌ژنی توسط آگاممنون بدین خیانت تن داد و از سوئی اژیست که قلمرو فرمانروائی آگاممنون را خواستار بود از چنین تمهیدی بهره جست. مرگ آگاممنون اپیزودی از تاریخ خونبار دودمان **پلوپس** وماجرای مرگ او دربردارندهٔ عناصری برگرفته شده از مراسم آیینی است. کلی تمنستر بعد از بازگشت آگاممنون او را در حمام و به هنگامی جامه‌ئی نو را که آستین‌ها و یقهٔ آن به هم دوخته شده بود به تن می‌کرد با سه ضربهٔ تبرزین کلی تمنستر کشته شد و این روشی است که حیوانات را بعد از به کاربردن چنین دامی در قربانگاه قربانی می‌کردند.



۱۵۶- **تطهیر اورست.** گلدان منقوش سفالین ایتالیایی بازمانده از سده چهارم پیش از میلاد دربردارنده نقش **اورست** و **آپولون.** اورست با کلاه‌مخروطی آویخته برگردن و نیام شمشیر در دست چپ و شمشیر در دست راست به هنگام تهدید **فوری‌ها** یا الهه‌های انتقام و اپولون در حالت تطهیر اورست با برگ غار فرو شده در خون خوک. بریتیش میوزم لندن.

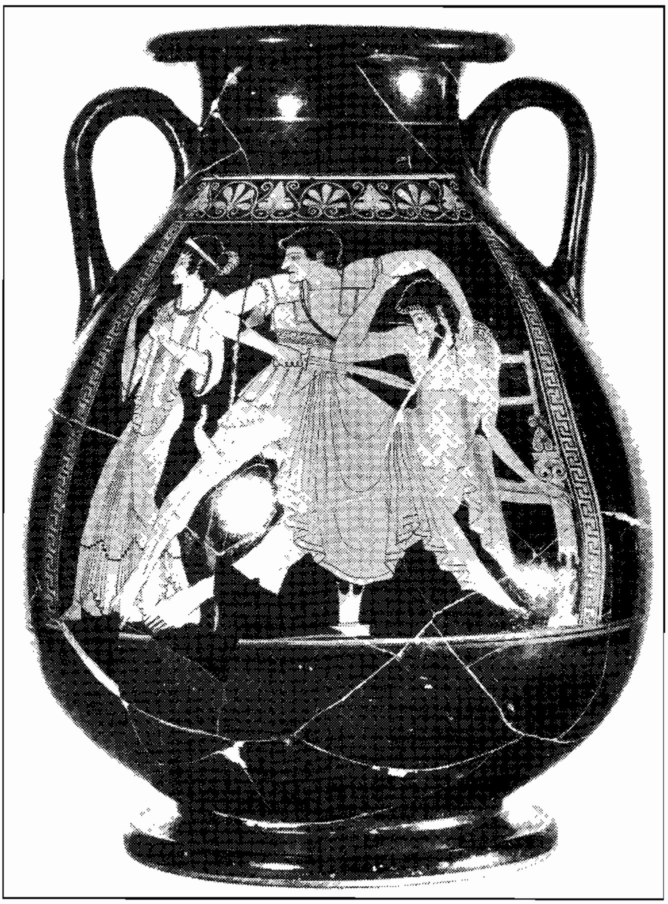


۱۵۷- اورست و فوری‌ها. زنگِ کاسه‌ئی منقوش آپولونی بازمانده از آغاز سده چهارم پیش از میلاد از بهترین نمودهای داستان اورست. این نقاشی متأثر از نمایشنامهٔ اثر **آشیلوس** (۴۵۶-۵۲۵ ق.م) و در این تابلو کلی تمنستر گوئی در رویای **فوری‌ها** و تطهیر **آپولون** بی‌اثر است. در این تابلو آپولون لباس گلدوزی شدهٔ زیبائی بر تن دارد و در یک دست او برگ درخت غار و در دست دیگر او بر فرار سر **اورست** خوکی دیده می‌شود که نماد تطهیر اورست از قتل مادر است. **موزهٔ لوور، پاریس.**

پس از مرگ آگاممنون **زئوس** پسر آگاممنون و کلی‌تمنستر یعنی اورست Orestes را از طریق پیامی که توسط پیشگوئی برای او فرستاد به کشتن مادر و اژیست تشویق کرد و اورست پس از بازگشت از تبعید با یاری خواهر خود **الکترا** Electra اژیست و کلی‌تمنستر را کشت. اورست پس از کشتن مادر توسط آپولون در دلفی تطهیر شد امّا **فوری‌ها** یا الهه‌های انتقام اورست را دنبال کردند و اورست به آتن رفت تا در دادگاه و شورای **آرئوپاژ** Areopagus نسبت بدو داوری شود. رأی داوران در مورد گناهکار بودن یا بی‌گناه

بودن **اورست** مساوی بود و سرانجام **آتنا** که ریاست دادگاه را به عهده داشت به نفع اورست رأی داد و از فوری‌ها خواست اورست را رها سازند و چنین شد که فوری‌ها یا کین‌خواهان و الههٔ‌های انتقام **ادمینوس** Eumenides یا مهربانان نام یافتند.

ایفی‌ژنی بدان‌سان که گفته شد توسط **آرتمیس** از قربانی شدن رهائی یافت و ارتمیس او را به **کریمه** برد تا زن -کاهنِ معبد او باشد. اورست پس از تطهیر شدن در آتن برای بازگرداندن خواهر خود ایفی‌ژنی و تندیس جادوئی ارتمیس به کریمه رفت و پاسدار معبد او را زندانی ساختند. ایفی‌ژنی به هنگام دیدار برادر در وقت قربانی شدن او را شناخت و همراه برادر و تندیس جادوئی ارتمیس به آتن بازگشت.



۱۵۸-کشتن **اژیست.** تاریخ این سفال منقوش به ۵۰۰ تا ۴۷۵ پیش از میلاد باز می‌گردد و دربردارنده صحنهٔ کشته شدن **اژیست** به دست **اورست** است. در این اثر گوئی اژیست غافلگیر شده و دختر وحشت‌زده در این تصویر همانا **الکترا** و دختری است که به مادر خود وفادار بود. **وین موزهٔ** Kunsthisthorisches.

در کتاب «**اودیسه**» سرنوشت آگاممنون و وظیفه فرزندی **اورست** برخلاف سرنوشت **اودیسئوس** Odysseus (**اولیس** Ulysse) و یاری او به پسر خود **تلماک** Telemacus است. اودیسه یا اولیس پس از ده سال سرگردانی از **تروا** بازگشت و دریافت که اشراف **اتیاک** IThace اموال او را چپاول و جویای ازدواج با همسر او **پنلوپ** Penelope هستند. پنلوب در غیاب اودیسه با تمهیدی خواستارانِ خود را فریب داده و تدبیر چنین بود که گفته بود هر وقت کفنی را که برای اودیسه می‌دوخت تمام شود به ازدواج تن خواهد داد و هر شب آن چه را بافته بود می‌گشود. بازگشت اودیسه به هنگام و می‌توانست از دشمنان خود انتقام بگیرد. اودیسه در این کار به هیأت گدائی ناشناس به کاخ خود وارد شد و در مسابقه‌ئی که مدعیان باید با کمان اودیسه تیراندازی می‌کردند شرکت جست و برنده شد. داستان بازگشت اودیسه سرشار از روایت‌های مختلف و ماجراهائی است که با اسطورهٔ جانشینی پیوند دارند. در برخی از این روایت‌ها **پنلوپ** گوئی همسر خود را در بازگشت می‌شناسد و از کیفر برخی از رقبای همسر چشم‌پوشی می‌کند. شاعر امّا نادیده گرفتن اودیسه از جانب همسر را به ندیمهٔ پیرپنلوپ نسبت می‌دهد که اودیسه را از نشانه‌ئی که بر ران داشت و سگ وفادار او که با دیدن اودیسه می‌میرد بازشناخته بود. پس از کشته شدن خواستاران، پنلوپ از پذیرش اودیسه امتناع می‌کند و تنها زمانی او را می‌پذیرد که نشانه‌های بستر زفاف را برای همسر بازگو می‌کند.

داستان بازگشت **اودیسه** از تروا از سرگردانی‌هائی سخن می‌گوید که طی آن اودیسه را به دربار **فئاسین** Pheacinsها و دریانوردان توانائی می‌کشاند که کشتی‌های آنان در روایتی تا سرزمین مردگان نیز رفت و آمد دارند. اودیسه با رسیدن به جزیرهٔ **کورفو** Corfu مورد پذیرایی این مردمان قرار می‌گیرد و با کشتی که در اختیار او می‌گذارند عازم **اتیاک** می‌شود. پوزئیدون امّا این کشتی را تبدیل به سنگ می‌سازد و اطراف **کورفو** را با کوهی محصور می‌کند. کشتی اودیسه در توفان می‌شکند و با رفتن به جزیرهٔ **نوزیکا** Nausicaa با دختر شهریار نوزیکا ازدواج می‌کند. اودیسه در مسابقه‌ئی که برگزار می‌شود همه قهرمانان جزیره را شکست می‌دهد و داستان‌های فرعی این ماجرا به اسطوره‌های جانشینی راه یابد.

اودیسه در این سرگردانی‌ها با دو **نمف** ازدواج می‌کند و بسیاری از موتیف‌های سفر او برگرفته از سفر **ارگونات‌ها** و دربردارندهٔ اطلاعاتی در مورد دریا و به ویژه

مدیترانه‌غربی و منطقه‌ئی است که یونانیان از سده هشتم در آن جا خواست‌های بسیار داشتند و برخی از خوان‌های **هراکلس** نیز در این محدوده اتفاق می‌افتد.



۱۵۹- **اورست و الکترا.** در آغاز سده چهارم پیش از میلاد سفالگران بومی مستعمرات یونان در ایتالیا سفال‌های سرخ نقش اتیک را تقلید می‌کردند. این گلدان دسته‌دار بازمانده از ۳۳۰-۳۱۰ پیش از میلاد و نقش آن برگرفته از نمایشنامه‌ئی از **سوفوکلس** است. اورست در این نقاشی عریان و در سویی از یک ستون یاد بود برگور **آگاممنون** ایستاده و دوست او **پیلاد** Pilades در کنار او قرار دارد. در سوی دیگر ستون الکترا با کوزه‌ئی آب به آرامگاه می‌آید و بر فراز دو **فوری** بدین صحنه چشم دوخته‌اند. موزه هنرهای ظریف بوستون، ماساچوست یافته پیرس.

اودیسه پس از ترک تروا به **تراس** می‌رسد و شهر **سیکون** Cicone را تسخیر و از مردمان آن شهر تنها **مارون** Maron کاهن معبد آپولون سالم می‌ماند و اودیسه از مارون دوازده کوزه شراب می‌گیرد و با بیست سبوی آب شراب‌ها را رقیق می‌کند و عازم شمال آفریقا می‌شود. اودیسه در شمال افریقا به سرزمین **لوتوس** خواران می‌رسد و خوردن لوتوس موجب می‌شود که همراهان وی سرزمین وهدف خود را فراموش کنند. در سیسیل سیکلوپ یا غول یک چشم **پولی‌فموس** Polyphemus اودیسه را در غار خود زندانی می‌کند و همراهان اورا می‌خورد و اودیسه با شرابی که همراه دارد سیکلوپ را مست و با هیزم برافروخته چشم او را کور می‌کند و فردا صبح در حالی که زیر شکم قوچ

سیکلوپ پنهان شده فرار می‌کند.

سیکلوپ‌ها در روایتی آهنگران **زئوس** و سازنده سلاح صاعقه‌آفرین او هستند و در کتاب «اودیسه» از سیکلوب‌ها به عنوان شبانان وحشی یاد می‌شود که پسران **پوزئیدون** هستند و هم بدین دلیل با کور شدن چشم پولی فموس خشم پوزئیدون برانگیخته و در این جا از حلقهٔ جادوئی که جای قهرمان فرار کرده را برای غول مشخص می‌سازد نشانی نیست. اودیسه وقتی به هنگام مستی با سیکلوپ حرف می‌زند از نام خود با عنوان هیچ کس یاد می‌کند و وقتی دوستان سیکلوپ از کسی که او را کور کرده است می‌پرسند می‌گوید، هیچ کس و بدین سان اودیسه موفق به فرار می‌شود.

اودیسه باگریز از چنگال سیکلوپ‌ها به سرزمین **ائوله** Eole فرمانروای بادها می‌رسد و شهریار این جزیره از او پذیرائی و مشکی پر از باد به وی هدیه می‌دهد که در آن نه باد موافق که بادی مخالف ذخیره شده و اودیسه وقتی به اتیاک چندان نزدیک شده که آتش شبانان را می‌بیند برای زودتر رسیدن در مشک را می‌گشاید و بادهای مخالف او را به جهت مخالف می‌رانند و به سرزمین غولان آدمخوارِ **لستریگون** راه می‌یابد لستریگون‌ها Laesterygon با خرسنگ‌هائی که به جانب کشتی‌ها پرتاب می‌کردند کشتی‌ها را درهم می‌شکستند و در این ماجرا اودیسه می‌گریزد و ملونانان او برجا می‌مانند.

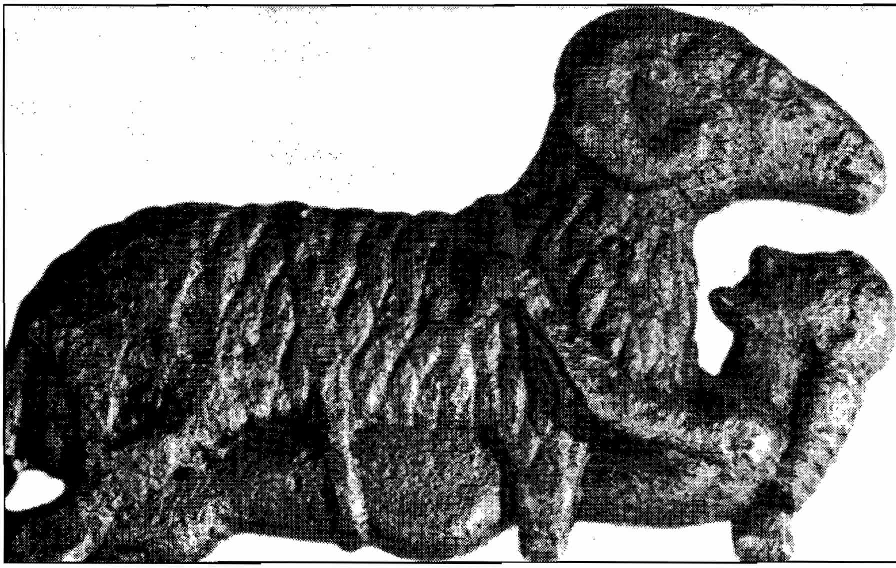
اودیسه با کشتی خود به جزیرهٔ **سیرسه** Circe دختر خورشید می‌رسد. سیرسه همراهان اودیسه را به هیأت خوک درمی‌آورد و **هرمس** با دادن گیاه جادوئی **مولی** Moley که در اصل شاید همان گیاه زندگی است او را به هنگام خوردن شراب جادوئی سیرسه کمک می‌کند و اودیسه از تبدیل شدن به خوک رهائی می‌یابد. اجزاء آیینی که در پس این روایت نهفته است تبدیل به افسانه شده و هم بدین دلیل اودیسه با سیرسه ازدواج می‌کند و پس از تهدید او با شمشیر او را سوگند می‌دهد که بدو آزاری نرساند. سیرسه اودیسه را تشویق می‌کند برای بازگشت به اتیاک با روح **تیرزیاس** مشورت کند و از این طریق اودیسه با هادس نیز پیوند می‌یابد و پس از گفتگوی با تیر زیاس بسیاری از قهرمانان بازمی‌گردند.

اودیسه در بازگشت از **ائیه** Aeaea جزیرهٔ **سیرسه** از سیرن Siren نیز به سلامت می‌گذرد و در این کار گوش کارکنان کشتی را با موم پر می‌کند و فرمان می‌دهد او را با طناب به دکل کشتی ببندند تا با شنیدن آواز سیرن‌ها در سرزمین آنان پیاده نشود. پس از این اودیسه از مأمن و کمین‌گاه غولان **سیلا** Scylla و جائی که در تنگه میسین است

می‌گذرد و از دست **کاربیده** Charbide دختر زمین و پوزئیدون نیز به سلامت رهائی می‌یابد. سیلا در این روایت ما چه سگ غول‌پیگری است که دوازده پا و شش گردن بلند، سری هراس‌انگیز و سه ردیف دندان درنده دارد و با این همه از کاربید یا گردابی که آب را فرو می‌بلعید و پس می‌داد و هر روز سه بار این کار را انجام می‌داد کم‌خطرتر است. سیلا و کاربید در این روایت در تنگهٔ میسین و در حد فاصل ایتالیا و سیسیل قرار دارد و این روایت شاید متأثر از روایت دریانوردان فنیقی است تا دریانوردان یونانی را از رفتن به تنگه جبل‌الطارق باز دارد. اودیسه درگذر از نزدیکی **سیلا** شش تن از یاران خود را از دست می‌دهد.



۱۶۰- **آگاممنون** در نمایشنامه **آشیلوس** از ۴۵۷ پیش از میلاد. **کاساندر** در تصرف تروا به **آگاممنون** کمک می‌کند و هم بدین دلیل آگاممنون او را باخود به **آرگوس** می‌برد وکلی تمنستر بعد ازکشتن آگاممنون او را نیز می‌کشد. راه یافتن کاساندر بدین داستان کار آشیلوس و در جهت بیان تاریخ غم‌انگیز دودمان **آتره** و برانگیختن همدلی تماشاچیان انجام گرفته است. تجاوز آژاکس به کاساندر معقول نیست و هم بدین دلیل آشیلوس بدان اشاره‌ئی نکرده است در نقاشی این فنجان کلاسیکِ بازمانده از اواخر سده پنجم این روایت با شیوه نمایشنامه‌ئی نقش شده است. کلی‌تمنستر در این نقش تبرزینی در دست دارد و آشیلوس در اثر خود از شمشیر یاد کرده است. سه پایه و درخت غار آپولون شاید مربوط به روایت دیگر و از جای دیگر بر این روایت افزوده شده است. فرارا، موزهٔ باستان‌شناسی.



۱۶۱- فرار **اودیسه** از دست **پولی‌فموس** یا غول یک چشم در زیر شکم یک قوچ. این نقش برجستهٔ کوچک مفرغیِ کهن از اواخر سده ششم و شاید از وسایلی است که به نیایشگاه **آپولون در دلفی**، تعلق داشته است. موزه باستان‌شناسی دلفی.

اودیسه با آن که همراهانش را به هنگام گرسنگی از خوردن گاوهای جادوئی و سفید خورشید باز می‌دارد همراهان او نهانی این کار را انجام می‌دهند و زئوس کشتی آنان را دچار صاعقه و تنها اودیسه که برای ادامه داستان ضروری است از این ماجرا زنده می‌ماند. اودیسه خود را به دکل بازمانده از کشتی می‌آویزد و **کاربید** دکل را در کام می‌کشد و اودیسه خو درا به انجیربن مدخل غار کاربید می‌آویزد و با بالا آمدن دکل دیگر بار بدان می‌آویزد و می‌گریزد. پس از این ماجرا اودیسه به جزیره **کالیپسو** Calypse (نهان کننده) می‌رسد و کالیپسو هفت سال تمام اودیسه را ناچار می‌سازد همسر او باشد و سرانجام با سوار شدن به یک کلک می‌گریزد. پوزئیدون بی‌خبر از خواست خدایان کلک را درهم می‌شکند و اودیسه توسط خدابانوی سپید **لوکوته** Leucothea رهائی می‌یابد و این خدابانو با دادن چادر خود بدو موجب می‌شود که اودیسه به سلامت به سرزمین **فئاسی** برسد. در فئاسی اودیسه با یاری رود خدای مهربان چادر را باز می‌گرداند و بی‌تردید بی‌آن که بازپس نگردد رهائی می‌یابد و خدابانو چادر را پس می‌گیرد.

بدین‌سان اودیسه از سرگردانی‌های خود رهایی می‌یابد و تندرست به اتیاک باز

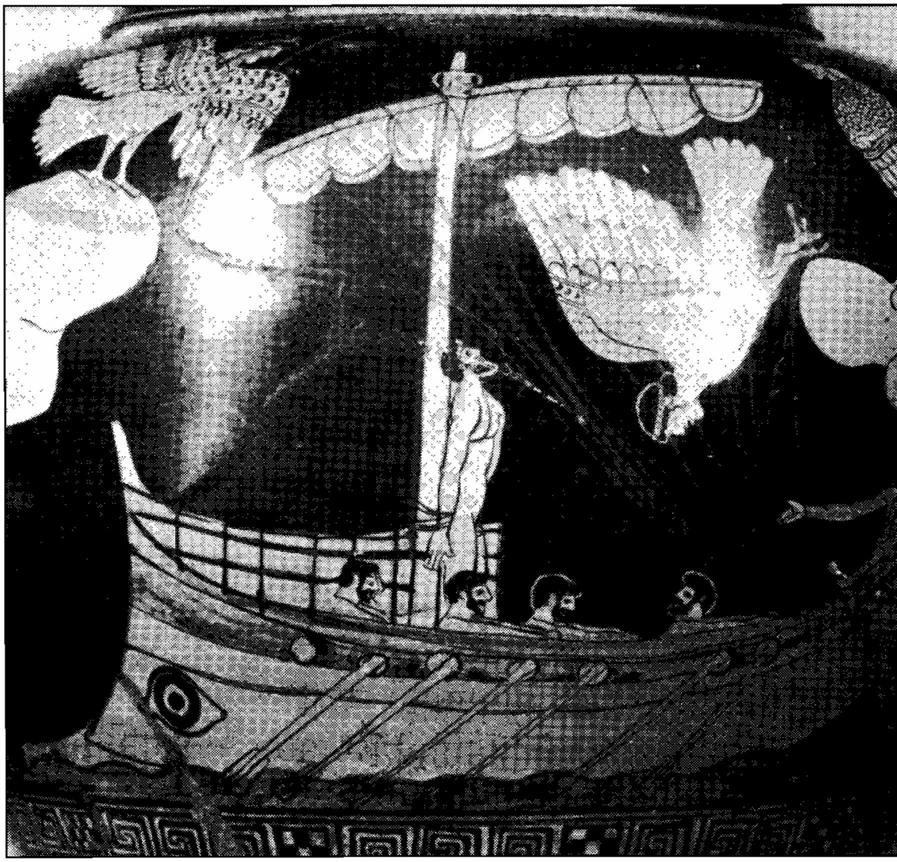
می‌گردد و قلمرو خود را از مدعیان پس می‌گیرد. پس از شکست مدعیان اودیسه برای ادای نذرهای خود عازم سفر می‌شود و در پیروی از دستوری که روح **تیرزیاس** بدو داده است در شمال‌غربی یونان مردمی را می‌یابد که با پاروگندم خود را باد می‌دهند و از کاه جدا می‌کنند و دریا را نمی‌شناسند. اودیسه به دستور تیرزیاس قربانی خود را در آن جا انجام می‌دهد و با ملکه **تس‌پروت** Thesprote ازدواج می‌کند و زمانی به اتیاک باز می‌گردد که پسر او به سن رشد رسیده و سلطنت را بدو واگذار می‌کند.



۱۶۲- **اودیسه** در خانه **سیرسه** از سفال‌های منقوش بازمانده از ۴۵۰ پیش از میلاد. در تصویر ساده‌ئی از این دست اودیسه به خوبی در حالتی تصویر شده که با شمشیر سیرسه را از این که او را تبدیل به خوک کند باز می‌دارد. گیاه مولی که هرمس به اودیسه می‌دهد او را از طلسم سیرسه نجات می‌دهد. موزه متروپولیتن نیویورک هدیه وایت ۱۹۴۱.

در **اتیاک** اودیسه سرانجام به دست پسری که از **سیرسه** دارد یعنی تلگونوس Telegonus کشته می‌شود. **تلگونوس** که در جستجوی پدر است تعدادی از گاوهای پدر را می‌دزدد و به هنگامی که اودیسه در تعقیب اوست با نیزهٔ زهردار تلگونوس مجروح و کشته می‌شود. این نیزه را تلگونوس از کشتی پرتاپ می‌کند و پیشگوئی مرگ اودیسه با فرا رسیدن مرگ از جانب دریا، که تیرزیاس آن را پیشگوئی کرده است، تحقق می‌یابد. وقتی تلگونوس از کار خود آگاه می‌شود کالبد پدر را به سرزمین مادری می‌برد تا مادرش

سیرسه او را جاودان سازد. تلگونوس پس از این ماجرا با **پنه‌لوپ** ازدواج می‌کند و **تاماکوس** نیز سیرسه را به زنی می‌گیرد. پسر دیگر سیرسه از اودیسه **لاتینوس** Latinus نام دارد و او یا دختر او **ائنه** Aenea همانا نیای مردم رُم هستند.



۱۶۳- اودیسه و سیرن‌ها. این ظرف سفالی خشن و منقوش بازمانده از چارک اول سده پنجم و در این تصویر سیرن‌ها به هیأت پرندگانی با سر انسان تصویر شده‌اند. اودیسه که او را به دکل کشتی بسته‌اند از آواز سیرن‌ها لذت می‌برد و با این تمهید از پیاده شدن از کشتی رهائی می‌یابد. سیرن‌ها، اسفنکس‌ها (زنانی با سینه و پا و دم شیر بالدار) و هارپی‌ها (زن فرشته‌های بالدار به معنی رباینده) با سر انسان و تن پرنده همه شاید با رویدادهائی پیوند دارند که در آنها قهرمانان بر مرگ پیروز می‌شوند. بریتیش میوزم لندن.

نئوپتولم

بسیاری از این داستان‌های تداوم داستان‌های حماسی و بسیاری از افسانه‌ها روایاتی است که از نیای قهرمان برای مردم سخن می‌گوید و بسیاری از آنها دربردارنده مراسم

آیینی و اسطوره‌های جانشینی است. تقریباً تمام سلاله‌های قهرمانان یک نسل بعد از نبرد **تروا** نابود می‌شوند. **نئوپتولم** بدان سبب که حضور او در نبرد برای سقوط **تروا** ضروری است به **هلنوس** که از راز سقوط تروا آگاه است می‌پیوندد و پس از جنگ به راهنمائی او و **تتیس** از بازگشت با کشتی دوری می‌جوید و از مسیر **ایپروس** Epirus باز می‌گردد. پیشگوئی نئوپتولم را گفته است که در سرزمینی که کف خانهٔ مردمان آن از آهن، دیوار آن از چوب و سقف آن از سفال است ساکن شود و آن جا مکانی بود که مردمان ایپروس در چادرهائی که نوک میخ چوبی ازآهن، دیوارهٔ چادر از چوب و سقف آن از سفال بود زندگی می‌کردند.

نئوپتولم در آن سرزمین مورد استقبال مردم **مُلوس** Moloss قرار می‌گیرد و پس از رسیدن به شهریاری آن دیار همراه **اندروماک** Andromacha زن **هکتور** که بعد از کشته شدن هکتور بدو واگذار شده ساکن این سرزمین می‌شود تا فرزند او نیای مردم ملوس باشد. نئوپتولم پس از چندی به **فتی** Phthia باز می‌گردد تا قلمرو فرمانروائی خود را از پسران **آکاست** که **پلئوس** را از آن جا رانده بودند پس بگیرد. در روایتی دیگر نئوپتولم با **هرمیون** Hermione دختر **هلن** و منلاس ازدواج می‌کند و از آن جا که او را پسری نیست تا جانشین او شود در رویدادی در **دلفی** به هنگام نزاع بر سر گوشت قربانی کشته می‌شود. نئوپتولم پس از کشته شدن باکاردِ قربانی کردن حیوانات در معبد دلفی در جوار معبد آپولون که مسؤول مرگ اوست مدفون شد و هر سال زائران این معبد فدایائی را بدین قهرمان تقدیم می‌کردند.

بازگشت هراکلیدها (یا فرزندان هراکلس)

در شمار قهرمانان **تروا**، **اورست** تنها فردی بود که پسر او جانشین وی شد. پسر اورست، تیامنوس، به معنیِ گیرنده انتقام، به هنگام بازگشت فرزندان **هراکلس** شهریار **اسپارت** بود. با مرگ هراکلس فرزندان او از قلمرو **اوریسته** Eurysteus گریختند و با رفتن به **آتن** تحت حمایت آتنی‌ها قرار گرفتند. اورسیته در نبردی در **اتیک** کشته شد و سروتن او را مانند شوهران **دانائید** Panaidsها جدای از هم مدفون کردند. با پیدائی طاعون فرزندان هراکلس به اسپارت روی آوردند و پیشگوئی آنان را گفت: «پس از سه برداشت محصول می‌توانید به مراد خود دست یابید» آنان در آغاز سومین سال با تیامنوس به نبرد پرداختند و هیلوس Hyllus در نبردی تن به تن در **ایستموس** شکست یافت. صد سال

بعد! فرزندان هراکلس از پیشگوئی دیگر همان پیشگوئی را شنیدند و آن را به معنی نسل سوم فرزندان هراکلس تفسیر کردند. پیشگو بدانان گفته بود از «خلیج کورینت بگذرید و مردی سه چشم را راهنمای خود سازید». هراکلیدها پس از طی مشکلات بسیار از **نوپاکتوس** Naupaktus و جائی که کشتی‌های خود را در آن جا ساختند گذشتند و با سه قبیلهٔ بازمانده از چهار نسل فرزندان هراکلس همراه **تمنوس** Temenus، **کرسفونتس** Cresphontes و دو پسر دوقلوی **اریستوماکوس** Aristomachus [موسوم به برادران اریستودم Aristodem مردی را یافتند که سوار بر اسبی یک چشم بود و او را راهنمای خود کردند و بدین سان تیامنوس، پادشاه اسپارت، را شکست دادند و او را کشتند].

فرزندان هراکلس پس از این ماجرا بر سراسر **پلوپونز** فرمانروا و برای تعیین قلمرو فرمانروائی به قرعه‌کشی پرداختند و از جانب پدران خویش سه رواق به افتخارِ زئوس برپا کردند. قرعه‌کشی برای فرمانروایی بر آرگوس، اسپارت و میسن انجام شد. **کرسفونتس** خواستار فرمانروائی بر قلمرو میسین بود و قرعه سنگی بود که در ظرفی پر از آب می‌انداختند و با بیرون آوردن آن سنگ قلمرو فرمانروائی فرد یابندهٔ سنگ مشخص می‌شد. کرسفونتس به جای سنگ پاره‌ئی گِل در ظرف آب انداخت و گِل در آب حل شد و پس از دو نفر دیگر قرار گرفت و آن چه می‌خواست به چنگ آورد. **تمنوس** فرمانروای **آرگوس** شد و برادران دوقلو موسوم به اریستودم فرمانروای اسپارت شدند. در رواقی که این سه فرمانروا به افتخار زئوس برپا کردند نشانه‌هائی را یافتند که معرف صفات مردمی بود که بر آنان فرمان می‌راندند، در رواق آرگوس و زغی یافتند و دانستند که باید در خانه بمانند، در رواق میسین (مسنی) روباهی دیده شد و در رواق اسپارت غول ماری پیدا شد که در تهاجم خطرناک بود.

در هزارهٔ دوم پیش از میلاد اقوامی که بعدها در میسین (مسنی) اسکان یافتند کوچ‌نشین و در منطقه‌ئی وسیع پراکنده بودند. اسکان این مردمان در مدیترانهٔ شرقی از قدرتِ تهاجم آنان کاست و آنان را در برابر تهاجم دزدان دریایی و اقوام مهاجم آسیب‌پذیر ساخت. چنین رویدادی است که در اسطوره‌های محاصرهٔ **تروا** تجلی می‌یابد و زمان آن مقارن تهاجم به **مصر** از جانب مردمان دریایی است که تهاجم آنان توسط **رامسس دوم** در ۱۱۹۲ پیش از میلاد دفع می‌شود و این که یونانیان در این تهاجم شرکت داشتند یا نه مشخص نیست.



۱۶۴- کور کردن **پولیفیموس.** این کوزهٔ بزرگ چهار و نیم فوتی منقوش از حفاری‌های **الوزیس** و به سال ۱۹۵۴ یافته شد. نقش گردن کوزه در بردارنده صحنهٔ کور کردن پولیفموس با شعله و در این نقش از دو میلهٔ گداخته استفاده شده و گوئی سیکلوب نه یک چشم که دو چشم دارد. سیکلوپ‌ها آهنگران زئوس بودند و پولیفمیوس شاید آهنگری بود که یک چشم او در آهنگری کور شده بود. موزه الوزیس.

اگر بپذیریم که حضور قبایل مختلف یونانی درپلوپونز و بئوسی Boetia(بئوشیه) ناشی از کاستی گرفتن قدرت سلاله‌های فرمانروایی میسین بود از این طریق است که

اقوام دیگر یونانی از طریق خشکی و دریا به دامچرهای غنی بئوسی و پلوپونز دست می‌یابند و ساکنان این مناطق در ماجرای تروا به آسیای کوچک و سرزمین‌های فقیر **اتیک** و **آرکادی** می‌رانند. این اقوام با اسکان بدوی جای اقوام میسین را می‌گیرند و دودمان‌های پدرسالاری از این طریق است که به یکدیگر نزدیک و متحد می‌شوند. تاراجی که شعله‌های خود را در گزارش‌های جاری قلمرو شهریاری **نستور** در پیلوس Pylos و در میسین حفظ کرد و سفال نوشته‌ها راوی آن است شاید اپیزود یا داستان فرعی بازگویندهٔ تهاجم **دوری‌ها** Dorians و نوآمدگانی است که نام خود را از زبان خویش و زبان دوری گرفته بودند. روایت‌ها و آثار دورهٔ کهن‌تر امّا در داستان‌هائی تداوم یافت که یونانیان گزارشگر آن بودند و از این طریق با مطرح کردن بازگشت **هراکلیدها** یا فرزندان هراکلس روایت تهاجم دوری‌ها را پایان بخشیدند.

[در روایتی دیگر اقوام دوری نام خود را از نیای قهرمان خویش **دوروس** Doros می‌گیرند و هم در این روایت **دوروس** پسر **هلن** و **اورسیز** و نوهٔ **دوکالیون** و **پیرا** و او را برادری بود که **ائول** نام داشت و اعقاب آنان در **فتی** واقع در تسالی اسکان یافتند و با قدرت یافتن به پلوپونز کوچ کردند و در آن جا اسکان یافتند و ساکنان پیشین را از سرزمین خویش دور کردند. در این روایت **نستور** کوچک‌ترین پسر **نله** و **کلوریس** Choris و بدان‌سان که پیش از این گفته شد تنها فردی است که از کشتار **هراکلس** زنده می‌ماند و به خواست هراکلس سه نسل دوام آورد. نستور در **ایلیاد** فرزانه‌ئی گندآور است که در بسیاری از جنگ‌های اسطوره‌ئی شرکت دارد و در نبرد تروا منلاس را در گردآوردن قهرمانان یاری می‌کند و خود با نود کشتی جنگی و همراه دو پسر خویش به گروه مهاجمان به تروا می‌پیوندد و پس از تصرف تروا از اندک قهرمانانی است که به **پیلوس** باز می‌گردد و سرانجام در پیلوس می‌میرد.]

پس‌گفتار

نخستین چاپ این کتاب از ۱۹۶۹ و ترجمه فارسی آن از چاپ ۱۹۸۲ آن انجام یافته است. در این فاصله تفسیر اساطیر دیگرگون و رویکردهای جدید به اساطیر پرسش‌هائی نو را پدید آورده است. تفسیر اساطیر یونان از دید روان‌شناسی و مردم‌شناسی متکی بر نگرش **فروید** و **فریزر** و کار **رابرت گریو** نیز در این کار مورد توجه بوده است. رابرت گریومولف اثری است که هنوز دربردارندهٔ بهترین گزارش اساطیر یونان و از آثاری است که توسط فرهیخته‌گان دست‌اندرکار اساطیر مورد نقادی قرار گرفته و این بدان دلیل است که تفسیرهای گریو متکی بر شواهدی است که طی آن اساطیر یونان گزارشی تاریخی از جامعهٔ آغازین **مادرتبار** و تغییر این جامعه درگذر زمان به سوی جامعه‌ئی پدرسالار و متکی بر پدر خدا است.

اساطیر یونان در بردارندهٔ رد پای جامعه‌ئی کهن است که از ساختار متفاوت برخوردار واز گونه‌ئی آموزهٔ بقا متأثر بود و از جانب فرهیخته‌گان متکی بر فرهنگ مردم شکل گرفته است. این نگرش که بقای ساختارهای اجتماعی کهن‌تر ممکن است در اساطیر و نمودهای داستانی تجلی یابد نگرشی ارزنده و نمودی ازآن که در پیش گفتار و در توجه به افسانهٔ پریان بدان اشاره شد گویای آن است که پسر جوان‌تر به شکلی موفقیت‌آمیز وظایف خود را انجام می‌دهد، و نمود بقای نظام نیاکان آغازین در جوان‌ترین فردی است که میراث‌خوار توانمندترین فرد خانواده درگذشته است و شاهدخت و نیمی از قلمرو شهریاری را به تملک خود درمی‌آورد؛ (و شاید بقا و توالی نظامی مادرتبار را ترسیم می‌کند).

این نمودها را نیز می‌توان به گونه‌ئی تفسیر کرد که عناصر موجود در آن را شاهدی از ساختار اجتماعی کهن و بازتاب واقعی تنگناها در فرهنگی دید که اسطوره بدان مربوط می‌شود. چنین است که در جامعه‌ئی پدرتبار جانشینی در خط زنانه خلاف قاعده و ازدواج دختر با فردی از دودمانی دیگر خط پدری را نابود می‌سازد؛ و بدین دلیل است که در آتنِ سدهٔ پنجم پیش از میلاد دختر بنا بر سنت با خویشاوندی که در خط پدری

اوست ازدواج می‌کند و ازدواج دختر به هنگام زنده بودن پدر مشروط به پذیرش داماد از جانب پدر و در جهتی است که پدر را از تداوم نام خانوادگی خویش مطمئن می‌سازد. در تحلیل روان‌شناختی ازدواج دختر با فرد ناخویشاوند و در غیر خط پدری و به هنگام زنده بودنِ پدر نوعی رها کردن پدر از جانب دختر محبوب و نادیده گرفتن سخنی است که دختر در خردسالی بر زبان می‌راند: «وقتی بزرگ شدم با پدر ازدواج می‌کنم.» در این سخن نمادی از آرزوی زنای با محارم نهفته و مجرد ماندن دختر همانا به معنی توجه به پدر و ازدواج او با جوانی ناهمخوان با خط پدری نوعی پدرکُشی و یا پذیرشِ مرگ پدر است.

این دو ترس یعنی نابود شدن خط توارث با ازدواج دختر و رها کردن یا گرفتار دشمن کردن پدر نمودی است که در ساختار کلی اسطوره پدیدار می‌شود و در چنین شرایطی شهریار از مرگ به دست داماد یا کشته شدن به دست پدر بیمناک و در اسطوره چنین سرنوشتی اجتناب‌ناپذیر و هیچ تلاشی در جلوگیری از آن مؤثر نیست، که ماجرای **زئوس** و **دانائه** اسطوره‌ئی است از این دست و با آن که پدر برای گریز از سرنوشت دختر را در قفسی از مفرغ زندانی می‌سازد **زئوس** به هیأت قطره‌ئی زرین **دانائه** را بارور می‌سازد. یا خواستاری که کاری ناممکن را که شهریار سد راه خواستار دخترِ خویش کرده است انجام می‌دهد و در واقع با این کار شهریار را می‌کُشد و نمودی ازآن در داستان **پلوپس** و **اونومائوس** پدیدار می‌شود؛ یا فرزند بر سر راه نهاده شده و رانده شده‌ئی که زنده می‌ماند وسرانجام پدر بزرگ را می‌کشد، بدان سان که اسطورهٔ **پرسه** گویای چنین داستانی است. اسطوره شنونده را توانا می‌سازد تا ترس‌های خود را بشناسد و با روبه‌رو شدن با ترس خویش در موقعیتی اسطوره‌ئی ترس را از طریق راه حلی روان شناختی بپذیرد.

برخی از موردهای مشکل را ممکن است نتوانیم به خاستگاه فرهنگی اسطوره محدود سازیم. موقعیت زنان در فرهنگ امروز ما مورد گویائی است و این گزارش‌ها برای دوستداران اساطیر یونان وسیله‌ئی است تا شاهدی از توالی **مادر تباری** Mathrilinear را در جامعهٔ کهن بیابند. توالی مادرتباری در واقع از جانب مردانی تأیید می‌شود که همیشه قدرت اجرائی با آنان است. [در این روال توارث از طریق زنان ادامه می‌یابد و مردان ممکن است خویشاوند مادر خطی یکدیگر شوند امّا خویشاوندی مادر خطی از طریق مردان برقرار نمی‌شود]. **مادرسالاری** موضوع دیگری است: کاربرد

مادرسالاری غالباً از جانب مردانی است که در زنان به عنوان کالائی مصرفی می‌نگرند. در اساطیر یونان از مادرسالاری [یا جامعه‌ئی که در آن خط حاکمیت خانواده و کشور با زنان باشد] نشانی نیست و چنین اصطلاحی فقط در مورد جامعهٔ کاملاً زنانهٔ **آمازون‌ها** کاربرد دارد. با این همه در تراژدی‌های یونان زنان مخوفی وجود دارد که نقش مردان را به خود می‌گیرند و از این شمار است **کلی‌تمنستر**، **مده** یا **انتیگون** که شوهرکش یا فرزندکش‌اند و با قوانین سرزمین خویش به ستیز برمی‌خیزند.

در اساطیر یونان دونمود **قربانی** کردن انسان و **آدمخواری** در فرهنگ ما از حساسیت ویژه‌ئی برخوردار است. آدمخوار، اسطوره‌ئی است که امپریالیسم برای موجه جلوه دادن استمثار آن را خاص فرهنگ غیرسفیدپوستان می‌داند (اسطورهٔ آدمخواری، نیویورک W. Aren ۱۹۷۹). در اساطیر یونان آدمخواری غالباً با بچه‌کشی پیوند دارد؛ نمودی از این دست را می‌توان در اسطورهٔ **تانتال** دید: آن جا که تانتال پسر خود **پلوپس** را می‌کُشد تا گوشت او را در ضیافت خدایان به خورد خدایان بدهد، یا پسران **تی‌یست** که در جهت انتقامجوئی از جانب برادر او **آتره** کشته و به خورد تی‌یست داده می‌شود. قربانی کردن انسان در اساطیر یونان غالباً با قربانی کردن دختران پیوند دارد و **ایفی‌ژنی** و نمودهای دیگری که در این کتاب بدان اشاره شده است از این گونه‌اند. برخی از شواهد موجود به هر حال گویای قربانی کردن انسان در اساطیر و مراسم آیینی یونان و یافته‌های باستان‌شناسان انگلیسی در پیوند با قربانی کردن انسان و آدمخواری در **آرکانس** Arkhans در نزدیکیِ **کنوسوس** و انجام چنین کاری از جانب مردمان صلح‌دوست **کرت** (Mioan) را غریب و شگفت‌انگیز می‌سازد. برای فرهیخته‌گان پذیرش این شواهد آسان نیست و این بدان دلیل است که قربانی کردن انسانی بی‌دلیل آسیب‌شناختی میسر نیست.

نمودهائی از این دست که در مناطقی حساس یافته شد می‌تواند گمراه کنند و آموزه بقا را در اساطیر یونان مطرح سازد بدان‌سان که در کاربرد مردم‌شناسی نیز می‌تواند گمراه کننده باشد. مفاهیمی از این دست در کاربرد از جانب فرهیخته‌گان کلاسیک (و شاید دیگران) باتأخیر و متکی بر نمودهائی است که پیش از این بررسی و ارزیابی و صحت آن مورد تردید قرار گرفته است. در این کتاب اصطلاحات فرهنگ شرم Shame culture و **فرهنگ گناه** Guilt culture [و اصطلاحاتی که **روت‌بندیکت** در کتاب گل داوودی و شمشیر در ۱۹۶۴ به کار می‌گیرد در این زمینه فرهنگ شرم همانا مجوزهای بیرونی رفتار و فرهنگ گناه همانا احساس مجرمیت نهاده از گناه] مربوط به تقابل دو نظام

اخلاقی است که دو شکل سازمان خانواده را مطرح می‌سازد. این اصطلاحات از کتاب **یونانیان و بی‌خردی** E.R.Dodds چاپ دانشگاه کالیفرنیا ۱۹۵۱ چاپ دوم و جلد شمیز آن در ۱۹۵۹ گرفته شده و Doods خود نیز از مردم‌شناسان آمریکائی دوره جنگ داخلی گرفته و **روت بندیکت** نیز آنان را به کار گرفته است. مردم‌شناسان جدید اکنون در کاربرد این اصطلاحات تردید دارند و با این همه کاربرد محتاطانه آن می‌تواند در روشنگری اپیزودهای مبهم مفید باشد.

فرهیخته‌گان نو در این راه پیرو مردم‌شناس فرانسوی **کلود لوی - اشتروس** و در کاربرد و توجه به این مفاهیم در اساطیر یونان به **ساختارگرائی** [و مکتبی که به ژرف ساخت‌ها و نه روساخت‌ها و تنوعات فرهنگی و شالوده‌های پدیدآورندهٔ این تنوعات] توجه دارند. بهترین و ساده‌ترین نمود این روش در کار **ادموندلیچ** و در مجموعه کتاب‌های **فونتانا** (۱۹۷۰) دیده می‌شود. برای لوی‌اشتروس ساختار اسطوره مطرح است چرا که ساختار اجتماعی دربرگیرندهٔ روابط کلیدی بنیادینی است که به شکل مشابه از یک نظام طبقاتی برخاسته است. اساطیر در جهت حل مشکل تضادهای فکری کاربرد می‌یابد و در جامعه‌ئی شکل می‌گیرد که تمایل ذهن مردمان آن اندیشهٔ به ترم‌های مخالف است (بدان‌سان که کار کامپیوتر نیز متکی بر نظام دوتائی on، Switching یا آری یا نه است). اشتراوس در توجه به اسطورهٔ **اودیپ** بدین اصل عنایت دارد که سه نسل [پدر بزرگ، پدر و پسر] از نامی برخوردارند که دربردارندهٔ شکلی از ناهنجاری است، **لابداکوس** چلاق، یا شاید الکن، **لایوس** چپ دست و اودیپ پائی متورم دارد و کُنده پا است و تناقضی که اُشتروس در اسطوره **ادیپ** می‌یابد با فراز و فرود زنای با محارم و پدرکشی پیوند دارد. **کرک** G.S.Kirk در کتاب خود «اسطوره معنی و کارکرد آن در دوران باستان و فرهنگ‌های دیگر» (کمبریج ۱۹۷۰) و «سرشتِ اساطیر» (پلیکان ۱۹۷۴) به ساختار گرائی تلفیقی و تجربی توجه دارد.

رویکرد ساختارگرائی لوی اشتراوس در خاستگاه آن اکنون به ویژه در نقادی ادبی منسوخ و بعد از ساختار گرائی مکتبی شکل گرفته که **فراساختارگرائی** Post structualism نام دارد و **دِرید** Derrida از چنین دیدی کتاب را نه وسیلهٔ ارتباط بین **مؤلف** و خواننده که ابزار مستقلی می‌داند که خواننده در آن مفاهیمی را می‌یابد که خود جویای آن است.

لوی اشتراوس بیش از دیگران به نمودهای داستانی اساطیر عنایت دارد و با این همه به رویکرد تاریخی به نمودهای داستانی به عنوان **شاهد** اعتقادات راوی داستان و دوران

پیش از او مخالف و بر این باور است که رویکرد راوی داستان بدین نمودها الزاماً به معنی رویکرد هشیارانه نیست. مشکلات تفسیر اساطیر گویای آن است در توجه به روشنگری استفاده از این اسناد مورد پذیرش و اگر مثلاً شناخت علت قربانی کردن انسان، آدمخواری یا ساختارهای مادرتبار با روش‌های پیشین مشکل می‌نماید رویکرد به روش‌های نو می‌تواند راه‌گشای روالی‌نو برای تفسیرهای آتی باشد.

اسطوره همانند شکل‌های دیگری ادبیات تخیلی همیشه در فرهنگ پردازندهٔ آن پرمعنی و مهم و با نظام ارزش‌های آن فرهنگ پیوند دارد؛ و بدین دلیل است که حتی اساطیر سرزمین‌های دیگر و فرهنگ‌هائی که با فرهنگ غرب پیوندی ندارند مثلاً اساطیر سرخپوستان برزیلی یا اساطیر ژاپن مورد توجه لوی اشتراوس قرار می‌گیرد و در همه فرهنگ‌ها معنی‌دار است. اساطیر یونان از نظر تاریخی بخشی از فرهنگ سرزمینی است که نخستین نمودهای نوشتاری آن در آثار **هومر** و تراژدی‌نویسان یونان باستان و از طریق ترجمه ادبیات لاتین و روم مورد توجه فرهنگ‌های دیگر قرار گرفت. این کتاب با توجه به متن یونانی تنظیم شده و آن چه در کتاب نامه این کتاب آمده کتاب‌هائی است که مستقیماً از یونانی ترجمه شده است.

فراز - بهمن ۷۸

فهرستِ راه‌نما

کتاب‌نامه

Harrison, Jane. Prolegomenat to the Study of Greek Religion. Cambtidge University Pree, 1903; 3rd edition 1932; Merlin Pree 1961.

Harrison, Jane. Themis: A Study of the social Origins of Greek Religion. cambridge University Pree, 1912; 2nd edition 1927; Merlin Press, 1963.

Murray, Gilbert, "Early Greek Epic', in anthropology and the classics, ed. Marett, R. R. Oxford Unicersity Press, 1908.

Harrison, Jane. Mythology. Harrap.

Halliday, W. R. Greek and Toman Folklore. Harrap, 1927.

Rose, H. J. Primitive Culture in Greece. Methuen, 1925.

Halliday, W. R. Indo- European Filk-Tales and Greek Legend. Cambridge University Press, 1933.

Senior, M. Greece and its Myths. Gillancz, 1978.

Meyer, Reinhold. Past and Present: The Continuity of Classical Myths. Hakkert, Toronto., 1972.

Slater, Philip E. the Glory of Hera: Greek Mythology and the Greek family. Beacon Press, Boston, 1968.

Page, Denys. Folktales in Homer's Odyssey. Harvard University Press, 1978.

Fotenrose, Joseph. Python, a study of Delphic man and its origin, California

Dictionaries and works of reference:

Smith, W. (ed.) A Dictionary of Greek and Roman Biography and Mythology, 3 vol., London 1876: still the most exhaustive work in English.

Cary, M., etc. (ed.) the Oxford Classical Dictionary. Oxford 1949.

Rose, H. J. A Handbook of Greek Mythology. Methuen, 1958 and also in Methuen's Unicersity Paperbacks.

Greek myths have been retold at various levels and for different calsses of readers many times since the Renaissance. Recent examples are:

Graves, R. Greek Myths. Cassel and Penguin, many reprints since the first editions of 1958 and 1955 respectively.

Grant, M. Myths of the Greeks and Romans. Weidenfeld and Nicolson, 1962; mentor Books, New English Library, 1965.

Simpson, M. Gods and Heroes of the Greeks. University of Massachuserrs, 1976.

Michael ffolkes ffolkes' Cartoon Companion to Classical Mythology. David & charles, 1978.

General books on mythology and Greek culture:

Frazer, Sir J. G. The golden Bough, abridged edition. Macmillan, 1922 and subsequent reprints.

Ego Tavistock Publications Ltd, 1958.
Studies of paricular myths: Harrison, Jane. Myths of the Odyssey in Art and Literature. London, 1882; with M. de G. Verrall. Mythology and Monuments of ancient athens. Macmillan, 1890. Hartland, E. S. the Legend of Perseus. London, 1897-1896.
Bacon, J. R. The Voyage of the Argonauts. Methuen, 1925.
Lindsay, Jack. Helen of Troy. Constable, 1974.
Nilsson, M. P. Mycenean Origin of Greek Mythology. Cambridge University Press, 1932; Oldbourne, 1964.
Brown, N. O. Hermes the Thief, (the Evolution of a Myth). University of Wisconsin Press, 1947.
Woodward, J. M. Perseus: a Study in Greek Art and Legend. Cambridge University Press, 1937.
University Press, 1959.
Campbell, Joseph. the Hero with a thousand faces. Abacus, 1975. Dodds, E. R. The Greeks and the Irrational. University of california Press, 1951; 2nd edition 1959 also in paperback.
Lindsay, Jack. the clashing rocks, chapman & Hall. 1965.
Butterworth, E. A. S. Some traces of the preolympian World in Greek Literature and Myth. de Gruyter, Berlin 1966.
RÖhde, E. Psyche. Routledge and Kegan Paul, 8th edition, 1925; reprint 1950.
Psychological studies
Kerenyi, C. the Gods of the Greeks. Thames & Hudson, 1951 and the Heroes of the Greeks. Thames & Hudson, 1959.
Otto, W. F. the Hormeric Gods. Thames & Hudson, 1955
Stokes, Adrian. Greek Culture and the

فرهنگ اساطیر یونان و روم، پیرگریمال، ترجهم دکتر احمد بهمنش، انتشارات امیرکبیر
افسانهٔ خدایان شجاع‌الدین شفا، انتشارات گوتمبرگ
اساطیر یونان، راجیر نسلین گرین، ترجمه عباس آقاجانی، انتشارات سروش
اساطیر یونان، ف. ژیران، ترجمه ابوالقاسم اسماعیل‌پور، انتشارات فکر روز
داستان‌هائی از اساطیر یونان، اوروتیو، آقای جمشید کاویانی، انتشارات سروش
ایلیاد و اودیسه، ترجمه سعید تنیسی، نشر کتاب
سیری در اساطیر یونان و روم، همیلتون، ترجمه شریفیان، انتشارات اساطیر
شناخت اساطیر خاورنزدیک، جان‌گری، ترجمه باجلان فرخی، انتشارات اساطیر